



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

اعتقادات شيعه

تالیف شیخ صدوق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعتقادات شیعه (تالیف شیخ صدوق با حواشی و توضیحات شیخ مفید رحمهما الله)

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	اعتقادات شیعه (تالیف شیخ صدوق با حواشی و توضیحات شیخ مفید رحمهما الله)
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
۱۱	مقدمه مصحح چاپ انتشارات علمیه اسلامیة؛ شرح حال و آثار شیخ صدوق (أعلى الله مقامه)
۱۹	معرفی کتاب "اعتقادات صدوق" و ترجمه آن؛ از مصحح چاپ انتشارات علمیه اسلامیة
۲۴	شرح حال و آثار شیخ مفید (رحمه الله علیه)؛ از مقدمه مصحح چاپ انتشارات علمیه اسلامیة
۳۵	متن
۳۵	سرآغاز؛ توحید و خداشناسی، کفر و ایمان، احادیث جعلی (۰۴)
۳۸	تأویل یا تفسیر متشابهات قرآن در توحید به وسیله احادیث (۰۵)
۴۲	صفات الهی دو نوعند: صفات ذاتی قدیم و صفات فعلی حادث (۰۶)
۴۳	خدا مردم را در حدّ توان تکلیف به چیزی فرموده نه در حدّ طاقت (۰۷)
۴۴	نه جبر صحیح است و نه تفویض (اختیار مطلق) بلکه امری است بین دو امر (۰۸)
۴۵	اراده و مشیت خداوند، لازمه اش جبر یا فعل قبیح نیست (۰۹)
۴۹	شیخ مفید(ره): توضیح گفتار شیخ صدوق(ره) در "اراده و مشیت الهی" (۱۰)
۵۲	قضاء و قدر؛ تحریم علوم ناظر در آن دو مثل فلسفه و کلام (۱۱)
۵۵	باب فطرت و هدایت (تصحیح الاعتقاد مفید: معنای فطرت) (۱۲)
۵۷	معنای استطاعت و توانایی انسان بر انجام عمل، بدون جبر (۱۳)
۵۹	بَداء: آشکار شدن حکمی از جانب خدا پس از حکمی دیگر (۱۴)
۶۰	تحریم بحث و جدل در مورد خدا و علومی چون فلسفه (۱۵)
۶۳	اعتقاد در مورد لوح محفوظ و قلم (۱۶)
۶۴	کرسی، ظرف مخلوقات خداست و فقط معصومین علیهم السلام می دانند که آن چیست؟ (۱۷)
۶۴	عرش، محیط بر جمیع مخلوقات می باشد و علم به ماهیت آن نزد معصوم ع است (۱۸)
۶۷	نفوس و ارواح و احوال ایشان در برزخ بر حسب اعمال (۱۹)

- ۷۱ شیخ مفید (ره): احادیث مربوط به ارواح و احوالشان در برزخ (۲۰)
- ۷۳ مرگ و کیفیت آن برای مؤمن و کافر و گناهکار (۲۱)
- ۸۲ سؤال قبر، عذاب، فشار قبر و اسباب آن دو (۲۲)
- ۸۵ شیخ مفید (ره): سؤال و جواب در قبر، معنای نکیر و مُنکر و بُشیر و مُبشّر (۲۳)
- ۸۶ رَجَعَت یا بازگشت برخی مردم در زمان ظهور امام زمان عج (۲۴)
- ۹۰ بعث بعد از موت یا معاد جسمانی انسان در قیامت (۲۵)
- ۹۱ اعتقاد در حوض کوثر؛ عدم نجات همگی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله (۲۶)
- ۹۳ اعتقاد در شفاعت و اینکه آن شامل حال همگی مؤمنان نیست (۲۷)
- ۹۵ وعد [به خیر و ثواب] و وعید [به شرّ و عذاب] الهی (۲۸)
- ۹۶ دو فرشته پیوسته اعمال و اقوال و افکار انسان را می نویسند (۲۹)
- ۹۷ باب اعتقاد در مورد عدل الهی (۳۰)
- ۹۷ أعراف جایگاهی است میان بهشت و جهنم (۳۱)
- ۹۸ صراط پلّی جسمانی بر جهنم که همه باید از آن بگذرند (۳۲)
- ۱۰۱ عقبات یا گردنه ها و توقفگاه های تکالیف، بر پل صراط (۳۳)
- ۱۰۲ اعتقاد در حساب و میزان و شهادت دادن اعضاء انسان (۳۴)
- ۱۰۶ بهشت و جهنم و وجوب اعتقاد به جسمانی بودن آن دو (۳۵)
- ۱۱۱ شیخ مفید (ره): تکمله ای بر بحث بهشت و جهنم و تأکید بر جسمانیت آن دو (۳۶)
- ۱۱۳ شیخ مفید (ره): اثبات کفر هر کس که غیر از شیعه دوازده امامی است (۳۷)
- ۱۲۱ کیفیت وحی / شیخ مفید (ره): وحی فقط برای پیامبر است (۳۸)
- ۱۲۳ اعتقاد در نزول [آنی و یکجای] قرآن در شب قدر (۳۹)
- ۱۲۴ اعتقاد در قرآن کریم و اینکه حادث است و نه قدیم (۴۰)
- ۱۲۴ مقدار قرآن و عدم تحریف آن و حکم متشابهاات آن (۴۱)
- ۱۳۰ برتری پیامبران و امامان بر فرشتگان و تعیینشان از سوی خدا (۴۲)
- ۱۳۵ عدد پیامبران و اوصیاءشان و عصمت آنها و معنای اولی الامر (صاحب اختیاران) (۴۳)
- ۱۴۳ شیخ صدوق (ره) و مفید (ره): اعتقاد در عصمت و عدم منافات آن با اختیار (۴۴)
- ۱۴۵ غلّو و تفویض، شهادت ۱۴ معصوم(ع)، حلاج و غلات (۴۵)

- ۱۵۷ شیخ مفید (ره): شناخت غلو و غلو کنندگان و حلاجیه و صوفیه - لعنهم الله - (۴۶)
- ۱۵۹ تحریم هرگونه ظلم، لعن ظالمان و بَرائت از آنها ... (۴۷)
- ۱۶۸ وجوب تقیه، عقوبت ترک کنندگان آن و لعن ایشان (۴۸)
- ۱۷۲ شیخ مفید (ره): تعریف تقیه و حدود آن (۴۹)
- ۱۷۳ مسلمان بودن والدین و اجداد و جدّات پیامبر (ص) و علی (ع) (۵۰)
- ۱۷۶ اعتقاد در شأن علویان [یعنی سادات، و نیک و بد ایشان] (۵۱)
- ۱۸۲ احادیث کلی، احادیث توضیح دار و اعتقاد در حرام و حلال (۵۲)
- ۱۸۳ شیخ صدوق (ره) و مفید (ره): احادیث طبّ سنتی و شرایط اخذ و عمل به آنها (۵۳)
- ۱۸۶ حلّ تعارض دو حدیث مختلف، اعتبار کتاب سلیم بن قیس هلالی (اسرار آل محمد ص) (۵۴)
- ۱۹۷ خاتمه اعتقادات صدوق (ره)؛ تتمّه ای در عدم اختلاف قرآن و حدیثی از کتاب توحید (۵۵)
- ۲۱۵ خاتمه تصحیح الاعتقاد یا اعتقادات مفید (ره)؛ حلّ تعارض ظاهری بین احادیث (۵۶)
- ۲۲۳ درباره مرکز

اعتقادات شیعه (تالیف شیخ صدوق با حواشی و توضیحات شیخ مفید رحمهما الله)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور: اعتقادات شیعه (تالیف شیخ صدوق با حواشی و توضیحات شیخ مفید رحمهما الله) / گرد آوری: واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

تالیف: شیخ صدوق و شرح و تکمیل شیخ مفید رحمهما الله

مترجم: میر سید محمد علی حسنی طباطبائی یزدی

شارح: مرحوم سید ابراهیم بن محمد حسینی نجفی

متن کامل رساله اعتقادات شیخ صدوق با حواشی و توضیحات شیخ مفید به انضمام پاورقی های ارزشمند مرحوم سید ابراهیم نجفی (تحت عنوان شارح) همراه با ویرایش، غلط گیری، اعراب گذاری متن عربی، تصحیح ترجمه فارسی، توضیح کلمات و عبارات مشکل متن و اضافات تحقیقی دیگر (بخصوص تحقیق منابع شیعی و سنی به عربی و فارسی) توسط جمعی از محققین مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، جهت سهولت دسترسی، دسته بندی گردید.

مقدمه مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصول عقائد یا اعتقادات شیعه (فارسی - عربی)

اعتقادات اصیل شیعه به پیروی از روش قدماء (با اعراب گذاری مشکلات متون عربی و ترجمه تحقیقی فارسی)

متأسفانه اخیراً شاهد هستیم که تدوین نرم افزارها و سایتهای عقیدتی شیعه، بعضاً با حذف عناوین کتاب های اعتقادی و اصیل قدماء شیعه و نیز کتب مرحوم علامه محمد باقر مجلسی - بزرگترین عالم شیعه اثناعشریه - صورت گرفته؛ و چیزهایی که به عنوان نرم افزار یا سایت و ... فضای فرهنگی جامعه را اشغال نموده اند، اغلب به ارائه کتاب های غیر اصیل و گاه پر از خطای برخی از معاصرین - که آگاهی کافی

از روایات اهل بیت (علیهم السّلام) نداشته و ندارند - اکتفاء نموده و اگر هم ناچار از آوردن "بحار الأنوار" در برنامه های خود شده اند - آنها با حذف و تحریف بخشهایی از آن که با عقاید خودشان مطابق نیست - از این جهت بوده که "بحار" خورشید کتب احادیث شیعه و یا معروف ترین منبع روایات ائمه اطهار (ع) است و از آوردنش راه فراری برای کسی وجود ندارد و از بهانه آوردن در مورد حذف آن ناتوان هستند؛ ولی کتب محی الدین عربی، ابن سینا، میر داماد، ملاصدرا شیرازی، ملا محسن فیض کاشانی و ... و هواداران معاصر آنها، به عنوان منابع یا مأخذ اصلی عقاید شیعیان، به خورد اذهان ناآگاه و مردم عامی و غیر متخصص در این رابطه، داده می شوند و همه در قالب نرم افزار و سی دی و کتب چاپی و نشریات و سایتهای اینترنتی - و حتی کتابهای درسی برای دانش آموزان یا دانشجویان بی اطلاع - ارائه شده اند و آنوقت همگی این عقاید پُر از غلط و تحریف، به جای عقائد حقه و به اسم اصول عقاید و ... جعل و تبلیغ می شوند! حال آنکه در قبر، به هنگام سؤال و جواب، و در روز قیامت به وقت حساب، از اعتقادات و آراء ابن سینا، میرداماد، میرفندرسکی، ملا صدرا، فیض کاشانی، و یا ممیت الدین عربی و ... از ما سؤال نمی شود؛ بلکه از عقائد ائمه اطهار که در کتب اعتقادات شیخ صدوق و علامه مجلسی (ره) به شکلی ساده، کامل و فشرده، در اختیار همگی قرار گرفته و به پندارهای شخصی کسی آلوده

نشده اند، از ما پرسیده می شود و به قول شاعر:

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس!!

هر زمان، خرمهره را با دُرّ برابر می کنند!!

بنابراین، قائمیه این را وظیفه شرعی خود می داند که علی رغم میل این افراد، کتب اصیل اعتقادات شیعه مثل اعتقادات شیخ صدوق و شیخ مفید و علامه مجلسی - أعلى الله مقامهم - را توأم با اعراب گذاری دقیق مشکلات متون عربی و با ترجمه ای روان، به خوانندگان محترم و محققان ارجمندی که جویای حقیقت اند، ارائه دهد. امید که ما را به دعای خیر یاد کنند و این نوشتار در روز بازپسین، پرده ای شود میان ابدان ما و آتش سوزان دوزخ که با کسی تعارف ندارد!

آثار ما بصفحه گیتی نشان ماست!

از بعد ما، نگاه به آثار ما کنید!

البته باید دانست که ما در این برنامه ابتداءً "اعتقادات صدوق(ره)" را مبنا قرار داده و شرح شیخ مفید را تا آنجا به این رساله ملحق می کنیم که وارد تکلفات کلامی نشویم؛ زیرا در اخبار متواتره ای که در کتاب التوحید صدوق و اصول کافی کلینی و ... آمده، ائمه اطهار-ع- ما شیعیان را از ورود و نیز اشتغال به سه علم: کلام، فلسفه و عرفان نهی فرموده اند و این نهی اکید، جنبه تحریم شرعی دارد و ما نیز از طرح مشاجرات کلامی شرعاً معذور هستیم ...

*تذکر: هرگونه مطلبی که درون دو قلاب و یا به اصطلاح کروش [...] در متن عربی و فارسی مشاهده می شود، از شرح سید ابراهیم حسینی نجفی - رحمه الله علیه - افزوده و با عنوان "شارح" مشخص شده است و این

لفظ (شارح) در رساله اعتقادات صدوق، نباید با شیخ مفید اشتباه شود؛ زیرا هر جا از وی نقل قول کنیم، آن را با عنوان "مفید" مشخص می‌سازیم. بلی، گاهی نیز بعضی اضافات تحقیقی از خود قائمیه افزوده شده است.

ضمناً ترتیب این برنامه به نحوی است که یک شماره، فارسی و یک شماره عربی یا همان متن مربوطه است و با شماره یکسان نمره گذاری می‌شوند تا هر محققى براحتی بتواند متن عربی و ترجمه آن را مشاهده نماید و در صورت نیاز، آن دو را با هم تطبیق دهد.

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه - اصفهان

مقدمه مصحح چاپ انتشارات علمیه اسلامیة؛ شرح حال و آثار شیخ صدوق (أعلى الله مقامه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رئیس المحدثین ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمى ملقب به (صدوق) [متوفای ۳۸۱ هجری قمری] بزرگترین فرد علمی خاندان بابویه است. جد بزرگ این خانواده دانشمند - که در طول چند قرن، فضیلتی نام آوری به عالم دین و دانش تقدیم داشته - بابویه نام داشت. علمای شیعه متفق اند که صدوق و برادر بزرگترش به دعای حضرت ولی عصر [امام زمان] (ع) بدنیا آمدند.

شیخ طوسی [م ۴۶۰ق] نقل می‌نماید که علی بن موسی بن بابویه دختر عموی خود محمد بن موسی بن بابویه را در حباله نکاح داشت و از او اولادی نداشت، نامه به خدمت شیخ أبو القاسم حسین بن روح [نوبختی] - سومین نائب خاص امام عصر (ع) در غیبت صغری - نوشت که از حضرت بخواهد که خدا را بخواند تا به او فرزندان فقیهی مرحمت شود. از ناحیه مقدسه جواب آمد که: "از این زن اولادی برای تو نخواهد آمد، ولی از جاریه [=کنیزی] دیلمیه [=

منسوب به دیلم، نواحی گیلان] دو پسر فقیه نصیب تو خواهد شد"؛ و همین طور هم شد. خداوند متعال سه فرزند پسر به او عطا فرمود که اولی و سومی فقیه بودند: محمد و حسین؛ و دومی حسن از اهل عبادت و کناره گیر از خلق بود.

شیخ صدوق [فقیهی اخباری مشرب و] در حفظ حدیث در عصر خویش بی نظیر و مورد مراجعه شیعیان قم و خراسان بود و بلکه از بصره و کوفه و مصر و مدائن و قزوین و غیرها در فتاوی دینی به او رجوع می نمودند.

به خواهش رکن الدوله دیلمی از قم به ری سفری نمود و پس از آن سفرهای زیادی هم به شهرهای نیشابور و عراق و بغداد و کوفه و مشهد نموده و از علمای این دیار و بلاد بلخ [در شمال افغانستان] و همدان و سرخس [در شمال شرق خراسان] و فرغانه و سمرقند [هر دو در ازبکستان] و اُشروسَنَه [در تاجیکستان] اخذ حدیث کرده است.

مُعَظَّم لَه علاوه بر مقام افتاء و تعلیم مسائل دینی به شیعیان و تدریس علوم آل محمد [صلوات الله علیهم] به شاگردان و با اینکه مدت زیادی از عمر او در سفرها صرف شده موفق گردید تا حدود سیصد جلد کتاب تصنیف بنماید و کتاب "فقیه" [من لا یَحْضُرُهُ الفقیه] او [بمعنی: فقیه برای کسی که نزد او فقیهی حاضر نباشد]، که یکی از چهار کتاب معروف مذهب جعفری [کتاب اربعه صحیحه - یا: صحاح اربعه شیعه: ۱- کافی شیخ کلینی / ۲- من لا یحضر شیخ صدوق / ۳- تهذیب و ۴- استبصار شیخ طوسی - که تمامی احادیث آنها صحیح و معتبر

می باشد] است، عظمت علمی این مرد جلیل را می رساند. بدیهی است کثرت تألیفات او صدمه به وثاقت [=مورد اطمینان و وثوق بودن] او نمیرساند و حقیقتاً این کثرتِ کار او را جز به دعای حضرت ولی عصر عَجَلَّ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ و قوت حافظه عجیب خدادادی او به چیز دیگری نمیتوان حمل نمود و به همین جهت علمای اعلام مراسیل او [= جمع مُرْسَلَه = حدیثی که در سند آن افتادگی و ارسال به خود معصوم باشد] را مانند مراسیل ابن ابی عُمیر [و بلکه دیگر مؤلفان کتب اربعه و کتب قدیمه حدیث امامیه] می دانند [که هیچیک از این کتب قدیمه محتاج بررسی سند نیست؛ زیرا ایشان متخصص شناخت و درایت حدیث بوده اند و تا اطمینان نمیکردند که حدیثی معتبر است هرگز بخود اجازه نقل آنرا نمی داده اند و اگر اسناد برخی احادیث در این کتب، مجهول یا ضعیف هم باشد، باز هم ضرری به اعتبار و صحت آن حدیث نمیرساند؛ زیرا قرائن بر صحت آن حدیث بقدری بوده که ضعف یا مجهولیت رجال سند را جبران می کرده است - رجوع شود به جلد اول "مُهَذَّبُ الْأَحْكَامِ - فی شرح العُرْوَه الْوُثْقَى" از: مرحوم آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری - مرجع فقیه نجف - م ۱۳۷۲ش - که در آن اعتبار و صحت جمیع کتب قدماء امامیه و بی نیازی ما از علم رجال را اثبات فرموده است و نیز: "الفوائد الرضویه" در علم اصول فقه، از: مرحوم حاج آقا رضا همدانی - م ۱۳۲۲ق - که در آن بوضوح این مسأله را روشن ساخته است] و شدت دقت او [= صدوق] در نقل حدیث

تا بدان جا بوده که در کتابهایی مانند اَمَالِیِّ [جمع اِملاء] و عُیُونِ اَخْبَارِ الرِّضَا(ع) محل روایت و نام راوی و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را ضبط کرده و همین لقب صدوق مطلق که [از جانب امام زمان -عج- در جریان دعای مذکور] به او داده شده بزرگترین دلیل توثیق او می باشد.

این بزرگوار در حدود بیست و چند سال در غیبت صغری و در حیات پدر و شیخش کلینی [صاحب "الکافی"] میزیسته (علی بن محمد سِیَمَری و کلینی و [علی بن بابویه]= پدر صدوق هر سه نفر در سال ۳۲۹ هجری رحلت نمودند) و در سال سیصد و هشتاد و یک پس از هفتاد و چند سال عمر سراسر افتخار چشم از دار فانی بر بست و مخزنی از علوم و آثار حضرت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و اهل بیت اطهارش را برای آیندگان آماده و مورد استفاده قرار داد و شاگردانی بمانند شیخ مفید را برای عالم تشیع پروراند و کتبی بمانند مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه وَ عِيُونِ اَخْبَارِ الرِّضَا(ع) و اَمَالِیِّ و توحید و خصال و ... را از خود به یادگار گذاشت.

قبر شریف آن بزرگوار در [ایران- در جنوب شهر] تهران [= شهر ری] در باغ مُصَفَّائِ [معروف به: مقبره ابن بابویه] مورد زیارت خاص و عام است. رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِ وَ كَثْرُ اللهِ اَمْثَالَهُ. [در بخش عربی ۱۸۴ اثر از آثار شیخ صدوق معرفی شده است؛ رجوع شود. در اینجا برای فارسی زبانان، تنها چند اثر از آثار مذکور را مورد اشاره قرار می دهیم:

۱- فقیه مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه: توضیح

ص: ۷

آن گذشت ... و صدوق هنگامی که در قَصَبَهُ "ایلاق" = Igran = از توابع تاشکند - چاچ قدیم - پایتخت ازبکستان امروزی، در مسافرت بوده، در پی درخواست شیعیان دور از ایران و عراق، برای آنها به عنوان خودآموز فقه شیعه نوشت و نام آنرا به سیاق نام کتاب محمّد بن زکریای رازی - طیب و شیمیدان معروف شیعه، م ۳۱۳ق - که "طیبٌ من لا- یحضُرُهُ الطیبُ" بوده، انتخاب کرد؛ چنانکه خود در مقدمه اشاره نموده است.

۲- مدینه العلم: بزرگتر و کاملتر از من لا- یحضر بوده و به گفته آقا بزرگ طهرانی در الذریعه (۲۰/۲۵۱): ((... خامس (=پنجمین) کتب اربعه شیعه بوده ... و ابن شهر آشوب مازندرانی در "معالم العلماء" گفته که: مدینه العلم ۱۰ جزء و من لا یحضر ۴ جزء - یعنی کمتر از نصف آن - می باشد ... ولی متأسفانه نسخه این کتاب ارزشمند و مهم، از عهد پدر شیخ بهائی (شیخ حسین بن عبد الصمد عاملی - م ۹۸۴ق) که ظاهراً آن را دیده ...، مفقود شده است و مرحوم علامه محمّد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق) اموال هنگفتی را صرف جستجوی این کتاب نمود ولی به آن دست نیافت [و گویند نسخه ای از مدینه العلم نزد سید محمّد میرلوحی اصفهانی - از مخالفین علامه مجلسی که در حق آن بزرگوار حسادت می نمود - موجود بوده و علامه از او درخواست فرموده که این کتاب را به وی امانت بدهد تا در مجموعه "بحارالانوار" بیاورد، که مبادا بر اثر حوادث دهر، نابود شود؛ اما میرلوحی امتناع کرده و از روی حسادت، قبول نمی کند؛ لذا پس از حمله افغان به

ایران-۱۱۳۵ق - و اشغال اصفهان و قتل علماء اخباری و غارت کتابخانه های آن، دیگر هیچ اثری از "مدینه العلم" - که اصلی ترین کتاب شیخ صدوق و مهمتر از من لا یحضر او بوده - به دست نمی آید ... - دایره المعارف علم و مذهب، دکتر سید ابراهیم مهدوی اصفهانی، ذیل مدخل "مدینه العلم - کتاب"؛ و نیز مرحوم سید محمد باقر شفتی اصفهانی [حجّه الإسلام عصر فتحعلیشاه قاجار، مدفون در مقبره جنب "مسجد سید" اصفهان - م ۱۲۶۰ق] در امر طلب نسخه ای از این کتاب، مال بسیاری خرج نمود و نتیجه ای نگرفت ...)). جهت رؤیت عبارت عربی الذریعه، به بخش عربی همین سایت مراجعه شود (کتاب رقم ۹ از آثار شیخ صدوق). دکتر مهدوی در دایره المعارف مذکور، در اظهار تأسف از عملکرد میرلوحی و همکاری نکردن او با علامه مجلسی در إحياء این میراث گرانسنگ شیعه، این دوبیتی را از شاعری نقل می کند:

دردا! که دوی دردِ پنهانی ما

افسوس! که چاره پریشانی ما/

در عهده جمعیت که پنداشته اند

آبادی خویش را ز ویرانی ما!!/.

۳- التّوْحید: در خداشناسی، طبق روایات اهل بیت (ع) و به دور از آلودگیها و خیالانت فلسفی و کلامی؛ که به فارسی نیز ترجمه و مکرراً چاپ شده است.

۴- عَاجِلُ الشَّرَائِع: در بیان برخی علتها و حکمت های احکام شرع و دین، و سنن الهی در جهان؛ که به فارسی نیز ترجمه و مکرراً چاپ شده است.

۵- عُیُونُ أَخْبَارِ الرِّضَا (ع) (= چشمه های احادیث امام رضا - ع): در عقاید و احکام و مناظرات با مخالفان؛ که به فارسی

نیز ترجمه و مکرراً چاپ شده است.

۶- اِکْمَالُ الدِّينِ وَ اِتِّمَامُ النِّعْمَةِ - یا: کمالُ الدِّین و تمامُ النعمه: در اثبات امامت امام دوازدهم شیعه، حضرت مَهْدِيّ (عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ) و اثبات ممکن بودن طول عمر او - با ذکر شواهدی تاریخی - و نیز غیبت آن حضرت و مقایسه آن با غیبت بسیاری از پیامبران؛ و ذکر توقیعات (= نامه های صادر شده) آن حضرت و شناخت برخی تکالیف دوران غیبت امام زمان (عج) و برخی از علائم ظهور و شناخت مدعیان دروغین و ... شیخ صدوق، این کتاب را به امر خود حضرت نوشته است ... که به فارسی نیز ترجمه و مکرراً چاپ شده است.

۷- الرَّجْعَةُ: در اثبات رجوع و بازگشت نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد، در دوره ظهور آن حضرت (عج)، و زنده شدن جسم آنها جهت مجازات و عبرت خلائق؛ و حکومت نمودن تمامی امامان قبل، پس از آن حضرت.

۸- ثَوَابُ الْأَعْمَالِ وَ عِقَابُ الْأَعْمَالِ: در اصل دو کتاب بوده ولی اکنون در یک جلد و به فارسی نیز ترجمه و مکرراً چاپ شده است. در این دو کتاب، ثواب و فضیلت بسیاری از اعمال دینی و آداب و سنن مذهبی شیعه و نیز، گناه و عقوبت بسیاری از گناهان در دنیا و آخرت و زشتی آنها نزد خدا و ملائکه بیان شده است؛ از آن جمله: شدید بودن گناه نواختن موسیقی و خواندن غناء (= سرود و آواز) و یا گوش کردن به آن دو، و نیز عظمت گناه بازی با آلات قمار و نرد (=تخته) و شطرنج - ولو بدون شرط برد و باخت - و حتی نگاه کردن

ص: ۱۰

به بازیگران و مسابقات آنها... و شدت عقوبت رابطه و دوستی با نامحرم و نیز عقوبت‌های بزرگ گناهان جنسی و...؛ که همگی به صراحت در احادیث ائمه اطهار(ع) بیان شده و راه را برای هر توجیهی بسته است.

۹- صفات الشیعه: در صفاتی که باید یک شیعه از نظر اخلاق و رفتار و ظاهر و باطن دارا باشد... که به فارسی نیز ترجمه و چاپ شده است.

۱۰- فضائل الشیعه/ یا: فضل الشیعه: در فضیلتها و نکویی های شیعیان و پادشاهای ایشان نزد خدا و در آخرت... که به فارسی نیز ترجمه و چاپ شده است.

۱۱- حقوق الإخوان: در بیان حقوق برادران دینی بر یکدیگر و آداب برادری...

۱۲- أخبار سلمان(ع) و زهد و فضائله: در شرح احوال سلمان فارسی و چگونگی آشنایی او با اسلام و پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) و حقی که جناب سلمان بر ما ایرانیان دارد؛ که ما را از جاهلیت آتش پرستی بیرون آورد و به نعمت اسلام و تشیع مفتخر ساخت.

۱۳- أخبار عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی(ع): در شرح احوال امامزاده شاه عبد العظیم(ع) مدفون در شهر ری تهران؛ و عظمت مقام او.

۱۴- إبطال الغلو و التّقصیر: در باطل بودن غلو (=زیاده گویی) و تقصیر (=کوتاه اندیشی) در حق ائمه اطهار(ع).

۱۵- تحریم الفُقاق: در حرام بودن آب جو(ماء الشعیر مُسکِر = دارای الکل و مست کننده).

۱۶- المَلاهی: در حرام بودن هرگونه استعمال آلات موسیقی، و اثبات اینکه هر نوع موسیقی، حرام است و از مصادیق لهو و لعب می باشد (ملاهی جمع ملهی - بر وزن پیدا - آلت و ابزار لهو و

ساز و آهنگ است).

۱۷- الْمُتَعَه: در بیان حلال بودن ازدواج موقت و ارزش آن برای جامعه؛ برعکس سنیان که آن را به تبعیت از عُمر حرام می دانند و غریزه جنسی جوانان را سرکوب می کنند.

۱۸- إعتقاد الإمامیه / یا: الإعتقادات: رساله حاضر که در سایت ارائه می دهیم؛ که به فارسی نیز ترجمه و مکرراً چاپ شده است.

معرفی کتاب "اعتقادات صدوق" و ترجمه آن؛ از مصحح چاپ انتشارات علمیة اسلامیة

ص: ۸

اصل کتاب رساله ایست مُوجَز [=خلاصه] از تصانیف شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی که آن را به اعتبار موضوع: «الاعتقادات» و نسبت به مؤلف: «اعتقادات الصّیدوق» و یا «اعتقادات ابن بابویه» می خوانند. شیخ اجل علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی [ره] در کتاب «الدّریعه الی تصانیف الشّیعه» این کتاب را زیر کلمه «الاعتقادات» شناسانده و چنین نوشته: («الاعتقادات» للشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی المُتوفّی بالرّیّ سنه ۳۸۱[ق]؛ طبع مکرراً. أوّله: «الحمد لله رب العالمین وحده لا شریک له». أملاه فی نیشابور فی مجلس یوم الجمعه، ثانی عشر، شعبان سنه ۳۶۸ لَمّا سألَه المَشایخُ الحاضِرُونَ أَن یملیَ عَلَیْهِمْ وَصَفَ دینِ الإِمامِیِّهِ عَلَی وَجهِ الإِیجازِ؛ وَ لَذا سَمَّاهُ الشَّیخُ [الطوسی] فی "الفهرس" ب: "دین الامامیه". ذَكَرَ فِيهِ جَمِيعَ عِتقاداتِ الفِرَقِ النّاجِیَةِ الصُّرُورِیَّةِ - مِنْهَا وَ غَیْرَ الصُّرُورِیَّةِ، الوِفاقِیَّةِ - مِنْهَا وَ غَیْرَ الوِفاقِیَّةِ، وَ قالَ [الصّیدوق] فی آخِرِهِ: «وَ سَأَمَلِی شَرَحَ ذَلِکَ وَ تَفْسِیرَهُ إِذا سَهَّلَ اللهُ - عَزَّ اسْمُهُ - عَلَی العُودِ مِنْ مَقْصِدِی إِلی نِشابور» وَ لَمْ یَذْکُرْ شَرَحَ لَهُ فی فِهرسِ تصانیفِهِ الکثیرِهِ وَ لَعَلَّهُ لَمْ یَتَسَرَّرْ لَهُ وَ لَذا عَمَدَ الشَّیخُ المَفیدُ لِشَرَحِ الْکتابِ؛ وَ

ص: ۱۲

له شروحو و ترجمه «نذکرها فی محالها»). [= ... مکرر بچاپ رسیده. اولش چنین است: ... و شیخ صدوق آنرا در نیشابور در مجلسی در روز جمعه ۱۲ شعبان ۳۶۸ق املاء نموده، هنگامیکه مشایخ حاضر در مجلس از او خواستند تا املاء کند وصف دین امامیه را به نحو مختصر و موجز؛ و برای همین، شیخ طوسی در "الفهرست" نام این کتاب را "دین الإمامیه" ذکر کرده. صدوق در این کتاب جمیع اعتقادات فرقه ناجیه (= شیعه دوازده امامی) را ذکر نموده؛ اعم از ضروری و غیر ضروری آنها، مورد وفاق همه و یا مورد اختلاف آنها را و در پایان خود صدوق گفته: "بزودی شرح و تفسیری بر آن املاء خواهم نمود، هرگاه که خدای بزرگ آسان سازد بازگشت من از مقصد بعدی را دوباره به نیشابور" ولی هیچ ذکری از شرح این کتاب توسط خود صدوق در فهرست تصانیف بسیار او به میان نیامده و شاید این برایش میسر نگشته و برای همین، شیخ مفید قصد شرح دادن این کتاب را نموده است. و برای این کتاب شروح و ترجمه ای دیگر است که در محل خود، ذکر خواهند شد [انتهای گفتار آقابزرگ طهرانی در "الذریعه"]. این کتاب در میان فقهای امامیه معروف و شروحو نیز به آن نوشته شده و از شراح آن ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفید است که پس از مؤلف بشرح آن مبادرت کرده است، و چون این دو کتاب مانند سایر تصانیف این دو عالم بزرگ شیعی بزبان عرب بوده بعضی از علماء - موافق انشاء معمول هر عصر و زمان و مطابق ذوق

و سلیقه خود هر دو را از لغت عرب به فارسی نقل کرده اند و سعی نموده اند تا به فهم عاظمه فارسی زبانان نزدیکتر شود و از آنها است مترجم ترجمه حاضر محمد علی بن سید محمد حسنی که به امر [شاهزاده قجری] محمد ولی میرزا آن را به فارسی آورده است و عبد الله ابن حسین مازندرانی و علی بن حسن زواری که ترجمه خود را "وسيله النجاه" نام نهاده و شخصی دیگر از اصحاب امامیه که ترجمه [خود] را "منهاج المؤمنین" خوانده است.

ص: ۹

محمد ولی میرزا در ایام حکومت یزد جمعی را - از فقهاء و علماء آن دیار- به تالیف و ترجمه بعضی از کتب فقه و اخبار و متون سنن و آداب، معین و موظف کرده بود، و این طبقه از علماء به دستور این شاهزاده کتابهایی را تالیف و یا ترجمه کرده اند و از آنها است: أبو القاسم بن احمد یزدی که کتاب "اعتقادات" علامه محمد باقر مجلسی را در هفدهم جمادی الاولی سال هزار و دویست و چهل و دو هجری قمری به فارسی ترجمه کرده؛ و شخصی دیگر از علماء آن عصر، کتاب "روضه [=بوستان] کافی" را به فارسی نقل کرده و در هفدهم ماه شوال سال هزار و دویست و سی و نه هجری قمری به پایان رسانده و آن را «ذمخُر المَعَادِ» نام نهاده و سید احمد بن محمد حسینی اردکانی که کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمه» [از شیخ صدوق در شناخت امام زمان عج] را ترجمه کرده ... و از این گروه است محمد علی بن سید محمد حسنی مذکور که همین

ص: ۱۴

رساله "اعتقادات ابن بابویه" را از لغت عرب به فارسی آورده است و این شخص به گمان نگارنده سطور (جعفر سلطان القزائی) جز مدرس یزدی معاصر فتحعلی شاه قاجار، کسی دیگر نیست و محمد علی ابن سید محمد حسنی در یزد همان میرزا محمد علی مدرس متخلص به "حیران"، ابن سید محمد بن سید مرتضی است. چنانکه در شرح حال او ترجمه این کتاب در شمار تصانیفش آمده و مؤلف "آینه دانشوران" [علیرضا ریحان الله یزدی] نیز بر آن تصریح کرده است و علامه شهیر شیخ آقا بزرگ تهرانی در جزء چهارم «الذریعه الی تصانیف الشیعه» هم آن را معرفی فرموده، اما در بیان سلسله نسب مترجم در آن کتاب کمی تسامح رفته است. در کتابخانه راقم این سطور (جعفر سلطان القزائی) مجموعه کوچکی است مشتمل بر دو رساله فارسی؛ یکی از این دو رساله ترجمه رساله اعتقادات محمد بن بابویه است از همین شخص «محمد علی بن سید محمد حسنی» بخط مترجم ... در سال هزار و دویست و چهل هجری قمری که سال ترجمه کتاب است نگاشته و به کتابخانه محمد ولی میرزا قاجار که کتاب به دستور او از عربی به فارسی نقل شده اهداء کرده است.

مترجم در دیباچه کتاب پس از توحید باری تعالی و نعت رسول اکرم و ائمه طاهرین دین روی طریقه بعضی از مؤلفین گذشته به مدح سلطان عصر خود فتحعلی شاه قاجار و پسرش محمد ولی میرزای مذکور پرداخته ...

ص: ۱۰

... رساله دیگر که نسخه دوم این مجموعه است ترجمه شرح مفید است بر آن کتاب. با دلالت بعضی قراین و امارات که در نسخه حاضر

ص: ۱۵

موجود است و با اشارتی که میرزا محمّد علی بن سید محمّد حسنی مترجم رساله اعتقادات ابن بابویه در دیباچه ترجمه اش کرده می توان به قیاس و گمان گفت که این رساله نیز از مترجم رساله اعتقادات ابن بابویه است «میرزا محمّد علی پسر سید محمّد حسنی».

ص: ۱۱

این رساله را شخصی که ابو القاسم نام دارد در سال هزار و دویست و چهل و دو هجری قمری با خط شکسته نستعلیق در حواشی صفحات نسخه با رعایت محل و مقام ثبت کرده بنحوی که ترجمه رساله اعتقادات ابو جعفر ابن بابویه را متن و ترجمه «شرح شیخ ابو عبد الله مفید» را در حاشیه قرار داده است ... متن عربی این رساله که هنگام ترجمه به فارسی در دست مترجم بوده و در ترجمه اصل قرار یافته در بعضی جاها سفید داشته؛ مترجم نیز پس از اشاره به محل بیاض خود را از ترجمه معذور دانسته و در ترجمه مانند اصل سفید گذاشته و گذشته و همان قسمت از رساله که بسیار اندک است در ترجمه سفید مانده. مصحح چاپ اول این رساله جناب آقای سید محمود بن سید جعفر موسوی زرنندی است. او که از سادات فضلاء است این نقص را چنان که خود در متن ترجمه در همان چاپ اول اشارت کرده مرتفع ساخته و آنجا را که ترجمه آن از مترجم اول فوت شده با تصریح به محل از روی متن عربی دیگر به فارسی آورده و ترجمه این رساله را با این نحو بسر حد کمال رسانده است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ.

و من از کسانی که این دو

ص: ۱۶

رساله را بخوانند و از آن بهره مند و متمتع شوند مُلتَمِسِ دعا و متوقع طلب آمرزش و رحمت و الحمد لله رب العالمین.

تبریز - جعفر سلطان القرائی

شرح حال و آثار شیخ مفید (رحمه الله علیه)؛ از مقدمه مصحح چاپ انتشارات علمیه اسلامیّه

ص: ۴

*[در مورد شارح این رساله: شیخ مفید: [شیخ جلیل محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام [حارثی] بغدادی [م ۴۱۳ق] (نسب او طبق تحقیق شاگردش نجاشی به یَعْرُب بن قحطان می رسد). از اکابر علما و واعاظم متکلمین شیعه و شیخ مشایخ امامیه می باشد. در عصر خویش در علوم مختلفه عقلیه و نقلیه محقق بی نظیر و بخصوص در فن کلام بی بدیل بوده بی نهایت حاضر جواب و در حمایت شریعت سید المرسلین (ص) و ترویج و اثبات مذهب [و عقائد] حقه جعفری کوششی بسزا داشته و به تصدیق علمای اسلام (كُلُّ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهُ اسْتَفَادَ عَنْهُ) = هر که پس از او آمده، از او استفاده کرده و بهر مند گشته است].

ابن طئی در "تاریخ امامیه" گوید: او شیخ مشایخ و زبان طایفه امامیه و رئیس علوم کلام و فقه و جدل [به نحو مؤدبانه و أحسن] بوده و در دولت آل بویه مناظرات عظیمی با مخالفان خود نموده و آنها را مُلْزَم می کرده؛ بسیار کثیر الصدقات با خضوع و خشوع و کثیر الصلاه و الصوم بوده و لباس های خشن می پوشیده؛ جثه نحیف و گندم گون و میانه قد داشته؛ چه بسیار که عَضُد الدَّوْلَه دیلمی [بزرگترین امیر آل بویه - م ۳۷۲ق] او را زیارت می نمود. هفتاد و شش سال زندگی نمود و در حدود دویست تصنیف داشته؛ جنازه او را هشتاد هزار شیعه مشایعت نمودند.

چون پدرش در واسط به معلمی اشتغال داشت او را ابن المعلم می گفتند و

ص: ۱۷

نیز داماد او ابو یعلیٰ الجعفری گفته است: «ما کان المفید ینام من اللیل الا هَجَعَه ۚ ثُمَّ یَقُومُ یُصَلِّیْ اَوْ یُطَالِعُ اَوْ یُدْرُسُ اَوْ یَتْلُو» [= شیخ مفید نمیخواهید در شب مگر اندکی؛ سپس بر می خاست و نماز می خواند یا مطالعه می کرد یا تدریس می نمود و یا تلاوت قرآن می کرد].

این مرد بزرگ که افتخار عالم تشیع است و استادانی مانند شیخ ابو جعفر صدوق و ابن قولویه قمی و ابن جنید را درک نموده و شاگردانی مانند شیخ طوسی و سید مرتضی و سید رضی و کراچکی و نجاشی بعالم دیانت تقدیم داشته، در سال سیصد و سی و شش هجری در قریه سویقه بن البصری از دهات عکبری (بر وزن پربهاء) در ده فرسنگی بغداد چشم بدین جهان گشود و در رمضان ۴۱۳ ق در حدود سن هفتاد و هفت سالگی از این جهان فانی بعالم جاودانی رخت بر بست و سید مرتضی در میدان اشنان (در بغداد) بر او نماز خواند و کتبی مانند ارشاد، و افصاح و آمالی و تصحیح الاعتقاد [شرح] کتاب حاضر) و الجمل و ... برای آیندگان به ارث گذاشت.

ص: ۵

قبر شریفش در بقعه کاظمیه [= کاظمین عراق] پائین پا نزد قبر شیخ ابن قولویه قمی مورد زیارت شیعیان است.

در وجه تسمیه او به "مفید"، دو وجه در کتب تاریخ و رجال ذکر شده: وجه اول چند فقره توفیق رفیع همایونی است که از ناحیه مقدسه [= امام زمان عج] در شأن شیخ وارد شده و او را بخطاب الأخ السدید و المولی الرشید الشیخ المفید ... مفتخر فرموده اند.

وجه دوم آنکه مخالفین به او لقب داده اند

ص: ۱۸

و آن چنان بوده که روزی قاضی عبد الجبار معتزلی در بغداد در مجلس درس نشسته بود که شیخ مفید ناشناس آمد و در صفّ نعال [=کفشها] نشست و از قاضی اجازت سؤال خواست. قاضی گفت بپرس. فرمود: خبری که شیعه نقل می کنند [از لسان پیامبر اکرم -ص-]: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَمْلَاةٍ» [= هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست] مسلم است که پیغمبر در روز غدیر خم [در حجّه الوداع] فرمود و یا شیعیان ساخته اند؟! [قاضی سنی] گفت: خبر صحیح است. [مفید] گفت: به لفظ "مولا" چه می خواهید؟ [قاضی سنی] گفت: اولی [= دارای ولایت و برتری]. [مفید] گفت: پس این خلاف ها و خصومت ها چیست؟ قاضی گفت: "برادر! این خبر روایت است و خلافت ابو بکر درایت [= فهم] و مردم عاقل از بهر روایت ترک درایت نکنند!!". شیخ [مفید] گفت: چه می گوئید در این خبر که پیغمبر (ص) فرمود: "يا عليّ مَحْرُبُكَ حَرْبِي و سَلْمُكَ سَلْمِي" [= ای علی، جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است]. قاضی گفت: صحیح است! شیخ [مفید] گفت پس در حق اصحاب جَمَل [پیروان عایشه و طلحه و زُبَیر که با علی (ع) جنگیدند] چه می گوئی؟! همانا بقول تو کافرند! قاضی گفت: ایشان توبه کردند!! شیخ گفت: "ای قاضی [بقول خودت:] حرب درایت است [و همه فهمیده اند] و توبه روایت؛ و مردم عاقل درایت را به روایت از دست ندهند!!". قاضی سر در پیش افکند و بعد گفت تو کیستی؟ گفت محمد بن محمد بن نعمان. قاضی برخاست و او را بجای خویش نشاند و گفت «أَنْتَ الْمُفِيدُ حَقًّا!»؛ و چون عضد الدوله دیلمی از

موضوع مباحثه مطلع شد خَلَعْتِي [= جامهٔ اهدائی] گرانمایه برای شیخ فرستاد و مُقَرَّرِي [=وجه ماهیانه] برای او و اصحابش مُقَرَّر فرمود و غالباً او را در خانه اش زیارت می کرد و در ایام مرض هم او را عیادت می نمود.

برای ادخال سرور در قلب شیعیان و توجه بمقام علمی و حاضر جوابی این گونه نوابغ عظیم الشان، قضیهٔ ذیل را بنقل از "مجالس المؤمنین" قاضی نور الله شوشتری [شهادت ۱۰۱۹ق] زینت افزای این صفحات می نمائیم.

قاضی گوید از جمله اهل ضلال که در دست شیخ نابود و مضمحل و پایمال شد قاضی ابو بکر باقلاّنی است. روزی در مناظره با شیخ چون مرغ

ص: ۶

رمیده از شاخی بشاخی و مانند غریقی بهر حشیشی متوسل می گردید. چون شیخ راه فرار او را بست و او را بیچاره کرد، باقلاّنی خواست شیخ را خوش آمدی گوید که از تعقیب و الزام او دست بردارد و بیش از این او را شرمنده و رسوا نسازد؛ اعتراف به قدرت شیخ در فنون علم نموده و [به تمسخر] گفت: «أَلَمْكَ فِي كُلِّ قَدْرٍ مَعْرِفَةٌ؟!» یعنی: آیا ترا در هر دیگی کفگیری است؟! شیخ گفت: (نَعَمْ مَا تَمَثَّلَتْ بِأَدْوَاتِ أَبِيكَ!!) یعنی: خوب به ادوات [شغلی] پدر باقلاّپزت تمثیل کردی!! اهل مجلس بر باقلاّنی بسی به خندیدند.

در احادیث آمده که: "هر که در روز صادق تر و باصفاتر [باشد] رؤیای شب او صادق تر است". رؤیای مشروحهٔ زیر درجهٔ صفا و صداقت آن بزرگوار را می رساند.

شیخ در خواب دید که حضرت فاطمه زهرا (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا) حَسَنین (ع) را پیش او آورده و فرمودند: "یا شیخ! "

ص: ۲۰

عَلِمَهُمَا الْفِقْهَ [=ای شیخ، به آن دو فقه بیاموز!] "شیخ پس از بیداری در نهایت حیرت بود تا آنکه صبح همان شب فاطمه والده ماجده سید مرتضی و سید رضی - دو پسر خود - را که در آن موقع صغیر بودند پیش شیخ آورد و شیخ برای رعایت جلالت آن مُخَدَّره [=بانوی پوشیده و نجیب] سلامش کرده و بیای ایستاد، تا بعد از ادای احترامات معموله، فاطمه [مادر آن دو] همان عبارت مذکوره در رؤیای شیخ را بزبان آورده و گفت: "یا شیخ؛ اینها دو پسران منند «قَدْ أَحْضَرْتُهُمَا إِلَيْكَ لِتَعَلِّمَهُمَا الْفِقْهَ» [= آن دو را نزدت آورده ام تا فقه بدانها بیاموزی!]. پس شیخ گریست و خواب را بدان مُخَدَّره نقل [کرد] و به تعلیم آن دو برادر والا کهر اهتمام تمام نمود.

*تنبیه: شیعیان از عالم و عامی با خواندن شرح حال امثال صدوق و مفید باید عبرت گیرند که این خادمان عالم بشریت و دیانت با سنین عمر کم و آن همه اشتغالات درسی و فتوائی و اینکه برای شنیدن یک حدیث از شهری به شهری می رفتند و آن همه فشار سلاطین و دُول زمان و بودن در عصر تقیه [=پرهیز از افشاء عقیده] و اختناق دینی و نبودن وسائل و ... چگونه برای حمایت دین اسلام و ترویج مذهب حَقَّ جعفری (ع) و اِحیاء آثار اهل بیت عصمت و طهارت (ع) کوشا بودند و با این همه گرفتاریها باز هم موفق می شدند که در حدود دویست یا سیصد تصنیف برای ما به یادگار بگذارند! و هیچ کاری آنان را از کار دیگر باز نمی داشت! ... ص: ۷

... و کثرت تألیفات

ص: ۲۱

علامه حلی و علامه مجلسی و ... [نیز] معروف خاص و عام است - رضوان الله علیهم اجمعین و کثر الله امثالهم. رسول اکرم (ص) فرموده: "من مسئولم و شما هم مسئولید!". خداوند متعال همه ما را هم موفق فرماید که به سهم خویش در ترویج و حمایت شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) و انتشار و تبیین مکتب اهل بیت عصمت (ع) بیش از پیش کوشا باشیم (ح-ف).

*در بخش عربی سایت، ۱۹۲ اثر از آثار شیخ مفید به عربی را به نقل از اعیان الشیعه، مورد اشاره و گاه توضیح قرار داده ایم؛ رجوع شود. در اینجا، تنها به برخی از آن آثار اشاره کرده و توضیحات لازم را برای فارسی زبانان می آوریم:

۱- المَّقْبَعَة [فی فقه الأمامیه]: کتابی در یک جلد، در فقه روائی شیعه، که در آن، روایات را بصورت فتوی درآورده و در حکم "توضیح المسائل" شیخ مفید است. این کتاب توسط "جامعه مدرسین قم" توأم با تحقیق به چاپ رسیده است. شیخ طوسی - شاگرد شیخ مفید - کتاب "تهذیب الأحکام" (در ۱۰ جلد) را - که یکی از کتب اربعه صحیحہ شیعه است - در شرح همین المَّقْبَعَة استادش - با استخراج منابع و مآخذ روائی هر فتوی - نوشته است.

۲- کتاب فی المَّتَعَة: در اثبات مشروع بودن ازدواج موقت و احکام آن.

۳- وَقَعَة الْجَمَل: در تاریخ و حوادث جنگ جَمَل (= شتر؛ که عایشه در آن جنگ بر شتر سوار بود) و اثبات خروج عایشه و طلحه و زبیر از اطاعت رسول خدا (ص) به سبب این جنگ که علیه حضرت علی (ع) براه انداختند.

-۴

ص: ۲۲

ایمانُ ابی طالبٍ (علیه السَّلام): در اثبات ایمان و اسلام جناب ابوطالب (ع)، پدر گرامی حضرت علی (ع)، از منابع و مدارک مورد قبول نزد شیعه و سُنی؛ و اینکه سُنیان از روی عناد و لجاج و حسد در حقّ علی (ع)، اسلام و ایمان ابی طالب را انکار کرده اند.

۵- إمامه أمير المؤمنين (ع) من القرآن: در اثبات امامت و خلافت بلافضل حضرت علی (ع) از آیات قرآنی که به اعتراف خود سُنیان، در شأن آن حضرت نازل شده اند.

۶- المسأله الموضّحه فی تزویج أمير المؤمنين (ع) بنته من عمر (رقم ۸۰ و ۱۸۵ بخش عربی): مسأله ای بیانگر تحقیق در مورد اینکه آیا حضرت علی (ع) دختر خود (أم کلثوم) را به عقد عمر بن خطاب در آورده؟! با وجود علم آن حضرت به فسق و عدم ایمان عمر در باطن، و حسد و دشمنی او با آن حضرت. شیخ مفید در این رساله-ص ۱۳- بیان داشته که خبر این ازدواج توسط زُبیر بن بکّار (م ۲۵۶ق) نسب شناس و قاضی عهد مُعتصم عباسی، نقل و روایت شده، و این شخص از سُنیانی بوده که کینه او نسبت به حضرت علی (ع) معروف است؛ پس چگونه می توان این شخص را مُوثّق دانست؟! آنهم با وجود چند ضدّ و نقیض در داستان این ازدواج ... و آنهم با وجود روایت کردن عدم قبول حضرت علی (ع) و در جای دیگر، قبول کردن آن حضرت از روی اِکراه و اجبار ... پس چنین حدیث و روایتی از اعتبار ساقط می باشد.

۷- أجوبه المسائل السّرویه: پاسخ به سؤالات اهل ساری (در مازندران ایران)، که در در صفحات ۶۲ تا ۶۴ این رساله نیز اثبات می کند که داستان ازدواج

عمر با دختر حضرت علی(ع) اگر راست هم باشد، دلالتی بر فضیلت و خوبی عمر بن خطاب ندارد ...

۸- المسأله الموضحة في تزويج [النبي (ص) ابنتيه] من عثمان (رقم ۸۰ و ۱۲۵ بخش عربی): شبیه رساله مذکور در فوق است؛ در اثبات سبب و حکمت موافقت پیامبر اکرم(ص) در امر ازدواج دو دخترش (زینب و رقیه) با عثمان بن عفان، با وجود علم آن حضرت به فسق و نفاق و عدم ایمان عثمان در باطن؛ و اینکه این ازدواج دلیلی بر خوبی یا فضیلت عثمان نیست (بلکه در روایات معتبره آمده که: رقیه - دختر حضرت رسول(ص) - بر اثر ضربات سختی که عثمان هنگام کتک زدن، به بدن او وارد ساخت - که چرا پنهان شدن عموی عثمان (مغیره بن ابی العاص - دشمن پیامبر) را در خانه عثمان، به پدرش رسول الله(ص) گزارش کرده است - جان سپرد و پیامبر اکرم(ص) نیز دانست که عثمان آن دختر را کشته و با وجود آنکه سخت اندوهگین شد، جهت پرهیز از ایجاد فتنه میان مسلمانان صدر اسلام، سکوت فرمود ... - فروع الکافی، شیخ کلینی، ۲۵۱-۳/۲۵۳ باب الجنائز، حدیث: ۵۰۴؛ الإحتجاج، شیخ طبرسی، ۹۶-۱/۹۴، حدیث: ۱۵۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۳۱/۱۷۴ و ۲۲/۱۵۸ و ۱۶۲ و ۲۰۲).

۹- الرد علی الحلاجیه؛ أو: الرد علی أصحاب الحلاج: در اثبات کفر و ارتداد حسین بن منصور حلاج (صوفی مقتول و به دار آویخته در سال ۳۰۹ هجری قمری) و اصحاب و پیروان او که اعتقاد به عقیده کفرآمیز "وحدت وجود" داشته اند و در اینکه هرکس چنین عقیده ای را بپذیرد از اسلام خارج می شود و مرتد است ... باید

دانست که اساس شیوع خرافه "وحدت وجود" در میان برخی مسلمان نمایان، همین شخص گمراه بوده که ادعای نایب امام زمان(عج) بودن و باییت از طرف آن حضرت را نیز نموده و از جمله افرادی است که خود امام زمان(عج) توقیع (= نوشته صادر شده) در لعن و برائت و بیزاری از او و پیروانش صادر فرموده است. جناب حسین بن روح نوبختی - نایب سؤم از نواب اربعه - نیز از جمله فقهای بغداد بوده که حکم شرعی به وجوب اعدام حلاج صادر نموده و قتل او را به سبب کفر و ارتداد و گمراه ساختن مردم، واجب دانسته است. توقیع حضرت مهدی(عج) در لعن و برائت از حلاج، بحدی معتبر و معروف می باشد که ملا- محسن فیض کاشانی نیز - با آنکه خود از هواداران صوفیه بوده - آنرا در "نوادر الأخبار" (ص ۲۳۵) آورده و صحت آنرا پذیرفته است! شیخ بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی) نیز در حاشیه منظومه "شیر و شکر" خودش، قطعه شعری، با وزن متفاوت، در این رابطه سروده است:

کفر "حلاج" و لعن آن ناکث

از حسین بن روح نایب ثالث/

حجت آمد برایت ای "بی دین!"

بوده امر "امام غائب" این!/

۱۰- تفضیل الأئمه (ع) علی الملائکه: در اثبات فضل و برتری امامان معصوم (صلوات الله علیهم) بر جمیع فرشتگان، حتی بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل - علیهم السلام.

۱۱- مسأله فی قول النَّبِيِّ (ص) "اصحابی کالتُّجُوم": مسأله ای در بررسی حدیثی که سنّیان از پیامبر(ص) روایت کرده اند که فرموده: "اصحاب من مثل ستارگانند ... " و اینکه اگر فرضاً این حدیث، معتبر و صحیح بوده و

جعلی نبوده باشد، بازهم نمیتوان آنرا شامل منافقان و فاسقان و بدکاران صحابه پیامبر اکرم (ص) دانست؛ زیرا آن حضرت هیچگاه امت خود را امر به اطاعت و تبعیت از فرد فاسق یا بدکار یا منافق نمی کند و چنین امری خلاف اصول اساسیه اسلام است ...

۱۲- مسأله [قول النبى ص] اِنِّیْ مُخَلَّفٌ فِیْکُمْ الثَّقَلِیْنِ [کتاب الله و عترتی]: رساله ای در بیان حدیث شریف و متواتر ثقلین، که سنّی و شیعه آنرا روایت نموده اند؛ که پیامبر (ص) فرمودند (با اختلافات جزئی در الفاظ روایت): اِنِّیْ تَارِکٌ فِیْکُمُ الثَّقَلِیْنِ کتاب الله و عترتی؛ ما تمسکتُم بهما لَنْ تَضِلُّوْا اَبَدًا (= من در میان شما مسلمانان دو امانت گرانها به ودیعه می گذارم: کتاب خدا و عترت خودم (= اهل بیت - ع) را؛ و تا آن زمان که به آن دو تمسک بجوید (و از آن دو جدا نشده باشید) هرگز گمراه نخواهید شد) (جهت مشاهده منابع فراوان و معتبر اهل سنّت در نقل این حدیث، رجوع شود به کتاب "فضائل الخمسه من الصّیّحاح السّیّئه" - السید مرتضی فیروزآبادی - نشر الإسلامیه - طهران؛ الباب ۵۶ فی قول النبى صلی الله علیه و آله و سلم: انی تارک فیکم الثقلین المجلد ۲ / ص ۴۳ الی ۵۳؛ نیز ترجمه همین کتاب با نام "فضائل پنج تن علیهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت" ترجمه: محمّد باقر ساعدی - نشر فیروزآبادی - باب ۵۶ در فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «انی تارک فیکم الثقلین» جلد ۲ / ص: ۲۴۱ تا ۲۵۶).

۱۳- کتاب فی قوله ص [لعلی ع] "أنت منی بمنزله هارون من موسی":

ص: ۲۶

در بیان فرموده حضرت رسول (ص) در حق حضرت علی (ع) که: "تو نسبت به من، مثل هارون (جانشین و برادر حضرت موسی) نسبت به موسی هستی!" (جهت مشاهده منابع این حدیث شریف متواتر در کتب معتبره اهل سنت، رجوع شود به: همان کتاب، متن عربی، باب ۳۲، ج ۱/ ص ۲۹۹-۳۱۷؛ نیز: همان ترجمه: باب ۳۲، ج ۲/ ص ۹-۲۹؛ نیز: مناقب علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه، ابن المغازلی الشافعی (م ۴۸۳ق) - نشر دار الأضواء - بیروت، ص ۷۹-۸۷؛ نیز: همین کتاب، ترجمه فارسی: سید جواد مرعشی، نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی - قم، ص ۶۷-۷۴؛ و نیز: خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه، احمد بن شعیب النسائی (من أئمة أهل السنة - م ۳۰۳ق)، ترجمه: فتح الله نجارزادگان، نشر "بوستان کتاب" - قم - ایران، ص ۶۰-۷۴).

۱۴- جوابات المأفزوخی: جواب سؤالات مفضل بن سعد بن حسین ماه فرخی اصفهانی - منسوب به جدش: ماه فرخ بن بختیار - صاحب کتاب "محاسن اصفهان" که آنرا در ۴۲۱ ق به عربی تألیف نموده و معروفست.

۱۵- مسأله فی معرفه النبى ص به الکتابه: در اثبات آشنائی رسول اکرم (ص) با هر خط و هر زبان و هر نوشتار، به اعجاز الهی؛ و نیز اینکه امی بودن حضرت (ص) به اعتبار آنست که استاد ندیده، نه آنکه سواد نداشته باشد!

۱۶- مسأله فی المعراج: در اثبات جسمانی بودن معراج پیامبر اکرم (ص) با همان بدن زمینی شریف خودشان، که اعتقاد به جسمانی بودن آن بر هر مسلمانی واجب و ضروری است.

۱۷- کتاب العمده (یا: العمد، یا: العمد) فی الإمامه (رقم ۱۴۶ و ۱۷۱ بخش عربی):

در عمده ترین و اساسی ترین دلایل امامت ائمه اطهار-علیهم السلام. عمده بمعنای چیزی است که بدان اعتماد و تکیه کنند و عمده جمع آنست و عمده و عمده هر دو جمع عماد و عمود به معنای ستون خانه است.

۱۸- کتاب الامالی: در احادیث املاء شده توسط مشایخ حدیث؛ که به آن "مجالس" شیخ مفید نیز گویند - همانند امالی یا مجالس شیخ صدوق - و شامل متفرقات حدیث می باشد و بارها به چاپ رسیده است.

۱۹- الاختصاص: در اثبات امامت ائمه اطهار-ع - از راه احادیث. بارها چاپ شده است.

۲۰- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد: در شرح احوال و شناخت سیره ائمه اطهار-ع- که بارها توأم با ترجمه فارسی چاپ و منتشر شده و از بهترین کتب تاریخی شیعه است.

۲۱- شرح اعتقادات الصدوق، یا: تصحیح الاعتقاد: کتابی که در همین سایت، بخشهایی از آن پس از اعتقادات شیخ صدوق، ارائه می شود].

متن

سر آغاز؛ توحید و خدانشناسی، کفر و ایمان، احادیث جعلی (۰۴)

((ترجمه اعتقادات شیخ صدوق - اعلی الله مقامه))

[از: میر محمد علی حسنی طباطبائی یزدی (فوت ۱۲۴۰ق):]

ص: ۲ - ۶:

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه مترجم

[بعد از حمد و سلام و صلوات بر محمد و آل او]:

... اما بعد چون همه همّت همایون ... اعنی: والاحضرت ... فخر دودمان ... السلطان ابن السلطان، شاهنشاه عالمیناه ظلّ الله، السلطان فتحعلی شاه ... قاجار ... [فرزندش:] شاهنشاه زاده آزاده ... نواب اشرف والا: محمد ولی میرزا (خلد الله ایام و لایه ...)، همواره مصروف فتح ابواب سعادات ... [است] ...، این ... داعی: ... ابن سید محمد الحسنی، محمد علی - عقی عنهما بالنبی

ص: ۲۸

و الولی - با کمال قصور و ناقابلی، از اینکه به خدمت این طبقه [=علماء] منسوب بود، نظر عنایت خسروانه از ایشانش محسوب فرمود و به ترجمه رساله اعتقادات ابن بابویه و شرح شیخ مفید بر آن - رحمه الله علیهما - مامور ساخت، اکنون ... [مقدمه مترجم مفصل است؛ به اصل کتاب مراجعه شود. آغاز متن ترجمه:]

ص: ۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ؛ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

باب اول در بیان اعتقاد امامیه در توحید، و معرفت ربّ مجید:

(۱) شیخ عالم ربانی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه، مصنف این کتاب فرموده:

بدان که اعتقاد ما در توحید این است که خدای تعالی یکی است، و هیچ چیزی مثل او نیست، قدیم است [یعنی: هیچ مبدأ و حدّ زمانی نداشته و همواره وجود داشته و داشته ... و وجود خواهد داشت و خواهد داشت ...] و همیشه شنوا و بینا و دانا و درستکار و زنده و به امر خلاق قیام کننده و غالب و پاک از تمام معایب و توانا و صاحب غنا [=بی نیازی] بوده و خواهد بود؛ نه موصوف به جوهر [=ماده اصلیه] می شود، و نه به جسم و نه صورت و نه عرض [=عوارض فرعیّه] و نه خط و [رنگ و] سطح و سنگینی و سبکی و قرار و حرکت و مکان و زمان [زیرا همگی اینها حدّ هستند و خداوند خود ایجاد کننده حدود است و هیچ حدّ و محدودیتی در

ص: ۲۹

او راه ندارد]، و برتر است از همه صفت‌های آفریدگان، و بیرون است از هر دو حدّ: حدّ ابطال و نیستی و حدّ تشبیه و مانند داشتن. و حق تعالی چیزی [دارای وجود] است نه مثل سایر چیزها [که موجودند ولی محدودند و مخلوق]، و او یگانه است؛ [صیّد - بی نیاز و پر است]، حیوف [= اندرون] ندارد، فرزند نیآورده که وارثش شود، و زاده نگردیده که دیگری شریک مُلکش باشد، و اَحَدی کُفُو [= همسان] او نبوده؛ نه او را مقابلی است و نه شبیهی، و نه جفتی و نه مثلی، و نه نظیری و نه شریکی، نمی یابد او را چشمها و همها؛ و [ولی] او می یابد آنها را، و او را پینکی (نُعاس خ ل) [= پُرت] و خواب نمیگیرد و او صاحب لطف و لطافت و آگاهی است؛ خالق همه چیز است؛ نیست خداوندی مگر او؛ مخصوص او است آفرینش و فرمان، تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ [= بلند مرتبه است پروردگار جهانیان].

ص: ۸

و هر که معتقد [به] تشبیه باشد مشرک است [مانند صوفیه و دراویش که ادّعا می کنند در حالت مکاشفه خدا را می بینند!! و یا بیشتر سنیان که معتقدند در قیامت میتوان خدا را دید!! حال آنکه ثابت کردیم که دیدن و حس نمودن خدا به هیچ حسی ممکن نیست؛ زیرا مستلزم تصوّر حدّ برای خدا است که مُحال و ممنوع است عقلاً و شرعاً - شارح]. و هر که نسبت به امامیه دهد خلاف این اوصاف را در امر توحید، دروغگو است؛ و هر حدیثی که مخالف این فقرات باشد جعل و اختراع است [مانند احادیثی که در "مشارق الانوار" - کتابی دروغین، تألیف شیخ

ص: ۳۰

رجب بُرسی صوفی مسلک غلو کننده (غالی) - خذله الله - آمده و کفر آمیز است؛ و هر حدیثی که موافقت با کتاب خدا نمی نماید باطل است [مانند آنچه در کتاب دروغین "مصباح الشریعه" آمده و به امام صادق ع نسبت داده شده است - شارح]؛ و اگر در کتب علما موجود باشد تدلیس و خدعه است [مانند احادیثی جعلی که در "عوالی اللئالی" ابن جمهور آحسائی آمده؛ که وی از جمله علمائی بوده که بدون تحقیق، هر حدیث و خبری را در کتاب خود می آورده و نقل می کرده است و لذا سبب گمراهی بسیاری از خوانندگان شده و برخی علماء اخباری نیز کتاب "عوالی اللئالی" او را "مجمع المجاعیل" (=مجموعه احادیث مجعول) لقب داده اند! پس امثال این احادیث نزد امامیه پذیرفته نیست؛ زیرا در آنها چیزهایی است که با اساس شریعت مطهره در تضاد و تعارض است و گاه سبب کفر می شود - شارح].

تأویل یا تفسیر مشابهاات قرآن در توحید به وسیله احادیث (۰۵)

و آن احادیثی که جهال پندارند که تشبیه حق تعالی بخلق است، معنی صحیح آنها همان معنی صحیح نظیر آنها از آیات قرآنی است؛ زیرا که در قرآن است: **كُلُّ شَيْءٍ ءِ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ [القصص-۸۸]** یعنی ((هر چیزی فانی است الا روی خدا))، و معنی "روی" دین است و روئی است که آمدن بسوی خدا از آن روی است، و بدان روی توجه به خداوند می شود.

و در قرآن است: **يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ (تا آخر) وَ هُمْ سَالِمُونَ [القلم-۴۲]** یعنی ((روزی که ساق مکشوف می شود؛ و مجرمان تکلیف نموده می شوند بسجود و نمیتوانند کرد؛ در حالی که چشمهای آنها به خشوع است، می رسد بآنها

ذلتی عجیب؛ و بتحقیق که بودند همانها که دعوت کرده می شدند به سجود در آن حال که سالم و قادر بر سجود می بودند در دنیا))؛ و معنی ساق، [چگونگی] کار و شدت امر است.

ص: ۹

و در قرآن است: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبَ رَبِّي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ [الزُّمَر - ۵۶] یعنی ((مبادا که یکی بگوید وا حسرتا بر آنچه کوتاهی نمودم در پهلوی خدا))؛ و مراد از جنب و پهلو اطاعت است.

و در قرآن است: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي [الحجر - ۲۹] یعنی ((دمیدم در آدم علیه السّلام از روح خودم))، و مقصود روحی است مخلوق که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم علیه السّلام و حضرت عیسی علیه السّلام را از آن روح آفرید و اینکه خداوند فرموده: "روح من"، نیست الا مثل اینکه فرموده: پیغمبر من؛ و بنده من؛ و بهشت من؛ و آتش (یا دوزخ) من؛ و آسمان من؛ و زمین من.

ص: ۱۰

و در قرآن است: بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ [المائدة - ۶۴]: ((دو دست خدا گشاده است))، یعنی نعمه دنیا و نعمت آخرت.

و در قرآن است: وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ [الذاریات - ۴۷] یعنی ((آسمان را بنا نمودیمش به دستها و به تحقیق که ما هر آینه وسعت دهندگانیم)). و "آید" عبارت از قوّت است. چنان که در آیه دیگر درباره حضرت داود آمده: وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ [سوره ص - ۱۷]: ((یاد کن بنده ما داوود را که صاحب قدرت بود)).

و در قرآن است: يَا إِبْرَاهِيمُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ [سوره ص - ۷۵] یعنی ((ای

ص: ۳۲

ابلیس چه مانع شد تو را از اینکه سجده نمائی برای چیزی که بدست خودم آن را آفریدم؟)) یعنی به قدرت و قوت خودم. «۵»
و در قرآن است: وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [الزمر-۶۷] یعنی ((زمین بالتّمام یک قبضه اوست روز قیامت))؛ یعنی ملک
او است؛ و دیگری به شراکت او مالک آن نیست.

ص: ۱۱

و در قرآن است: وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ [الزمر-۶۷]، یعنی ((آسمانها پیچیده شد گانند در دست راست خدا روز قیامت)) و
معنی یمین خداوند، قدرت او است.

و در قرآن است: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا [الفجر-۲۲] یعنی ((آمد پروردگار تو ای محمّد (ص) و آمدند ملائکه صف
صف))؛ یعنی آمد امر پروردگار تو.

ص: ۱۲

و در قرآن است: إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ [المطففين - ۱۵]. یعنی ((بدرستی که آن جماعت از پروردگارشان آن روز
هر آینه محجوبند))، یعنی از ثواب پروردگار محرومند.

و در قرآن است: هَيْلٌ يُنْظَرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ [البقره - ۲۱۰] یعنی ((آیا آن جماعت، چشم براه
امری دیگر دارند، جز اینکه بیاید ایشان را خداوند در پاره هائی از ابر سفید و بیاید ملائکه؟!)) یعنی بیاید امر و عذاب خدا. یا:
بیاورد خدا به ملائک [یعنی بفرستد ایشان را برای تعذیب قوم]. و ملائکه نازل شده اند در پاره ابر، چنان که نازل شدند بر
عیسی ع برای آوردن مائدة آسمانی.

و در قرآن است: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ [القیامه-۲۲ و ۲۳] یعنی ((روئی چند در آن روز درخشان است و نظر دارنده
بسوی پروردگارشان))؛ یعنی مشرفند در انتظار ثواب پروردگار.

و در

ص: ۳۳

قرآن است: وَ مَنْ يَحِلِّلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى [طه - ۸۱] یعنی ((هر که وارد شود بر او خشم من پس به تحقیق که هلاک شده))، و معنی غضب خداوند عقاب او است و رضا و خشنودی او ثواب او است.

و در قرآن است از زبان حضرت عیسی علیه السلام که عرض بدرگاه احدیت می فرماید: تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ [المائدة-۱۱۶] یعنی ((تو می دانی آنچه در نفس من است و من نمی دانم آنچه در نفس تو است))، یعنی تو می دانی راز پنهان مرا و من میدانم سرّ پنهان تو را.

و در قرآن است: وَ يُحِذِرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ [آل عمران - ۲۸] یعنی ((می ترساند شما را خداوند از نفس خود))، یعنی از انتقام خود.

ص: ۱۳

و در قرآن است: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ [الاحزاب - ۵۶] یعنی ((به درستی که خداوند و ملائکه خدا صلوات می فرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم))؛ و در قرآن است: هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ [الاحزاب - ۴۳] یعنی ((خداوند آن چنان کسی است که صلوات می فرستد بر شما، و فرشتگان او))؛ و مراد از صلوات خداوند رحمت است و از صلوات فرشتگان طلب آمرزش و از صلوات آدمیان دعا.

و در قرآن است: مَكْرُوهًا وَ مَكْرَ اللَّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ [آل عمران - ۵۴]؛ یعنی ((مکر نمودند آن قوم و خداوند به آنها مکر فرمود و خدا بهترین مکرکنندگان است))؛ و أَيْضًا: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ [النساء - ۱۴۲] یعنی ((معامله به خدعه با خدا می کنند و خدا [نیز]

ص: ۳۴

فرب دهنده آن جماعت است))؛ و همچنين: اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ [البقره - ۱۵] يعنى ((خدا ريشخند و استهزا به آن جماعت مى نمايد و مهلتشان مى دهد))؛ و نيز: سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ [التوبه - ۷۹] يعنى ((سُخریه و استهزاء نمود خدا از آن جماعت))؛ و ديگر: نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ [التوبه - ۶۷]؛ يعنى ((فراموش کردند خدا را، پس فراموش ساخت خدا آنها را))؛ و معنى همه اينها اين است كه حق تعالى جزاى اعمال آنها را مى دهد: جزاى مكر و جزاى مخادعه و جزاى استهزاء و جزاى سُخریه. و جزاى نسيان و تلافى فراموشى آنها آن است كه خود آنها را از يادشان ببرد چنانچه حق تعالى فرمود: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ [الحشر - ۱۹] يعنى ((مباشيد مثل آن كسانى كه فراموش نموده اند خدا را پس خدا خود آنها را از يادشان برد!))؛ زيرا كه حق تعالى در حقيقت مكر و خدعه و استهزاء و سُخریه و نسيان نمى كند، تعالى عن ذلك علواً كبيراً. و نيست در آن اخبارى كه مخالفان و مُلحدان بدانها بر ما تشنيع [=عيبجويى] مى كنند، مگر مثل همين الفاظى كه در قرآن كريم نيز آمده است. *تذكر شارح: تمامى اين معانى تفسيرى قرآنى، مأخوذ از احاديث شريفه اى هستند كه صدوق خود، آنها را در كتيبى چون "التوحيد" و "معانى الأخبار" آورده است.]

صفات الهى دو نوعند: صفات ذاتى قديم و صفات فعلى حادث (۰۶)

ص: ۱۶ و ۱۵

باب دوم در صفات ذات و صفات افعال:

ابن بابويه [صدوق] - رحمه الله عليه - گويد: هر چه ما وصف نموديم خداوند را به آن از "صفات ذاتش"، غرض و قصد ما از هر صفتى نفى ضدّ آن صفت مى باشد از "ذات مقدس

ص: ۳۵

او" و می گوئیم: در ازل [=قدیم]، حق تعالی سميع [شنوا] و بصير [بينابا به هر چيز - اگرچه در آينده] و عليم [آگاه از همه چيز] و حكيم [دانای همه چيز - اگرچه در آينده] و حيّ [زنده جاويد] و قيوم - يعنى بذات خود برپا - و واحد [يگانه و يكتا] و قدیم [بدون هيچ حدّ و مبدأ زمانی] بوده، و اينها صفات ذات او است.

و نمی گوئیم که: خدا در ازل خلق کننده است و کار کننده و خواهنده و خواهش کننده و خوشنود شونده و خشم آورنده و روزی دهنده و بخشنده و سخن گوینده [متکلم]، زیرا که اينها صفات کارهای او [= "صفات افعال"] است و آنها حادث [=وجود آمده] اند، و جائز نيست قائل شدن به آنکه خداوند در ازل موصوف بآنها بوده است [زيرا مخلوقات او هيچيك قدیم و ازلی نبوده و نيستند؛ و هنگامی که مخلوق نباشد، اين صفات که همواره نسبت به کسی يا چيز مخلوقی معنی پيدا می کنند، معنی ندارند؛ بر خلاف اشاعره - اکثر اهل سنت - که قائلند به قدیم بودن قرآن کریم، به اين توهم که "تکلم" را "صفت ذاتی و قدیم" خدا دانند و نه "صفت فعلی" مربوط به مخلوق مُحدثِ او؛ و اين عقیده - قَدَم قرآن - نزد شيعه کفر محسوب می شود - شارح].

خدا مردم را در حدّ توان تکليف به چيزی فرموده نه در حدّ طاقت (۰۷)

ص: ۱۷

باب (سوم) اعتقاد در تکليف:

ابن بابويه رحمه الله عليه گوید: اعتقاد ما در باره تکليف اين است که خداوند تکليف فرموده بندگان را مگر به نازلتر [=کمتر؛ فروتر] از آنچه طاقت می دارند؛ چنانچه فرموده:

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا [=تکليف نمی کند خدا هيچ کس را

ص: ۳۶

مگر به اندازه توانایی او [بقره - ۲۸۶]؛ و حدّ وُسع نازلتر از حدّ طاقت است. و جناب [امام] صادق علیه السّلام فرموده که: "خدا تکلیف نکرده بندگان را مگر کمتر از طاقت ایشان، زیرا که تکلیف نموده ایشان را در هر شبانه روزی پنج نماز؛ و تکلیفشان فرموده در سال بروزه سی روز؛ و ایشان را مکلف ساخته در هر دو یست درهم پنج درهم (یعنی زکاه)؛ و مکلفشان فرموده در مدت العمر، به یک حج؛ با وجود آنکه ایشان بیش از این طاقت می دارند."

نه جبر صحیح است و نه تفویض (اختیار مطلق) بلکه امری است بین دو امر (۰۸)

ص: ۱۸-۲۰

باب (پنجم) اعتقاد در نفی جبر و تفویض:

[*جبر - که عقیده اشاعره است - یعنی مجبور ساختن خدا انسان را بر هر کاری - از بد و نیک - و سلب اراده و اختیار از او. و "تفویض" = واگذاری بی قید و شرط] که عقیده معتزله است - عکس آن است؛ یعنی کاملاً مختار بودن و مطلقاً با اراده بودن انسان در هر چه می کند؛ بدون در نظر گرفتن نقش قضاء و قدر الهی در امور عالم خلقت، و سرنوشت هر چیز و هر کس، و حتی نقش دعا و امثال آن ... - شارح:]

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب قول جناب [امام] صادق علیه السّلام است که: "نه جبری است و نه تفویضی؛ بلکه امری است میان دو امر". پس شخصی پرسید که چه چیز است امر میان دو امر؟ آن جناب فرمود: "این مثل آنست که تو مردی را مُشرف بر معصیتی دیده، منعش نموده باشی، و او باز نایستاده باشد از آن معصیت؛ پس تو او را بحال خود واگذارده باشی

ص: ۳۷

و او آن معصیت را کرده باشد؛ پس در آن مقام که قبول منع نمود و تو او را واگذاردی، نه این است که تو باشی آن کسی که او را امر به معصیت نموده" [بلکه او را به حال خود رها نموده ای - شارح].

اراده و مشیت خداوند، لازمه اش جبر یا فعل قبیح نیست (۰۹)

ص: ۲۱-۲۳

باب (ششم) اعتقاد در اراده و مشیت الهی:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب، قول جناب [امام] صادق علیه السلام است که: " خدا خواسته و اراده نموده و دوست نداشته و نپسندیده؛ باین تفصیل که خواسته است که هیچ چیز نباشد مگر بعلم او، و اراده نموده همچنین، و دوست نداشته که [مثلاً مسیحیان] سوّمین سه خدایش گویند، و نپسندیده کفر را برای بندگانش، و حق تعالی فرموده که: یا محمد(ص)! تو هدایت نمی نمائی هر که را مایلی و لیکن خدا هدایت می فرماید هر کس را (که) می خواهد «۱»؛ و ایضاً فرموده که: نمی خواهید شما بندگان مگر آنچه که خدا بخواهد «۲»؛ و ایضاً فرموده که: اگر خواسته بود پروردگار تو - یا محمد(ص) - هر آینه ایمان آورده بود هر که در روی زمین است کلّهم أجمعین، آیا پس تو به جبر می داری مردم را تا همه مؤمن باشند؟ «۳»؛ و فرموده که: مقزّر نبوده برای هیچ نفسی اینکه ایمان بیاورد مگر به اذن خداوند «۴»؛ و فرموده که: شدنی نبوده برای هیچ نفسی آنکه بمیرد الا به اذن خدا، نوشته [شده] بملّت معین «۵»؛ و فرموده که: می گویند لشکریان اسلام که اگر ما را نصیبی از غلبه بود کشته نگردیده بودیم؛ در اینجا، بگو - یا

ص: ۳۸

محمّد صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلّم - که اگر در خانه های خود بودند هر آینه بیرون می آمدند اشخاصی که قتل سرنوشت آنها شده بود، بسوی مکانهای مرگشان «۶»؛ و فرموده که: اگر خدا خواسته بود، نکرده بودند آن کار را، پس واگذار آن قوم را با افترائشان «۷»؛ و فرموده: اگر خواسته بود خداوند شرک نمی آوردند آن جماعت و ما تو را نگهبان قرار نداده ایم - ای محمّد ص! «۸»؛ و فرموده که: اگر خواسته بودیم هر آینه هدایت هر نفسی را بخودش داده بودیم «۹»؛ و فرموده که: هر کس را خدا می خواهد که هدایتش نماید باز می کند سینه اش را برای اسلام و هر کس را می خواهد گمراهش کند می گرداند سینه اش را تنگ به مرتبه که گویا صعود در آسمان می نماید «۱۰»؛ و فرموده که: می خواهد خداوند که بیان فرماید برای شما و بنماید شما را طریقه های آن کسانی که پیش از شما بوده اند و بازگشت فرماید بر شما به رحمت «۱۱»؛ و فرموده: می خواهد خدا که قرار ندهد برای آنها حَظّی [=بهره ای] در آخرت «۱۲»؛ و فرموده که: می خواهد خدا که تخفیف دهد مَشَقَّت را از شما «۱۳»؛ و فرموده: می خواهد خدا بشما آسانی را و نمیخواهد بشما دشواری را «۱۴»؛ و فرموده که: خدا می خواهد که بازگشت فرماید بر شما به عفو و رحمت؛ و می خواهند آنان که از پی شهوت ها می روند که میل کنید شما میلی عظیم «۱۵»؛ و فرموده که: خدا نمیخواهد ظلمی را برای بندگان «۱۶» .

خلاصه؛ این است اعتقاد ما در اراده و مشیت. و مخالفان [=سَنّیان] طعن بر ما می زنند در

این باب و می گویند که: ما می گوئیم خدا معصیت ها را خواسته و کشتن حسین بن علی علیهما السلام را خواسته، و ما چنین نمی گوئیم؛ بلکه می گوئیم که حق سبحانه و تعالی خواسته که معصیت عاصیان خلاف طاعت مطیعان باشد،

ص: ۲۴

و خواسته که معصیتها نسبتی به او نداشته باشند از راه [انجام دادن]، و خواسته است که خودش موصوف باشد به علم به معصیتها پیش از وجود آنها، و می گوئیم که خدا خواسته که قتل حسین علیه السلام معصیت او باشد بر خلاف طاعت.

و می گوئیم خدا خواسته که قتل او منهی [=مورد نهی] باشد نه مأمور [=مورد امر] و می گوئیم خدا خواسته که قتل او قبیح باشد نه مستحسن [=نیکو] و خدا خواسته که قتل او موجب سخط [=خشم] الهی باشد نه رضای او.

و می گوئیم که خدا خواسته که به طریق جبر و قدرت، مانع قتل آن جناب (ع) نشود، چنانچه بطور نهی [شرعی]، مانعش شده؛ و می گوئیم خدا خواسته که دفع قتل از او نفرماید، چنانچه دفع سوختن از ابراهیم علیه السلام فرمود در وقتی که خطاب نمود به آتشی که ابراهیم ع در آن افکنده [شده] بود که: ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم «۱۷»؛ و می گوئیم: در ازل، خداوند عالم بود به آن که حسین علیه السلام کشته می شود و بواسطه شهادت، ادراک سعادت ابدی می نماید و کشته او شقی ابدی می شود.

و می گوئیم [چنانکه امام صادق ع فرمودند]: "هر چه خدا خواسته، هست و هر چه نخواسته، نیست" «۱۸».

- این است اعتقاد ما در اراده و مشیت؛ نه آنچه بما اسناد می دهند مخالفان و طعنه

ص: ۴۰

- ١- قال الله تعالى: -: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ [القِصَص - ٥٦].
- ٢- وقال تعالى: وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ [الدهر - ٣٠].
- ٣- وقال: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا؛ أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؟ [يونس - ٩٩].
- ٤- وقال عزّ وجلّ: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ [يونس - ١٠٠].
- ٥- كما قال تعالى: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا [آل عمران - ١٤٥].
- ٦- و كما قال عزّ وجلّ: يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا؛ قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ [آل عمران - ١٥٤].
- ٧- وقال تعالى: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ [الأنعام - ١١٢].
- ٨- وقال جلّ جلاله: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا [الأنعام - ١٠٧].
- ٩- وقال تعالى: وَ لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا [السجده - ١٣].
- ١٠- وقال عزّ وجلّ: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ [الأنعام - ١٢٥].
- ١١- وقال الله تعالى: يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ [النساء - ٢٦].
- ١٢- وقال تعالى: يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْأَخِرَةِ [آل عمران - ١٧٦].
- ١٣- وقال: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ [النساء - ٢٨].
- ١٤- وقال تعالى: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ [البقره - ١٨٥].
- ١٥- وقال

عَزَّ وَجَلَّ: وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا [النساء-۲۷].

۱۶- وقال: وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ [المؤمن-۳۱].

۱۷- يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ [الانبیاء-۶۹].

۱۸- [قال الصادق ع: " ما شاء الله كان، و ما لم يشأ لم يكن " - فقیه من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق - الحدیث ۵۸۶۸].

شیخ مفید(ره): توضیح گفتار شیخ صدوق(ره) در "اراده و مشیت الهی" (۱۰)

* فرموده است شیخ مفید (عَلَيْهِ الرَّحْمَهُ) که: ((... و حق آنست که خداوند اراده نمی نماید مگر آنچه نیکو بوده باشد از افعال و نمی خواهد مگر جمیل اعمال را و اراده نمی نماید قبایح را و نمی خواهد فواحش را. برتر است خداوند از آنچه می گویند آن را ظالمون، برتری بزرگی! فرموده است خداوند: وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ = نیست خداوند که اراده نماید ظلم را از برای بندگان [المؤمن-۳۱]؛ و فرموده است که: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ = اراده می نماید خداوند در باره شما آسانی را و اراده نمی نماید در باره شما دشواری را [البقره-۱۸۵]؛ و: يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ (الی آخر آیه) = و اراده می نماید که بیان نماید از برای شما طریقه های کسانی را پیش از شما بوده اند (تا آخر آیه) [النساء-۲۶]؛ و نیز فرموده است: وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا = خداوند اراده می نماید که قبول توبه شما را کند و اراده می نمایند کسانی که متابعت شهوات می نمایند که میل کنید شما از حق، میل نمودنی بزرگ [النساء-۲۷]؛ و نیز فرموده است که: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ

عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا = اراده می نماید خداوند که سبک کند از شماها و خلق شده است آدمی ضعیف [النساء-۲۸]. پس خبر داده است خداوند سُبْحَانَهُ، اینکه: اراده نمی نماید در باره بندگانش دشواری را، بلکه اراده می نماید در باره ایشان آسانی را؛ و اراده می نماید در باره ایشان بیان حق را و اراده نمی نماید گمراهی را؛ و اراده می نماید سبکی را از ایشان و اراده نمی نماید سنگین کردن کار را بر ایشان؛ پس اگر بود خداوند سُبْحَانَهُ اراده نمایند معاصی ایشان، هر آینه مُنَافِی بود این اراده با اراده بیان حق از برای ایشان و آسان نمودن از برای ایشان. پس کتابُ اللَّهِ گواه است بضمَدَّ آنچه رفته اند بسوی آن گمراهان [اشاعره، از سَیِّئَانِ] و افتراءبندان بر خدا دروغ را!! برتر است خداوند از آنچه ظالمون میگویند برتری بزرگی! و اما آنچه [اشاعره] آویخته اند و چنگ زده اند به آن از قول خداوند [در] آیه: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ (الی آخر آیه)، یعنی: پس کسی که خواسته است خداوند که بگشاید سینه اش را از برای اسلام (تا آخر آیه) [الأنعام-۱۲۵]، پس نیست از برای جبریّه [=اشاعره] چنگ زدن و آویختن به آن و نه در آن حجتی است [بِنَفْعِ إِشَانِ]، از جهت آنکه معنی این آیه آن است که: کسی که اراده نماید خداوند که نعمت ببخشد او را به جهت جزاء بر طاعتش، بگشاید سینه اش را از برای اسلام به لطفهائی که عطا می کند او را! پس بیشتر بنماید از برای او به آن الطافِ همیشگی، طاعات را؛ و هدایت در این موضع نعیم است؛ فرموده است خداوند تعالی در آنچه خبر داده

است به آن از اهل بهشت که: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا (الی آخر آیه)= حمد و ستایش مختص خداوند آنچنانی است که هدایت نموده است ما را از برای این [الأعراف-۴۳]، یعنی نعمت بخشیده است ما را به آن و جزا داده است ما را به آن؛ و ضلال و گمراهی در این آیه [سوره انعام] عذاب است. فرموده است خداوند تعالی که: إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ= بدرستی که گناهکاران در گمراهی و عذاب سَعِيرٍ [=آتش شعله ور] اند [القمر-۴۷]؛ پس نام گذارده است عذاب را ضلال و نعیم را هدایت و اصل در آن این است که ضلال هلاکت است و هدایت نجات؛ فرموده است خداوند در مقام حکایت از عرب که: إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ، یعنی: هر گاه ما هلاک شدیم در زمین، تازه [و دوباره] خلق خواهیم شد؟ [السجده-۱۰]. و بوده باشد معنی در قول خداوند: "فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ" آنچه مقدم داشتیم آنرا؛ و در قول خداوند: "وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ" آنچه وصف نمودیم آنرا؛ و معنی قول خداوند "يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا" سلب توفیق او است به جهت عقوبت او بر عصیان؛ و منع از او است الطاف را به جهت جزاء او بر بدی او؛ پس شرح صدر، ثواب اطاعت است بتوفیق؛ و تضییق صدر، عقاب معصیت است به سلب توفیق؛ و نیست در آیه بنا بر آنچه ما بیان نمودیم آنرا، شبهه [ای] از برای اهل خلاف [=اشاعره] در آنچه ادعا نموده اند آنرا که: "خداوند گمراه می نماید از ایمان!! و منع می نماید از اسلام!! و اراده می نماید کفر را!! و می خواهد ضلالت

را!!!".

و اما قول خداوند که: **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً** [=و اگر پروردگارت بخواهد، تمام آنانکه در زمین اند همگی ایمان آورند - یونس-۹۹]؛ پس مراد به آن، خبر دادن از قدرت خود است و اینکه اگر خواسته باشد که **مُلَجَّأً** [=ناچار و مجبور] کند ایشان را بسوی ایمان و حمل کند [=اجبار کند] ایشان را بر ایمان، به **اِکْرَاهٍ** و اضطرار، هر **آینه** [=براستی] بوده باشد قادر بر آن، لیکن خواسته است خداوند تعالی از ایشان ایمان را به **طَوَّعٍ** [=به میل و اطاعت] و اختیار؛ و آخر آیه دلالت می کند بر آنچه ذکر نمودیم آن را و آن قول خداوند است که: **"أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ** = پس آیا تو خواهی که مردم را اجبار و اکراه کنی بر اینکه ایمان آورندگان باشند؟"؛ اراده می نماید خداوند که او قادر است بر اجبار ایشان بر ایمان، لیکن نمی کند آنرا و اگر خواسته باشد آسان است بر او. و هر آنچه [اشاعره] می آورند و چنگ می زنند به آن از امثال این آیه، پس قول در آن آن چیزی است که ذکر نمودیم آنرا و توجیه [=تفسیر و تأویل] می کنیم آن را به نحوی که بیان نمودیم آنرا ...)).

قضاء و قدر؛ تحریم علوم ناظر در آن دو مثل فلسفه و کلام (۱۱)

ص: ۲۵-۲۸

باب (هفتم): اعتقاد در قضاء و قدر:

ابن بابویه [صدوق] رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که در جواب سؤال زرارَه فرمودند. [زراره] عرض کرد: چه می فرمائید در قضاء و قدر؟ آن جناب فرمودند: " می گویم که چون جمع فرماید خداوند بندگان را، از ایشان پرسش

ص: ۴۵

عهدی می کند که به ایشان فرموده، و از آنچه قضا در باره ایشان نموده سؤالشان نمی نماید".

و سخن گفتن در قدر الهی از مناهی است [یعنی در شرع مقدّس از آن نهی شده است و به همین جهت نزد فقهاء امامیه، نظر در دو علم فلسفه و کلام، حرام است؛ زیرا مباحث این دو علم همواره به بحث پیرامون قضاء و قدر و یا صفات یا ذات خداوند منجر می شود، که جملگی در روایات شیعه، تحریم شده است - شارح]، چنانچه جناب امیر [المؤمنین علی] علیه السلام به مردی که از قدر سؤال نمود فرمود که: "بحری است عمیق [و پر موج]! داخل در آن مشو!"؛ آن مرد دوباره پرسید، فرمودند: "راهی است تاریک! در آن راه مرو! دفعه سیم سؤال کرد، فرمودند: "سرّ خداوند است! بیجا مشقت فهمش را مکش!". و ایضا جناب امیر علیه السلام در باب قدر فرمودند: ((مُتَّبِعْهُ شَوْيِدْ بِتَحْقِيقٍ؛ که قدر سرّی است از سرّ خداوندی و سترست از ستر [پوشش] خداوندی و حرزی است از حرز [محفظ] خداوندی؛ در حجاب الهی بالا- برده شده [یعنی: از فهم بندگان بالاتر و خاصّ خود خداوندست - شارح] و از خلق خدا در پیچیده [پوشیده] گردیده و به [مهر] خدا مهر شده؛ سابق در علم خداوند است [یعنی: از آغاز، خاصّ خود خداوند بوده است - شارح]؛ حق تعالی پایه بندگان را از دانستن قدر پست تر آفریده و قدر را بالاتر از مشاهده و ادراکشان گردانیده، زیرا که در نمی یابند او را به حقیقت ربّانیتش و نه بقدرت صمدانیتش و نه به عظمت نورانیتش و نه بعزت و حدانیتش؛ زیرا که قدر دریائی

است مَوَاج و خالص است برای خدا، عمقش ما بین آسمان است و زمین، عرضش ما بین مشرق و مغرب [یعنی: بی اندازه وسیع و بی نهایت و بی حدّ و مرز است - شارح]؛ سیاه، چون شب تاریکی بار [که هیچ چیز در آن دیده نمی شود]؛ بالا می رود و یکدفعه پائین می آید [یعنی: موقعیت آن نسبت به حوادث عالم هرگز قابل پیشبینی برای بشر نیست و فراز و فرود فراوان دارد - شارح]؛ پر از مارها و ماهیها است [یعنی: خطرهای بسیاری در آن ایمان انسان را تهدید می کند؛ همانند ماهی های بزرگ دریایی و مارهایی که جان انسان را تهدید می کنند - شارح]؛ در قعرش آفتابی است که می درخشد [یعنی: فروغ قضا و قدر، تابنده است بر جمیع کائنات و حوادث عالم خلقت - شارح]، سزاوار نیست [یعنی ممکن و جائز نیست] که مطلع شود بر آن [آفتاب] مگر [خدای] یگانه فرد؛ پس هر که در صدد اطلاع بر آن برآید عناد با خدا نموده در حکمش، و نزاع با او نموده در سلطنتش، و راز و ستر خدا را فاش کرده [به دروغ و افترا و گفته های نادرست] و باز گشته به غضبی از خدا و جایگاه او جهنم است و بد جای بازگشتی است جهنم!)).

و روایت شده که جناب امیر علیه السلام کناره گرفت از پیش دیواری که میل کرده بود [به فروریختن] و رفت بمکان دیگر، شخصی عرض نمود: یا امیر المؤمنین! از قضاء خدا می گریزی؟ آن جناب فرمودند: می گریزم از قضاء خدا بقدر خدا [زیرا قضاء، حکم خداوندست به فروریختن دیوار کج؛ و قدر اندازه و میزان

و شرائط اجرای قضای مذکور است - شارح]. و شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که: آیا افسون [و طلسم و دعا] هیچ دفع قدر می نماید؟ فرمود: این هم از قدر است [یعنی: تأثیر دعا و طلسم و افسون نیز تحت قدر و شرائط قضای الهی است - شارح].

باب فطرت و هدایت (تصحیح الاعتقاد مفید: معنای فطرت) (۱۲)

ص: ۲۹-۳۴

باب (هشتم) اعتقاد در فطرت [=سرشت آفرینش انسان] و هدایت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب این است که خدای عزّ و جلّ، همه مردم را در اول یگانه پرست آفریده؛ و این است معنی قول الهی: فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا [یعنی: ای رسول؛ از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده، پیروی کن] [روم-۳۰].

و حضرت صادق علیه السلام در بیان قول حق تعالی که فرموده: مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ، یعنی: نبوده خداوند که گمراه کند قومی را بعد از آنکه هدایتشان نمود، تا ظاهر سازد برای آنها آنچه را که باید از آنها پرهیز نمایند [توبه-۱۱۵]؛ آن حضرت فرمود: یعنی تا بیاموزدشان هر آنچه را که وسیله رضای او است و هر چیزی را که باعث خشم او است.

و أَيْضًا در معنی قول الهی: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، یعنی: در دل هر نفسی انداخته بدعملی و تقوا [پرهیزگاری] او را [شمس-۸]؛ آن حضرت فرمود: یعنی آنکه: بیان نمود برایش آنرا که باید بعمل آورد و آن عملی را که بایست ترک نماید.

و اَيْضًا در شرح قول خدای تعالی: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا [یعنی: براستی که ما راه

ص: ۴۸

صحیح را به انسان نمایانیم؛ حال، او خود یا سپاسگزار است و یا ناسپاس] [دهر-۳]؛ فرمود: یعنی راه را به آدمی شناسانیدیم در حالی که فراگیرنده راه است، یا ترک کننده آن.

و در بیان قول حق جَلَّ شَأْنُهُ: وَ أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى یعنی: و اما قوم تمود، پس هدایتشان نمودیم و بعد از هدایت، کوری را بر قبول هدایت ترجیح دادند [فُصِّلَتْ-۱۷]؛ آن حضرت فرمود: ترجیح دادند در حالی که می دانستند.

و شخصی از معنی آیه: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ [= و هدایت کردیم انسان را به شناخت دو راه آشکار] [بلد-۱۰] پرسید، آن حضرت فرمود: نجد خیر و نجد شرّ؛ یعنی نمودیم آدمی را راه خوبی و راه بدی.

و فرمود هر چه خداوند، حائل [و مانع] علم آن گردیده از بندگان، پس تکلیف آن برداشته شده از ایشان.

و ایضاً فرمود که: حق تعالی حجه گرفته بر مردم به آنچه داده به ایشان و شناسانیده ایشان را.

* شیخ مفید رَحِمَهُ اللهُ الْهُدَى فرموده: ((... و فطرت، معنی آن آفریدن است چنان که خدای متعال فرمود الْحَمِيدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (سوره فاطر، آیه ۱) اراده کرده بآن، خالق سماوات و ارض را علی الابداء و الاستقبال [و بدون سابقه قبلی]، ... امام صادق علیه السلام است فرموده اند: "خداوند مردم را بر خلق توحید آفریده"؛ یعنی: عموم مردم را خداوند برای توحید آفریده و برای اینکه او را واحد بدانند و مراد این نیست که خداوند از [وجود] آنها توحید را طلبد و اگر چنین باشد باید همه مردم موحد باشند ولی ما می یابیم که در میان ما

مخلوقین کسانی یافت می شوند که خدا را واحد نمی دانند و او را به توحید عبادت نمی کنند و این خود دلیل است بر اینکه خداوند توحید را در [وجود] خلق خود نیافریده بلکه آنها را خلق کرده است تا توحید را کسب کنند [به فطرت خود] و بدست آورند [به اندیشه قلب خود]؛ و شاهد گفتار ما قول حق تعالی است: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** (سوره ذاریات - آیه ۵۶)، پس خداوند بیان فرموده که: بندگان را خلق کرده تا آنکه او را عبادت کنند و ستایش نمایند.

و به تحقیق که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتی وارد شده که عامه و خاصه آن را به قبول تلقی کرده اند. فرمود:

"كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ فَهُوَ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ إِنَّمَا أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ يَنْصَرَانِهِ أَوْ يَمَجْسَانِهِ"

یعنی: "هر فرزندی که از مادر متولد شود بر فطرت توحید است و جز این نیست که پدر و مادرش او را یهودی یا مسیحی یا زرتشتی می گردانند" (...)). [ترجمه این بخش از بیان شیخ مفید، از مصحح چاپ است، با اندکی تصرف و تصحیح از ما - قائمیه].

معنای استطاعت و توانایی انسان بر انجام عمل، بدون جبر (۱۳)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه حسنی، متن، ص: ۳۵

باب (نهم) اعتقاد در استطاعت (=توانایی بر انجام اختیاری یک عمل):

ابن بابویه (رحمه الله علیه) گوید:

اعتقاد ما در این باب همان است که امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرموده، در وقتی که شخصی گفت: آیا بنده، مُستطیع (=توانا) نمی شود؟ آن حضرت فرمود: بلی، می شود؛ بعد از چهار چیز: بی مانع بودن شخص، و صحت جسم، و سلامت اعضاء، و وارد شدن سببی برای او

ص: ۵۰

از جانب خدا؛ و چون به اتمام رسد اینها، بنده مُستطیع (=توانا بر انجام کاری) است. یکی عرض نمود: مثل چه؟ آن حضرت فرمود: مثل اینکه شخص بی مانع است و صحیح البدن و سالم الاعضاء؛ لیکن قادر بر زنا نیست مگر آنکه زنی را ببیند؛ و چون یافت زن را، یا این است که خدا نگاهش می دارد [نه به جبر؛ بلکه به راهنمایی و ارشاد]، پس سرباز می زند، چنانچه یوسف (ع) سرباز زد؛ و یا خدا و امی گذارد میانه او و آن زن [را؛ زیرا راهنمایی و ارشاد قلب او ممکن نیست] و زنا می کند و آن مرد [در این صورت، به استطاعتِ خودش] زناکننده است «۱» و اطاعت کرده نمی شود خداوند بجبر نمودن او بنده را، و معصیت کرده نمی شود به غلبه بنده بر خدا.

و شخصی از جناب [امام] صادق علیه السلام پرسید از معنی قول الهی: وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ؛ یعنی: بتحقیق که بودند مجرمان که تکلیف کرده می شدند بسجود در حالی که سالم بودند در دنیا [القلم-۴۳]؛ آن جناب فرمود: یعنی مستطیع سجود بودند و می توانستند که فراگیرند عمل مأمور [=امر شده] را و ترک نمایند عمل منهی [=نهی شده] را و به این امتحان شدند.

و جناب [امام] باقر علیه السلام فرمود که: در تورات نوشته: "یا موسی؛ بدرستی که من آفریدم تو را و برگزیدم و قوت بخشیدم و به طاعت خودم امرت نمودم، و از معصیت خود نهی ات فرمودم؛ پس اگر فرمان مرا بردی تو را مدد می نمایم بر طاعت خود، و اگر نافرمانی کردی امدادت نمیکنم بر معصیت خود،

و مرا منت بر تو است در حال طاعت تو مرا و مرا حجت بر تو است در وقت معصیت نمودن تو مرا".

بَداء: آشکار شدن حکمی از جانب خدا پس از حکمی دیگر (۱۴)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه حسنی، ص: ۴۰

باب (دهم) اعتقاد در بداء [=آشکار شدن حکمی از جانب خدا پس از حکمی دیگر که زمان آن سپری شده است - شارح]:

ابن بابویه (رحمه الله علیه) گوید که: یهود گفتند که خداوند فارغ از کار خود شده، و ما می گوئیم: بلکه "او [هر روز] در کاریست" (۱) و او را شغل کاری، مانع کار دیگر نیست؛ "زنده می کند و می میراند" (۲)؛ و خلق می کند و رزق می دهد؛ و "هر چه خواهد می کند" (۳)؛ و می گوئیم: "محو می فرماید خدا هر چه را می خواهد و ثابت می نماید هر چه را می خواهد و نزد اوست سرنوشت اصل و أمّ الكتاب" (۴)؛ و خدا محو نمی کند مگر چیزی را که بوده، و ثابت نمی نماید مگر امری را که نبوده، ...

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: ((خداوند عالم هرگز هیچ پیغمبری را مبعوث نساخت تا اولاً اقرار از او گرفت برای خدا به بندگی و ترک خدایان ناحق دیگر، و به آن که خدا تأخیر می کند هر چه را می خواهد و تعجیل می نماید هر چه را می خواهد)). و منسوخ شدن شریعتها و حکمهای پیش به شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از اینست، و نسخ کتابهای آسمانی به قرآن از اینست.

و أيضاً فرمود: ((هر کس گمان کند که اراده می کند خدا امروز در چیزی که نمی دانسته آن را دیروز، پس از او بیزاری به جوئید)).

و فرمود که: ((هر که گمان

ص: ۵۲

کند که برای خدا بَداء روی داده - به وجه پشیمانی - او نزد ما کافر است به خداوند عظیم)). و اما قول حضرت صادق علیه السلام که فرمود: ((هیچ یَدائی نشده برای خدا مثل یَدائی که شد برای او درباره اسماعیل، پسر من -))؛ پس غرض آن حضرت این بوده که: به ظهور نیامد برای خدای تعالی در هیچ امری مثل آنچه به ظهور آمد در اسماعیل پسر من، ((- آنگاه که نهال حیاتش را از بن برآورد پیش از من، تا معلوم شود که او امام بعد از من نیست)).

(۱ تا ۴):

"كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" [الرَّحْمَن-۲۹] ... "يُحْيِي وَيُمِيتُ" [البقره-۲۵۸] ... "يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ" [آل عمران-۴۰] ... "يُمَحُّوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ" [الرَّعْد-۳۹].

تحریم بحث و جدل در مورد خدا و علومی چون فلسفه (۱۵)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه حسنی، ص: ۴۱-۴۶

باب (یازدهم) اعتقاد در احتراز از جدل [در امر دین و در امور مربوطه بخدا]:

«۱» ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

جدل در معرفت خداوند منع شده جهت آنکه منجر می شود به چیزی که لایق او نیست [و این یکی از دلایل حرام بودن تعلیم و تعلّم علومی چون فلسفه و کلام عقلی نزد ما شیعیان است، زیرا عمده مباحث آن دو در این رابطه است - شارح].

و شخصی از حضرت صادق علیه السلام معنی قول خدا: "وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ" [النجم - ۴۲] را پرسید، فرمود: "چون سخن به خداوند رسد زبان نگاهدارید!"

و آن حضرت علیه السلام می فرمود: "ای فرزند آدم! اگر قلب تو را مرغی بخورد سیر نشود! و چشم تو اگر بقدر سوراخ گذر سوزنی بر آن نهاده شود هر

ص: ۵۳

آینه آن را بپوشد! تو می خواهی که باین دو عضو، معرفت ملکوت آسمانها و زمین را حاصل نمائی؟! اگر راست می گوئی پس این آفتاب آفریده ایست از آفریده های خدا؛ اگر توانی که چشمت را از آن مملو نمائی پس چنان است که تو می گوئی!!".

و جدل در کل امور دین حرام شده [زیرا اقل آن این است که باعث آزار و ایذاء غیر، ویا عجب (=خودبینی) و تکبر، ویا حیرت (=سرگردانی) و تشکیک (=به شک انداختن)، ویا ایجاد شدن شبهه جدید خواهد شد، که همگی اینها شرعاً حرام است - شارح]. جناب امیر[المؤمنین] علیه السلام فرمودند: "هر کس دین را به جدل طلبد، زندیق [=بی دین و فاسد العقیده] شود".

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: "هلاک می شوند صاحبان کلام و نجات می یابند تسلیم کنندگان [امور دین به خود خدا و جانشینان معصوم او] زیرا که تسلیم کنندگانند نجیبان [این امت]".

و اما اقامه حجت بر مخالفان حق، بقول خدا و بقول رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - و بقول ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - یا به معانی کلام ایشان [منحصراً در محدوده احادیث ایشان]، بر کسی که وقوف و معرفت طریق کلام دارد جایز است [مادام که منجز نشود به غور کردن باحث در مباحث عقلیه کلامیه گمراه کننده برای نوع بشر، مثل فلسفه؛ و گرنه، حرام است مطلقاً و در هر صورت - شارح]؛ و بر کسی که وقوف [بر] کلام [در آن محدوده را] ندارد [مثل مردم عوام] حرام است [زیرا مورث ضلالت و گمراهی و حیرت و سرگردانی خواهد بود - شارح].

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: "گفتگو و مجادله کنید مردم

را به سخن من؛ بس اگر به حجّت غالب آمدند بر شما، من مغلوب خواهم بود نه شما!" [یعنی: پس جواب شبهه ایشان با من معصوم خواهد بود و نه با شما که معصوم نیستید. زیرا که معصوم عالم است به علم غیب - در حدّ امامت خود، به اذن الله - و از جواب هیچ شبهه ای عاجز نمی ماند، و در عین حال، ایمن است از سهو و خطا در گفتار به هنگام بحث، و خارج نمی شود از جدال حسن (= بحث به شیوه نیکو). ولی غیر معصوم چنین نیست؛ و چه بسا که هنگام بحث، بخطا رفته و با عقل بشری ضعیف و پر از خطا و اشتباه خود، افترائی بخدا یا دین او ببندد! - شارح.]

و ایضا از آن حضرت مرویست که فرمود: "سخن در حق بهتر از سکوت بر باطل است".

و منقول است که أبو الهذیل به هشام بن الحکم گفت: مناظره می کنم با تو بر این شرط که اگر تو غالب آمدی بر من، من برگردم به مذهب تو؛ و اگر من غالب شدم بر تو، تو رجوع بمذهب من نمائی! هشام گفت: انصاف ندادی مرا! بلکه با تو مباحثه می کنم بر این شرط، اگر من غالب شدم تو به مذهب من بازگردی؛ و اگر تو فائق آمدی، من رجوع به امام خود نمایم.

[*شارح گوید: شیخ صدوق - اعلی الله مقامه - در "کتاب التّوحید"، "باب نهی از کلام و جدال و مرء در مورد خداوند عزّ و جلّ (باب ۶۷)، ۳۵ حدیث در تحریم کلام عقلی و فلسفه و مرء در امر الله روایت نموده است؛

از آن جمله، از اَبی حَفْص (حدیث ۳۱ - ص ۴۶۰) از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که چنین فرمود: "مَتَكَلَّمُوا هَیْذِهِ الْعِصِيَابَةَ مِنْ شَرِّ مَنْ هُمْ مِنْهُ مِنْ كُلِّ صَنَفٍ! = متکلمان این طایفه از پست ترین اشخاص هستند از هر صنف که باشند!" - [الشارح].

اعتقاد در مورد لوح محفوظ و قلم (۱۶)

باب (دوازدهم) اعتقاد در لوح و قلم

* ... فرموده است شیخ مفید (رَجَمَهُ اللَّهُ) که: لوح کتاب خداوند است که نوشته است در آن آنچه می باشد تا روز قیامت؛ و آن فرموده خداوند تعالی است که: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ [= و بتحقیق که نگاشتیم در "زبور" (داود-ع)، پس از "ذکر" که: زمین را بندگان صالح و نیکوکار من به ارث خواهند برد (بر کل آن حاکم خواهند شد؛ یعنی حضرت مهدی - عج - و یارانش؛ چنانکه در روایات آمده است) (سوره انبیاء - آیه ۱۰۵). پس "لوح [محفوظ]"، آن "ذکر" است و "قلم" آن چیزی است که اِحداث نموده است [خدا] به آن، کتابت [قضاء و قدر] را در لوح. و قرار داده است لوح را اصل، تا آنکه بشناسند ملائکه علیهم السلام از آن، آنچه [را که] می باشد از غیب و وحی الهی. پس هر گاه اراده فرماید خداوند تعالی اینکه مطلع شوند ملائکه علیهم السلام بر غیب او، بفرستد ایشان را بسوی انبیاء علیهم السلام [تا] به آن غیب امر فرماید ایشان را به مُشْرِف شدن بر [اسرار] لوح؛ پس حفظ کنند از آن، چیزی را که برسانند آنرا بسوی آنکه [یعنی پیامبر یا امامی که] فرستاده شده اند بسوی او؛ و بشناسند از آن،

آنچه را که عمل کنند. و بتحقیق که آمده است باین مضمون اخباری چند از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و از ائمه علیهم السلام... [نظیر آنچه در تفسیر سوره قدر و نیز در رابطه با شبهای قدر و نزول ملائکه بر امام زمان - عَجَلُ اللهُ فَرَجَهُ - جهت تعیین سرنوشت انسانها در آن سال، روایت شده است - شارح...].

کرسی، ظرف مخلوقات خداست و فقط معصومین علیهم السلام می دانند که آن چیست؟ (۱۷)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه حسنی، متن، ص: ۴۷

باب (سیزدهم) اعتقاد در کرسی [و اینکه ماهیت آنرا جز معصوم ع کسی نمیداند]

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در کرسی آن است که آن ظرفی کل آفریدگان و عرش و آسمانها و زمین است. و هر چیز که خدا خلق نموده در کرسی است.

و در وجه دیگر [در احادیث]، کرسی علم [فراگیر الهی] است؛ و شخصی جناب صادق علیه السلام را از قول الهی: وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ یعنی فرا گرفته و احاطه نموده کرسی خداوند آسمانها را و زمین را [بقره - ۲۵۵]، پرسید، آن حضرت فرمود مراد "علم خدا" است.

عرش، محیط بر جمیع مخلوقات می باشد و علم به ماهیت آن نزد معصوم ع است (۱۸)

اعتقادات شیخ صدوق، ترجمه، ص ۴۷-۴۹

باب (چهاردهم) اعتقاد در عرش:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باره عرش این است که: عرش، کل مجموع مخلوقات است [چنانکه در احادیث آمده است].

و در وجه دیگر [وارد شده در حدیث، عرش] علم [الهی واسع] است [مثل کرسی]؛ و از جناب صادق علیه السلام سؤال شد از معنی قول الهی: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى یعنی خداوند رحمان بر عرش قرار گرفت [سوره طه، آیه ۵]، آن جناب فرمود: ((قرار

ص: ۵۷

گرفت [در موضع حکم الهی و تصرف] در هر چیزی؛ پس هیچ چیز نزدیکتر به او نیست از چیزی دیگری)).

و اما آن عرشی که کل مجموع مخلوقات است ... حاملان عرش، الحال، چهارند و چون قیامت شود هشت مَلک شوند.

و اما عرشی که علم است حَمَلَةُ او چهار کس اند از اولین و چهار کس از آخرین. اما چهار از اولین: نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام، و اما چهار از آخرین: محمّد است و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم. به این طریق روایت شده به سندهای صحیحه از ائمه علیهم السلام در بیان عرش و حاملان آن و سبب آنکه این اشخاص حاملان عرش شده اند این است که: پیغمبرانی که بر چهار شریعت معهوده بوده اند - پیش از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله - نوح و ابراهیم و موسی و عیسی [علیهم السلام] بوده اند، و از این چهار کس علمها بسوی پیغمبران دیگر آمده؛ و همچنین آمده علم بعد از محمّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و علی و حسن و حسین - علیهم السلام - به سوی امامانی که بعد از امام حسین علیهم السلام اند.

* فرموده است شیخ مفید علیه الرّحمه که: ((عرش در لغت، مُلک یعنی مملکت است ... عرش خداوند تعالی آن مُلک اوست و قرار گرفتن خداوند بر عرش که فرموده است: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى [= خداوند مهربان، بر عرش، سلطه کامل یافته است] [سوره طه آیه ۱۵] آن استیلائی او است بر مُلک؛ و عرب تعبیر می نماید از استیلاء بِاسْتِواء،

ص: ۵۸

گفته است شاعر:

قَدْ اسْتَوَى بِشْرٌ عَلَى الْعِرَاقِ (ی)

مِنْ غَيْرِ سَيْفٍ وَ دَمٍ مُهْرَاقٍ (ی)

یعنی: [بشر] مُسْتَوَى شد بر عراق، بدون شمشیری و خونی که ریخته شود.

و اما عرش آنچنانی که بر می دارند آن را ملائکه علیهم السّلام، پس او پاره [ای] از مُلک خداوند است و آن عرش است که خلق نموده است آن را خداوند در آسمان هفتم و عبادت فرموده است ملائکه را علیهم السّلام به برداشتن و تعظیم نمودن آن، چنانکه خلق نموده است خداوند سبحانه خانه [ای] در زمین و امر فرموده است بشر را بقصد آن و زیارت آن و حجّ بسوی آن و تعظیم آن؛ و بتحقیق که آمده است حدیثی که: خداوند سبحان خلق نموده است خانه [ای] در زیر عرش که نام گذارده است آن را بَیت المَعْمُور [=خانه آباد و پرجمعیت] که حج می کنند ملائکه آن را در هر سال ... و خلق نموده است بیت الحرام را در زمین ... و خلق نموده است عرش را از برای خود که وطن قرار دهد آن را [برای خودش]، برتر است خداوند از این؛ لیکن خلق نموده است عرش را که اضافه نموده است آن را بسوی خود به جهت تکریم و تعظیم آن، و عبادت فرموده است ملائکه را به برداشتن آن، چنانکه خلق نموده است خانه [کعبه] را در زمین و خلق نموده است آنرا از برای خودش و ساکن نمی گردد آن را، برتر است خداوند از همه آنها، و لیکن خلق نموده است آن را از برای خلقش و اضافه نموده است آن را بسوی خودش [=بیت الله الحرام]

ص: ۵۹

به جهت اِکرام و اِعظام، و عبادت فرموده است خلق را به زیارت و حج بسوی آن ...)) - مفید.

نفوس و ارواح و احوال ایشان در برزخ بر حسب اعمال (۱۹)

اعتقادات شیخ صدوق - ترجمه، ص ۵۱-۶۰:

باب (پانزدهم) اعتقاد در نفوس و ارواح:

ابن بابویه (رحمه الله علیه) گوید:

اعتقاد ما در نفوس انسانیه این است که آنها روح هایی می باشند که زنده بودن آدمی بواسطه آنها است و آنها خلقت اولند، جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که: ((اول چیزی که حق تعالی از نو آفرید، نفوس مقدسه مطهره بود، پس آنها را به یگانگی خود گویا فرموده، بعد از آن آفرید سائر خلائق را)).

اعتقاد ما آن است که نفوس برای بقاء خلق شده اند نه برای فانی شدن؛ از جهت فرموده جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که: ((خلق نشده اید شما برای فنا بلکه خلق شده اید برای دوام؛ و غیر از آن نیست که برده می شوید از خانه به خانه دیگر))، و آنکه: نفوس انسانیه در روی زمین غریبند و در بدنها به زندانند.

و عقیده ما این است که چون نفوس جدا از بدنها شوند، باقی هستند؛ بعضی در نعمت و بعضی در عذاب [در برزخ]؛ تا وقتی که حق تعالی بقدرت کامله بازآورد آنها را به بدنها [در قیامت و معاد جسمانی، که در قرآن کریم وعده داده است - شارح].

و حضرت عیسی علیه السلام به حواریین فرمود که: ((حق را بشما می گویم: بدرستی که بالا نمیروید به آسمان مگر همانچه از آن فرود آمده)).

و حق تعالی در قرآن فرموده که: ((اگر خواسته بودیم هر آینه بالا برده بودیم بلعم

ص: ۶۰

باعورا [=عالم بی عمل بنی اسرائیل] را به سبب آیات کتاب های آسمانی، یا اسم اعظم ربّانی که می خوانند؛ لکن او راغب بدنیا شد و تبعیت هوای نفس نمود)) «۱» پس هر نفسی از آن نفوس که به ملکوت سماوات بالا برده نشود می ماند [به جهت بدکاری و گناهانش] بکار فرو رفتن در هاویه [= جهنم - البته در اینجا: جهنم برزخی] و این به سبب آن است که بهشت درجه ها است و آتش در که ها است.

و حق تعالی فرمود که: ((بالا- می رود ملائکه و روح بسوی خداوند)) «۲» و فرموده: ((به درستی که پرهیزکاران در باغها و نهرا اند در نشیمنگاه درست (خوب خ ل) نزد پادشاهی با اقتدار)) «۳» و فرمود: ((گمان مکن زنهار که آنانکه کشته در راه خدا گشته اند مرد گانند؛ بلکه زندگانند، نزد پروردگارشان روزی داده می شوند)) «۴» و فرموده که: ((مگوئید در باره کسانی که کشته در راه خدا می شوند که: آنها مرد گانند)) «۵» .

و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که: ((ارواح، گروههای فراهم آمده اند؛ پس هر کدام از آنها که شناسا به یکدیگر شدند الفت با هم گرفتند و آنان که ناشناس یکدیگر شدند مختلف گردیدند)) [یعنی میان ارواح انسانها تناسب یا عدم تناسب است، مانند تناسبهای موجود در ریاضیات و حساب؛ و همین سبب دوستی و علاقه دوجانبه، یا دشمنی و نفرت ناخود آگاه دوجانبه، بین مردم است، که تجربه شده و گاه سبب تعجب انسان می شود! - شارح].

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: ((بدرستی که حق تعالی برادری قرار داده میان ارواح در عالم اَظَلَّه [= سایه ها، جمع ظَلّ؛

عالم ذرّ= که در آن ارواح به صورت ذرّات غبار معلّق بودند - شارح] پیش از آنکه خلق کند بدن‌ها را، به دو هزار سال؛ پس اگر بر پا شود قائم ما اهل بیت [عج] هر آینه میراث خواهد داد [خواهد برد خ ل] آن برادری [را] که اُخوت قرار داده حق تعالی میان‌شان در عالم اَظَلّه و میراث نخواهد داد [نخواهد برد خ ل] برادر ولادت‌ی [را]].

و فرمود: ((بتحقیق که ارواح ملاقات می نمایند در هواء و شناسائی بهم می دهند و پرسش احوال از هم می کنند و چون آید روحی از زمین، ارواح گویند: بحال خودش گذارید که از هول عظیمی روی آورده (جسته خ ل) [یعنی از جان کنندن]؛ بعد از آن می پرسندش: فلان چه شد و فلان چه شد؟ و هر چه گوید: [فلان] در دنیا مانده، امید دارند که آن کس به ایشان ملحق شود [بعد از مرگش]؛ و هر چه گوید: [فلان] مُرد، ارواح گویند: به گودال افتاد! به گودال افتاد!)) [یعنی: وارد جهنم برزخی شده، و گرنه نزد ما آمده بود!].

و حق تعالی فرمود: ((هر کس وارد شود بر او غضب من پس بتحقیق که به هلاکت افتاده)) «۶» و فرموده: ((اما کسی که سبک است ترازوهای اعمالش، پس مادرش گودال هاویه است! و چه دانستی که چیست هاویه؟ آتشی است گداخته شده!)) «۷» .

و مَثَل دنیا و صاحب دنیا مثل دریا و ناخدا و کشتی است و لقمان حکیم به پسر خود فرمود: ((ای فرزند من بدرستی که دنیا دریائی است عمیق و بتحقیق که هلاک شده اند در آن عالمی فراوان. پس تو کشتی خود را در آن ایمان به

خداوند قرار ده و توشه خود را در آن تقوای خدا نما و بادبان آن کشتی را در این دریا توکل بر خداوند کن، پس اگر نجات یافتی به رحمت خدا بوده و اگر هلاک شدی به گناهان خودت هلاک شده ای نه از جانب خدا)).

و سخت ترین ساعتهای آدمیزاد سه ساعت است: ((روزی که متولد شده و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می گردد))، و بتحقیق که حق تعالی سلام داده بر یحیی علیه السلام در این ساعتها.

و فرمود: ((سلام بر یحیی روزی که زاده شد و روزی که بمیرد و روزی که زنده مبعوث شود)) «۸» .

و عیسی علیه السلام سلام داده بر خودش فرموده: ((سلام بر من روزی که زادم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برآورده شوم)) «۹» .

و اعتقاد ما در ذات روح آن است که از جنس بدن نیست و خلقتی دیگر است؛ جهت آنکه خداوند فرموده: **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** [= سپس بعد از آنکه پیکر انسان را کامل آفریدیم، خلقتی دیگر - به دمیدن روح - در او ایجاد نمودیم؛ پس آفرین بر خداوندی که بهترین آفرینندگان است - المؤمنون/۱۴].

و اعتقاد ما در باره انبیا و رسل و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین آن است که در ایشان پنج روح است: روح قدس - یعنی روح عصمت - و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح مَدْرَج - یعنی روح حرکت. و در مؤمنان چهار روح است: روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح مَدْرَج.

و اما اینکه حق تعالی در

قرآن فرمود که: ((میسرند تو را یا محمد (ص) از روح، بگو روح از امر خدا است)) «۱۰» [و کذا قوله تعالى: تَنزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ = پیوسته فرود می آیند فرشتگان و روح در شب قدر - سوره القدر/۴]؛ مراد از این روح، خلقتی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل - علیهما السلام - که با رسول خدا و ائمه هدی است - صلی الله علیهم - و او از ملکوت است.

[شیخ صدوق ره:] و در این باب کتابی تصنیف می نمایم که در آن شرح معانی این مُجَمَلات [در باب ارواح و احوال ایشان در برزخ را] دهم؛ ان شاء الله تعالی وَ اللهُ أَعْلَمُ.

۱- وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ [الأعراف/۱۷۶].

۲- تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ [المعارج/۴].

۳- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ [القمر/۵۴ و ۵۵].

۴- وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ [آل عمران/۱۶۹].

۵- وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: أَمْوَاتٌ؛ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ [البقره/۱۵۴].

۶- وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى [طه/۸۱].

۷- وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَتْ؟ نَارٌ حَامِيَةٌ [القارعه / ۸ الخ].

۸- وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا [مریم/۱۵].

۹- وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا [مریم/۳۳].

۱۰- وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي [الإسراء/۸۵].

شیخ مفید (ره): احادیث مربوط به ارواح و احوالشان در برزخ (۲۰)

* تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید - در حاشیه

... و روایت شده است از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، که ایستاد بر سر چاه بدر، پس فرمود از برای مشرکینی که کشته گشته بودند آنروز و انداخته شده بودند در چاه [به این خطاب] که: ((هر آینه به تحقیق که بودید شماها بد همسایه ای از برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! بیرون نمودید او را از مکان ولادتش و راندید او را! بعد از آن، جمعیت فراهم آوردید بر سر او، پس جنگ نمودید با او! پس بتحقیق که یافتیم من آنچه را که وعده داده بود مرا پروردگار من حق، پس آیا یافتید شماها آنچه را که وعده داده آن را پروردگار شما حق؟!)) پس عُمَر [که باطناً هیچگاه ایمان نیاورد] عرض نمود که: "ای رسول خدا(ص) چیست خطاب تو از برای سری چند [که هلاک گشته اند]؟! ". پس فرمود آن حضرت (ص) که: ((ساکت شو ای پسر خطاب! پس بخدا سوگند است که نیستی تو شنواتر از ایشان! و نیست میانه ایشان و میانه آنکه گیرند ایشان را ملائکه به گرزهای آهن مگر آنکه بگردانم روی خود را چنین از ایشان!)).

و مَرُوَيْسْت از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصّلاه و السّلام که سوار شد آن حضرت(ع) بعد از فراغ از جنگ بصره، پس می گردید در میانه صفهای کشتگان تا آنکه گذشت آن حضرت(ع) بر کعب بن سورّه - و بود او قاضی بصره که والی نموده بود او را عمر بن الخطاب [و مشغول بود] به شغل قضاوت در میانه اهل بصره زمان خلافت عمر و

عثمان، پس چون که واقع شد فتنه در بصره [=جنگِ جَمَل]، آویخت در گردن خود مُصْحَفی [=قرآنی] را و بیرون رفت با اهل و فرزند خود که جنگ کند با امیر المؤمنین علیه السّلام - در حالتی که کعب افتاده بود در میانه کشتگان، پس آن حضرت فرمود که: بنشانید [کعب را]. پس او را نشانند [بقدر یک نفس کشیدن [یا در میان دو نفر] و فرمود [به] او که: ((ای کعب بن سَورَه! بتحقیق که یافتم من آنچه را که وعده داده بود مرا پروردگار من، حق؛ پس آیا یافتی تو آنچه را که وعده داده بود پروردگار تو، حق؟!)). بعد از آن فرمود که: بخوابانید کعب را؛ و رفت آن حضرت اندکی، پس گذشت به طلحه بن عُبَیدِ اللّٰه در حالتی که افتاده بود، پس آن حضرت فرمود که: بنشانید طلحه را! پس نشانیدند او را، پس فرمود آن حضرت علیه السّلام: ((ای طلحه! بتحقیق که یافتم من آنچه را که وعده داده بود مرا پروردگار من، حق؛ پس آیا یافتی تو آنچه را که وعده داده بود پروردگار تو، حق؟!)). بعد از آن فرمود که: بخوابانید طلحه را. پس عرض نمود خدمت آن حضرت، مردی از اصحابش، که: ای امیر المؤمنین (ع) چیست کلام تو از برای [این کشتگان] که نمی شنوند از تو؟! پس آن حضرت فرمود: ((ساکت شو، ای مرد! پس بخدا سوگند که هر آینه بتحقیق که می شنوند کلام مرا، چنان که شنیدند اهل چاه [بدر] کلام رسول خدا را صلی اللّٰه علیه و آله!)) ...

مرگ و کیفیت آن برای مؤمن و کافر و گناهکار (۲۱)

اعتقادات صدوق ره - ترجمه، ص: ۶۰-۶۸

باب (شانزدهم) اعتقاد در مَوْت [= مرگ]

ص: ۶۶

خدمت جناب امیر علیه السلام عرض شد که: صفت مرگ را برای ما بیان فرمائید. آن جناب فرمودند: (([شخص] با خبری را بر خوردید؛ مرگ یکی از سه امر است که بر شخص وارد می شود؛ یا بشارت است بعیش ابدی، یا بشارت است بعذاب ابدی، یا ترسانیدن و هول دادن و امر مُشْتَبِهی است که نمیدانند از کدام فرقه است. اما دوست ما که مطیع فرمان ما است [یعنی شیعه امامیه] پس آن [کسی] است که بشارت عیش ابد یافته؛ و اما دشمن ما که مخالف امر ما است [یعنی: آنکه غیر شیعه امامیه باشد و این مذهب را نپذیرد - شارح] پس آن است که بشارت عذاب ابد شنیده؛ و اما مُشْتَبِه الامری که نمیدانند حالش چیست، آن مؤمنست که ستم و اسراف بر خود نموده، نمیداند کارش بکجا میرسد و خبر مبهم ترسناک واردش می شود و باز حق تعالی او را هرگز که مساوی دشمنان ما نمی کند و لیکن بیرونش می آورد از آتش به شفاعت ما، پس بدانید و فرمان ببرید و اعتماد مکنید [یعنی: مغرور نشوید به شیعه بودنتان، به امید شفاعت ما و اعتماد بر آن - شارح] و عقوبت الهی را کوچک بدانید که بعضی از اسراف کارانند که شفاعت ما بایشان نمی رسد؛ مگر بعد از عذاب الهی در سیصد هزار سال!!).

و از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال شد که: چیست این مرگ که مردم ندانسته اندش؟! فرمود: ((بزرگتر شادی است که بر مؤمنان وارد می شود وقتی که حرکت داده می شوند از دار تَعَب [= رنج و سختی] بعیش ابد، و عظیمتر مهلکه ای [است]

که وارد می شود بر کافران چون بُرده میشوند از بهشتشان که دنیا است بسوی آتشی که تمام و فانی نمی گردد!)).

و در آنوقت که شدت نمود کار بر امام حسین علیه السّلام اصحاب نظر بجانب آن جناب نمودند و حال آن امام همام را بخلاف احوال خود مشاهده کردند، زیرا که چون امر بر آنها سخت می شد رنگهایشان متغیر می گردید و پشتهایشان [در متن: فرائص، جمع فریصه: گوشت میان پستان و کتف آنها] می درفشید [= می لرزید] و دلهاشان هراسان می گردید و از پا می افتادند. و آن امام علیه السّلام با بعضی از خواصّ که در خدمت با سعادتش می بودند رنگهایشان می درخشید و اعضایشان سبک و چابک می شد و دلهاشان آرام می گرفت، پس اصحاب به یکدیگر می گفتند: به بیندش که از مرگ باک ندارد!

آن جناب به ایشان فرمود:

((صبری ای بزرگ زادگان! که نیست مرگ جز پلی که می گذراند شما را از پریشانی و بدحالی به جنان [= بهشتها، جمع جنّت] وسیع و عیش [=زندگانی] جاوید. پس کدامیک دلگرناید از اینکه انتقال یابید از زندان بقصر و ایوان؟ و این قوم که دشمنان شمایند مانند کسی هستند که از ایوان به زندان و عذاب روند، بدرستی که پدرم خبر داد مرا باین حکایت از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمْ که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر و مرگ جسر [=پل] مؤمنان است به بهشتهاشان و جسر کافران است به جهنمشان. نه دروغ گفته ام و نه دروغ شنیده ام از آن جناب)).

و از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام سؤال شد که مرگ چیست؟

فرمود: ((برای مؤمن چون کندن جامه چرکین شپشین

و غلّهای سنگین و بَعوض آن پوشیدن فاخرترین لباسها و خوشبوترین جامها و سواری زهوارترین مرکبها و سئیکنای دلنشین ترین منزلها؛ و برای کافر چون افکندن جامه های فاخر و انتقال از منزلهای دلنشین و بدّل گرفتن چرکین ترین جامها و درشت ترین لباسها و موحشترین منزلها و عظیمترین عذابها)).

و از حضرت باقر علیه السّلام سؤال شد که مرگ چیست؟ فرمود که: ((همان خوابی است که شما را هر شب می آید مگر آنکه مدّتش طولانی است بیدار نمیشوید از آن خواب تا روز قیامت پس هر که [= هر انسانی یقیناً] در خواب دیده از انواع فرح و شادی چندان که اندازه نداشته باشد و از انواع هولها آنچه در حساب نگنجد،[پس] ملاحظه نمائید که [همین سان] چگونه است حال کسی که شادمان گردیده در [وقت مردن] یا هراسان. این است مرگ؛ پس مُستعدّ [=آماده] باشید برایش)).

و از حضرت صادق علیه السّلام سؤال شد که: صفت مرگ را برای ما بفرمائید. فرمود: ((مرگ برای مؤمن مثل خوشتر بوئی است که ببوید و از عطرش به وجد آید و بِالْمَرّه [= به کلی] تعب و ألم از او منقطع گردد، و برای کافر مثل گزیدن افعی ها و عقربها و سخت تر از اینها است)).

یکی عرض نمود که: قومی می گویند مرگ سخت تر است از بریدن به ازّه ها و چیدن به مقراضها [= قیچها] و سر کوفتن بسنگ ها و گردانیدن میل آسیا در دیده ها! آن حضرت فرمود: ((چنین می باشد بر بعضی از کافران و فاجران. آیا نمی بینید که بعضی از آنها مُعاینّه [= بالعیان و بچشم] می بینند این شدّتها را در دم نزع [=جان کندن] و آنست که

سخت تر است از این، [جز از عذاب آخرت که آن سخت تر است] از تمام عذابهای دنیا)).

عرض نمودند پس چیست که ملاحظه می‌نمائیم کافری را که نَزَع [= جان دادن] بر او آسان می‌شود، پس خاموش می‌گردد در حالی که صحبت می‌دارد (و دل برده می‌شود خ ل) و می‌خندد و تکلم می‌نماید؛ و در میان مؤمنان [نیز برخی اینگونه اند؛ و باز در میان مؤمنان] و کافران بعضی نزد سَکَرَاتِ مَوْت [= دشواریهای جان‌کندن که هوش را از سر انسان می‌رُبايد] این سختی‌ها را می‌کشند؟ فرمود: ((هر گونه راحتی که مؤمن را در آن حال باشد ثواب عاجل [= فوری و دنیوی] او است، و هر شدتی که باشد جهت خالص ساختن او است از گناهان تا وارد آخرت شود در حالی که پاک و پاکیزه باشد و مُسْتَحِقُّ ثَوَابِ الهی فارغ از هر مانعی الا همان [مرگ] که گذشته. و هر آسانی که بر کافر در آن دم باشد برای آنست که مزد هر عمل نیکی که در دنیا کرده باز یافت نماید، تا وارد آخرت شود در حالی که هیچ نداشته باشد الا آنکه موجب عذاب باشد بر او؛ و هر سختی که بر کافر است در آن وقت، اول عقوبت او است نزد آخر شدن اعمال نیک او، و این به جهت آن است که حق تعالی عادل است که جور نمی‌نماید)).

و حضرت امام موسی بن جعفر علیه السّلام وارد شد بر بالین مردی که در سَیِّکَرَاتِ غَرَق بود و جواب نمی‌داد کسی را که آوازش می‌نمود، پس حاضرین عرض نمودند که: کاش حال رفیق خود

را می دانستیم و کیفیت مردن را! فرمود: ((مرگ آلت صاف نمودن است خالص می کند مؤمنان را از گناهان، و آخر آلمی [= دردی] می باشد که می رسد به ایشان و کفاره آخرین و بیالی [= گرفتاری به سبب گناهان] است که می بوده بر ایشان. و خالص می نماید کافران را از حسنات آنها [به سبب لذتهایی که تا دم مرگ از زندگانی دنیا برده اند - شارح] و آخر لذتی یا نعمتی یا رحمتی یا راحتی که می رسد بآنها، آن آخر ثواب حسنه ایست که می باشد برای آنها.

و اما این رفیق شما پس بتحقیق که خالی شد از گناهان خالی شدنی و صاف شد از معاصی صاف شدنی و خالص گردید تا پاک شد، چنان که پاک می شود جامه از چرک؛ و قابل معاشرت گردید با ما اهل بیت و در خانه ما خانه ابدی)).

و مردی از اصحاب امام رضا علیه السلام بیمار شد؛ آن حضرت عیادتش فرمود و به او فرمود: حال خود را چگونه می یابی؟ عرض نمود مرگ را دیدم بعد از آنکه از خدمت شما مرخص گردیدم! فرمود: چطورش دیدی؟ عرض نمود: عجب دردناک و شدید! فرمود: ((مرگ را ندیده ای و لیکن حالتی را دیده ای که بدان با خبرت می کند و بعضی از حالات آن را بتو می شناساند، این است و غیر از این نیست که مردم دو قسمند: یکی راحت یافته بمرگ؛ و دیگری مرگش سبب راحت [شدن خلق از اذیت او، یا مؤمنین از کفر او، یا ملائکه از معاصی او] گردیده؛ پس تازه کن ایمان را بخدا و به ثبوت و به ولایت ائمه هدی ع که به استراحت باشی)). آن مرد

بفرموده حضرت عمل کرد، ... و این حدیث طولانی است و ما موضع احتیاج را از آن گرفتیم.

و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام سؤال شد که: این مسلمانان را چه حال است که از مرگ کراهت دارند؟! فرمود: ((از جهت آنکه نشناختندش، از آن جهت مکروهش داشتند و اگر شناخته بودندش و به حقیقت از دوستان خدا بودند هر آینه دوستش می داشتند و هر آینه می دانستند که آخرت برای ایشان به از دنیا است)).

و باز فرمود: ((ای بنده خدا؛ چه حال است طفل و دیوانه را که سرباز می زنند از دوائی که تنقیه [= پاکسازی] بدن انسان می نماید و درد را از ایشان رفع می کند؟)) فرمود: ((این به جهت نادانی آنها است به منفعت دوا)).

و فرمود: ((قسم به آن خدائی که مبعوث فرمود محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را بحق به پیغمبری، که هر کس مستعد مرگ شود چنانچه باید، خواهد دانست که مرگ نافعتر بوده برای او از دواء برای آن محتاج علاج. بدرستی که اگر دانند که مرگ به چه نعمتها منجر می شود، هر آینه می طلبندش اشد [= شدیدتر/ بیشتر] از آنکه عاقل عاقبت اندیش دوا را طالب است جهت دفع آفتها و تحصیل انواع سلامت.

و حضرت امام علی النقی علیه السلام بر بالین مریمی از اصحاب خود وارد شدند در وقتی که می گریست و جزع از مرگ می نمود، پس آن حضرت فرمود: ((ای بنده خدا؛ از مرگ می ترسی بعلت اینکه آن را نمی شناسی! آیا خود را چنان می بینی که چون چرکین شود جامه تو و کثیف گردد و مُتَأَذَى شوی از شدت کثافت و چرک،

و بدنت [مبتلا به] جِراحَت و جَرَب [= بیماری خارش] شود و بدانی که شستشوی حمام همه اینها را زائل می نماید، آیا در این صورت نمی خواهی به حمام روی و اینها را از خود بشوئی؟! آیا بر تو شاق نیست که به حمام روی و اینها بر تو بجا بماند؟!؛ عرض نمود: بلی یا بَن رسولِ الله (ص)! فرمود: ((پس آن مرگ همان حَمَام است و آن آخِرِ فقرَه [= نشانه ای است که باقی بوده بر تو از صاف نمودن گناهان تو و پاکیزه ساختن تو از بدی های تو، پس چون تو وارد شدی بر مرگ و از آن گذشتی نجات یافتی از هر غَمی و هَمی اذیتی و رسیدی به هر شادی و فرحی)). در آن حال آن مرد آرام گرفت و نشاط یافت و تن در داد و چشم خود را بر هم نهاد و روانه راه آخرت گردید.

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سؤال شد که مرگ چیست؟ فرمود: ((تصدیق بامری که نمی باشد)).

مترجم گوید: یعنی ظاهراً یا باعتقاد ظاهرینان یا الحال. مُصَيَّف [=شیخ صدوق ره] گوید: آن حضرت فرمود: ((خبر داد مرا باین پدرم از پدرش از جدش از صادق علیه السلام پس فرمود: بدرستی که مؤمن چون بمیرد مرده نیست، و کافر است که مرده واقعی است، حق تعالی می فرماید که: بیرون می آورد خداوند زنده را از مرده و بیرون می آورد مرده را از زنده [یونس/۳۱] [الحديث] ...)).

و مردی شرفیاب حضور جناب رسالت مآب ص گردیده عرض نمود: یا رسول الله! مرا چه حالت است که مرگ را دوست نمی دارم؟ فرمودند: مالی

داری؟ عرض کرد: آری. فرمودند: پیش فرستاده ای؟ [یعنی: بخشی از آنرا صرف امور خیریه و باقیات صالحات کرده ای؟-
شارح]؛ عرض نمود: نه. فرمودند: از آنجاست که مرگ را دوست نمی داری!

و مردی از ابو ذر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پرسید که: ما را چه حالت است که مرگ را ناخوش می داریم؟ گفت: ((بسبب آنکه شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را خراب، پس مکروه می دارید که از آبادی به ویرانی منتقل شوید!)).

و از او سؤال شد که: چگونه می بینی ورود ما را بر خداوند؟ گفت: ((اُمّیا نیکوکار چون غائبی است که وارد [بر] اهل خود شود و اما بد عمل چون بنده گریخته که به حضور آقايش رسد)). پرسیدند: پس در نزد خدا احوال ما چگونه می باشد؟ گفت: ((عملهای خود را بر کتاب الهی عرضه دهید بدرستی که حق تعالی می فرماید: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ: بتحقیق که نیکان در مقام تَنَعُّم اند؛ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ = و بدرستی که نابکاران در جهنم اند [سوره انفطار / آیه ۱۳ و ۱۴]). آن مرد گفت: پس رحمت خدا کجا است؟ ابو ذر گفت: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ: رحمت الهی نزدیک نیکوکاران است [سوره اعراف / آیه ۵۶])

تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید:

... فرموده است خداوند سبحانه: هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ [= اوست که زنده می کند و می میراند] (مؤمنون/ ۸۰؛ الغافر/ ۶۸)

... و نمی میراند خداوند بنده [ای] را از بندگان خودش، مگر آنکه مَوتش اصلح [=بهبتر] است از برای او [یا دیگران] از بقایش؛ و زنده نمی گرداند [و زنده نگاه نمیدارد] بنده [ای] را مگر آنکه حیات، اصلح [=بهبتر] است از برای او

ص: ۷۴

[یا دیگران] از موتش؛ و هر چه می کند آنرا خداوند تعالی به خلش پس آن اصلح است از برای ایشان و اَصَوَّب [= درست تر] است در تدبیر ... و بتحقیق که وارد شده است خبر به آنکه: آلامی [= جمع ألم: دردهایی] که پیش از مرگ واقع می شود میباشد کفاره از برای گناهان مؤمنین و می باشد عقاب از برای کافرین؛ و می باشد راحت پیش از مرگ، استدراج [= تدریجاً به هلاکت کشیدن] از برای کافرین و نوعی از ثواب برای مؤمنین ...

و اما آنچه ذکر نموده است آنرا شیخ ابو جعفر [صدوق] رَحِمَهُ اللهُ از احوال مردگان بعد از وفات ایشان، پس به تحقیق که آمده است اخباری باین مضمون بر وجه تفصیل ... بتحقیق که آمده است در حدیث از آل محمد - صلواتُ اللهُ علیهم - که فرموده اند که: ((دنیا زندان مؤمن است و قبر خانه اش و بهشت جایگاهش؛ و دنیا بهشت کافر است و قبر زندان او است و آتش جایگاه او است)).

و روایت شده است از ایشان علیهم السّلام که فرموده اند که: ((خیر - همه خیر - بعد از مرگ است و شرّ - همه شرّ - بعد از مرگ است)) ...

سؤال قبر، عذاب، فشار قبر و اسباب آن دو (۲۲)

اعتقادات صدوق ره - ترجمه، ص: ۶۸-۷۲

باب (هفدهم) اعتقاد در سؤال قبرها: I

سؤال قبر حق است و چاره از آن نیست. هر که درست جواب [صحیح] گفت فائز شد به راحت و رحمت و کُل و لاله در قبرش [در عالم برزخ]، و به بهشت [تماماً جسمانی] در آخرت؛ و هر که جواب صواب [صحیح] نداد از برای او است تهیه ضیافتی از آب داغ در قبرش [در عالم برزخ]

ص: ۷۵

و به جهنم [کاملاً جسمانی] افکندن در آخرت.

و بیشتر عذاب قبر بعثت سخن چینی [- که در زنان بیشتر است - شارح] و بد خُلقی [مانند دعوا و ستیز و داد و فریاد کردن و فحش و ناسزا گویی و بد زبانی و مشاجره و جرّ و بحث - که باز در زنان بیش از مردان باشد - شارح] و بی مبالاتی به بول است [یعنی: کم توجهی به اجتناب از ترشح ادرار به لباس یا اندام، در وقت تخلی یا استنجاء یا غیر آن دو، که متأسفانه در عصر اخیر متداول است - شارح].

و نهایت مرتبه عذاب قبر مؤمن مُحِقّ [درستکار و خوش خُلق] مثل اختلاج [=جنیدن و اضطراب] چشم است، یا مثل تأثیر تیغ حجامت و این کَفَّارَةُ تَتَمَّهُ گناهان او است که کفاره آنها گردیده هم ها و غم ها و مرضها و سختی جان کردن.

بدرستی که جناب رسول صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد [=مادر حضرت علی ع - که با پیامبر ص نیز به سببی محرمیت داشت] را در پیراهن مبارک خود کفن نمودند بعد از آنکه زنها از غسلش فارغ گردیدند و آن جناب جنازه اش را بر گردن مبارک بار نمودند و متصل [=پیوسته] در زیر جنازه اش می بودند تا وارد قبرش فرمودند، آنگاه بر زمینش گذارده خود داخل قبر شدند و در آن به پهلو خوابیدند، پس برخاستند و فاطمه را بر دست گرفته در قبرش گذاردند، بعد از آن سر مبارک را پیش برده رازی دراز با او گفتند و به او می فرمودند: ((پسرت! پسرت!))؛ آنگاه بیرون آمدند و خاک بر قبر او

هموار فرمودند، بعد از آن سر مبارک نزدیک قبرش بردند و مردم شنیدند که می گفت: ((لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ خداوندان بتو سپردمش!))، پس مراجعت فرمود، اصحاب عرض نمودند: یا رسولَ اللَّهِ، امروز شما را دیدیم که وضعی [= رفتاری] فرمودید که پیش از این روز نکرده بودید! فرمودند: ((امروز نیکی ابو طالب را گم کرده ام! فاطمه [بنت اسد] چنان بود که چون نزد او چیزی می بود مرا بر خود و اولاد خود ترجیح می داد و من وقتی ذکر قیامت می نمودم و می گفتم مردم برهنه محشور می شوند، او گفت: وا سوء تاه! [= ای وای بر زشتی ما!]; من ضامن برای او شدم که خدا او را در لباس بر انگیزاند؛ و ذکر نمودم فشار قبر را، او گفت: وا ضعفاء! [= ای وای بر ضعف ما!]; من برایش ضامن گردیدم که خدا او را کفایت از آن نماید، پس در پیراهن خودم کفنش نمودم و در قبرش به پهلو خوابیدم به سبب این [که فشار قبر از او برداشته شود] و سرنگون [= وارد به گودال قبر] بر او شدم و به زبانش دادم [= تلقین او کردم] جواب سؤالی را که از او می شد؛ و بدرستی که او سؤال شد از پروردگارش، پس گفت: اللَّهُ رَبِّي؛ و سؤال شد از پیغمبرش، پس جواب داد: مُحَمَّدٌ صَ نَبِيِّ؛ و سؤال شد از ولی و امامش، پس جواب بر او در بسته گردید، من گفتمش: پسرت پسرت [= علی ع]؛ [پس او نیز گفت: وَلَدِي وَ لِيِي و امامی: فرزندم ولی و امام من است؛ پس دو فرشته سؤال کننده قبر از او جدا گشته و گفتند: بخواب مانند خوابیدن عروس

در حَجَلَهٗ خودش! سپس او مُرد، مُردنی دوباره)). و تصدیق این روایت - که مرده در قبر اندکی زنده شود تا پاسخ دو فرشته گوید و دوباره بمیرد - در خود قرآن کریم نیز آمده به اینکه: رَبَّنَا أَمَنَّاتُنَّيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ؛ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا! فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ؟! = (کافران در قیامت گویند) خدایا تو ما را دوبار می راندی و دوبار زنده ساختی؛ پس ما به گناهان خود اعتراف کنیم! پس آیا اکنون راهی برای خروج (از این گرفتاری) هست؟! [غافر/۱۱].

شیخ مفید (ره): سؤال و جواب در قبر، معنای نکیر و مُنکر و بُشیر و مُبشّر (۲۳)

*سؤال و جواب در قبر، و معنای نکیر و مُنکر و بُشیر و مُبشّر:

فرموده است شیخ مفید رَحِمَهُ اللهُ که: ... آمده است اخبار صحیحه از حضرت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ - که: ملائکه نازل می شوند بر کسانی که در قبر گذارده شده اند، پس سؤال می کنند ایشان را از دینهای ایشان. و لفظهای خبرها باین مطلب نزدیک به یکدیگر می باشند؛ پس بعضی از آن اخبار این است که از برای خداوند دو مَلَك است که گفته می شود از برای آن دو: ناکِر [یا: مُنکر] و نکیر [=به جهت نکاره، یعنی زشت و خشن بودن چهرهٔ آندو - شارح]، فرود می آیند بر میت پس سؤال می کنند او را از پروردگارش و پیغمبرش و دینش و امامش پس اگر او جواب داد بحق، تسلیم می کنند او را بسوی ملائکهٔ نعیم [=بهشت برزخی]؛ و اگر متزلزل شد امر بر او، تسلیم می کنند او را بسوی ملائکهٔ عذاب [=جهنم برزخی].

و گفته شده است در پاره [ای] اخبار، اینکه اسم دو مَلَكی که فرود می آیند بر کافر، ناکِر و نکیر است و اسم

آن دو ملکی که فرود می آیند بر مؤمن مُبَشِّر و بشیر است [به جهت بشارت یعنی زیبایی و شادابی چهره آندو - شارح] ...

و بعد از آن شیخ مفید فرموده است که:

[فصل:] فرود نمی آیند آن دو [مَلَك یا فرشته قبر] مگر بر زنده، و سؤال نمی کنند مگر از کسی که بفهمد سؤال را و بشناسد معنی آن را. و این دلالت می کند بر آنکه خداوند تعالی زنده می کند بنده را بعد از مرگش از برای سؤال [در قبر، برای اندک زمانی، با دمیدن مجدد روح در جسدش از سر تا سینه، چنانکه در اخبار معتبره آمده است - شارح] ... پناه می بریم بخدا از خشمش و سؤال میکنیم او را به رحمتش که توفیق دهد ما را بر عمل کردن آنچه که رضای اوست ...

رَجَعَت یا بازگشت برخی مردم در زمان ظهور امام زمان عج (۲۴)

اعتقادات صدوق ره - ترجمه، ص ۷۳-۷۷:

باب (هیجدهم) اعتقاد در رَجَعَت [= زنده شدن و بازگشت برخی افراد در زمان ظهور امام زمان عج به دنیا]:

ابن بابویه رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ گوید: اعتقاد ما در باب رجعت این است که برگشتن بدنیا حق است که حق تعالی در قرآن فرموده: ((آیا [نظر نیافکنده ای] بسوی آن قوم که بیرون رفتند از دیارشان و آنها چندین هزار می بودند، از ترس مرگ؟ پس فرمود بآنها خداوند که بمیرید، باز زنده اشان نمود)) «۱» آن قوم هفتاد هزار خانوار بودند و هر ساله طاعون در آنها می افتاد و اغنیا چون می توانستند بیرون می رفتند، و فقرا بعلت ضعفشان می ماندند؛ پس طاعون در آنها که می رفتند اندکی می شد و در بازماندگان بسیار و بازماندگان می گفتند اگر بیرون رفته بودیم طاعون بما

ص: ۷۹

نمیخورد و بیرونیان می گفتند اگر مانده بودیم ما را طاعون زده بود چنانچه آنها را زد. پس اتفاق نمودند بر آنکه کلاً از دیار خود بیرون روند چون موسم طاعون شود؛ پس بالتمام بیرون رفتند و بر کنار دریا منزل کردند و چون بُنه های خود [را بر آن منزل بنهادند] حق تعالی آنها را ندا فرمود که: بمیرید! آنگاه مجموعشان مردند و گذرندگان، راه را پاک از [اجساد] آنها نمودند و بدین حال باقی ماندند چندان که خدا خواست، بعد از آن یکی از پیغمبران بر آن مردگان گذشت که او را ارمیا می گفتند؛ ارمیا علیه السلام عرض نمود: "پروردگارا اگر خواهی هر آینه زنده شان فرما [بلکه] از این پس بلاد تو را آباد نمایند و بنده های تو را زاینند و تو را بندگی کنند با سائر هر که بندگی تو می نماید". در آن حال حق تعالی به او وحی فرمود: می خواهی آنها را برای تو زنده کنم؟ عرض نمود: بلی. حق تعالی آنها را برای او زنده نمود و برانگیزانید با او. و این قوم [مثالی بودند برای رجعت که] مردند و بدنیا برگشتند و باز باجله های خود مردند.

و أيضاً در قرآن فرموده: ((یا مانند آن شخصی که گذر نمود بر قریه ای وقتی که دیوارهای آن قریه بر روی سقفهایش افتاده بود، آن شخص گفت: کی زنده می سازد خدا اهل این قریه را بعد از مرگشان؟ پس حق تعالی می رانید آن شخص را صد سال؛ بعد از آن زنده اش نمود، فرمود چقدر وقت توقف نمودی؟ (یعنی در حالت مرگ) عرض نمود: یک روز یا پاره [ای] از روز؛ فرمود: بلکه صد سال

توقف کردی! پس ملاحظه نما طعام و شرابت [یعنی نوشیدنیت] را متغیر نشده و نگاه به الاغت کن - و باید که تو را نشانی قرار دهیم برای اعتقاد مردم - و نظر کن باستخوانها که چگونه بالای هم ترکیب می نمائیم، پس گوشت بر آنها می پوشانیم؛ چون آن شخص را حال معلوم شد گفت: دانستم که خدا قادر بر کلّ اشیاء است)) «۲» .

مُصَنِّف گوید: پس این شخص مُرد صد سال؛ و باز بدنیا آمد و بعد باجل خود مُرد؛ و نام او عَزِیر[ع - از پیامبران] است.

و حق تعالی در قَصِیْة اشخاصی از قوم موسی علیه السّلام که برای وعده گاه پروردگار انتخاب شده بودند فرموده که: ((باز زنده کردیمتان بعد از مردنتان که شاید شکر نمائید)) «۳» و بیان این معنی آن است که چون بنی اسرائیل سخن خداوند را استماع نمودند، گفتند که اعتقاد نمیکنم ((تا خدا را عیان بینیم)) «۴» و لهذا ((آنها را صاعقه گرفت بسبب ظلمشان)) «۵» و مردند؛ موسی علیه السلام عرض نمود: پروردگارا چه جواب بنی اسرائیل بگویم وقتی که بنزد ایشان برمی گردم؟! پس حق تعالی آنها را زنده نمود و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و زن گرفتند و اولاد برای ایشان بوجود آمد و باقی ماندند در دنیا و بعد به اَجَلهای خود مردند.

و ایضاً در قرآن خطاب بعیسی علیه السّلام فرموده: ((وقتی که بیرون می آوری مردگان را باذن من)) «۶» پس همه امواتی که حضرت عیسی علیه السلام زنده نمودشان باذن خداوند بدنیا برگشتند و در آن باقی ماندند و بعد از آن به اَجَلهای خود مردند.

و اصحاب کَهِف ((در

غار کوه سیصد سال بخواب [مثل مرگ] ماندند، به نه سال زیاده)) «۷»، باز حق تعالی آنها را زنده نمود و دنیا برگشتند ((که از هم احوال پیرسند)) «۸» و قصه ایشان معروف است ...

و نظیر این فقرات [=عبارات] بسیار است. پس به صحت پیوست که رجعت در امتهای گذشته می بوده، و جناب نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که: وقوع می یابد در این امت مثل آنچه در امم سالفه می بوده (حِذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ [=آنگونه که لنگه کفش با جفت خود و پرتیر با پرتیر همسان خود تنظیم می شود].

مترجم [حسنی ره] گوید: لفظ قده به معنی پرتیر است و پرهائی که به تیر می چسبانند بیک اندازه است.

مصنّف گوید: پس بنا براین قاعده لازم آمد که در این امت هم رجعتی باشد.

و مخالفان ما نقل نموده اند که چون مهدی (عج) خروج نماید عیسی بن مریم (ع) فرود آید و در عقب او نماز گذارد.

و معلوم است که نزول عیسی به زمین به معنی عود او است دنیا بعد از مردنش، زیرا که حق تعالی می فرماید: **إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ؛** یعنی: ((ای عیسی، بدرستی که من قابض توام و بلند گرداننده توأم بسوی خود)) «۹». [جریان حضرت عیسی ع در حدیثی از "عیون أخبار الرضا - ع" - تألیف: شیخ صدوق - ترجمه: غفاری و مستفید - ج ۱/۴۴۲/۱۹ باب از سخنان حضرت رضا - علیه السلام - ص ۴۴۳ - چنین آمده: ((... زیرا او زنده به سوی آسمان برده شد و در بین زمین و آسمان قبض روح گردید، سپس به

آسمان برده شده و روحش به او برگردانده شد (...) .

... و عَنْ قَرِيبٍ [= بزودی] کتابی مختص به رَجَعَتْ خواهم نوشت [= صدوق ره] که مُشْتَمِل بر بیان کیفیت و اَدَلَّةٌ صَحَّتْ آن باشد اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

و اعتقاد تناسخ باطل است و هر که بر [عقیده به] تناسخ باشد کافر است؛ زیرا که مُتَضَمِّن اِبْطَالِ جَنَّت و نار [= بهشت و جهنم] است.

۱- [البقره/۲۴۳].

۲- [البقره/۲۵۹].

۳- [البقره/۵۶].

۴- [البقره/۵۵].

۵- [النساء/۱۵۳].

۶- [المائده/۱۱۰].

۷- [الکَهِف/۲۵].

۸- [الکَهِف/۱۹].

۹- [آلِ عِمْرَانَ/۵۳].

بعث بعد از موت یا معاد جسمانی انسان در قیامت (۲۵)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۷۷

باب (نوزدهم) اعتقاد در بعث بعد از موت [یعنی معاد جسمانی انسانها در قیامت کبری]:

ابن بابویه [صدوق] رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب بعث از موت این است که آن حق است.

و جناب نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ((ای پسران عبد الْمُطَّلِب! بدرستی که پیشرو جماعت - برای تعیین منزل

مناسب - دروغ به کسان خود نمیگوید. به آن خدائی که مرا مبعوث نموده بحق، به پیغمبری، که: هر آینه خواهید مُرد چنانچه بخواب می روید و هر آینه زنده خواهید شد چنانچه بیدار می شوید و نیست بعد مردن خانه ای بجز بهشت یا آتش)).

و آفریدن همه خلایق و دوباره زنده کردن ایشان نزد قدرت خداوند مثل آفریدن و دوباره زنده نمودن یک نفس است؛ حق تعالی فرموده: مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ [= نیست آفرینش و نه بازآفرینی همه شما در قیامت، برای من، مگر مثل آفریدن یک انسان! - سورة لقمان / آیه ۲۸].

اعتقاد در حوض کوثر؛ عدم نجات همگی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله (۲۶)

اعتقادات شیخ صدوق ره-

ص: ۸۳

باب (بیستم) اعتقاد در حوض کوثر:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب حوض (کوثر) این است که آن حق است ... و آن حوض پیغمبر است (صلی الله علیه و آله و سلم) و در آن است از ابریقها [مُعَرَّب ابریز] و کوزها بعدد ستارگان آسمان؛ و آنکه صاحب اختیار آب آن در روز قیامت پادشاه مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ از آن دوستانش را آب می دهد و دشمنانش را جواب [می کند]؛ و هر که از آن شربتی بنوشد دیگر هرگز تشنه نمی شود [و رسول خدا ص فرموده اند:] ((و هر آینه طپش خواهند کرد) [از روی میل و رغبت [به آب گوارای درون آن حوض] قومی از اصحاب من در حضور من «۲» در حالی که من بر سر آن حوضم؛ پس گرفته می شوند رو بسمت چپ [تا محروم شوند از نوشیدن آن آب و روانه جهنم شوند]؛ من فریاد می زنم که: پروردگارا! اصحابم! اصحابم! خطاب میرسد که: نمیدانی بعد از توجه کردند!!)).

[این حدیث نبوی ص را خود اهل سنت نیز نقل کرده اند؛ همانند ابن اثیر که در "نهایه اللغه" - در ماده (خ ل ج) - این حدیث را اینگونه نقل می کند: «لیردَنَّ عَلَیَّ الْحَوْضَ أَقْوَامٌ ثُمَّ لِيُخْتَلَجَنَّ دُونِي»؛ و خود معنی می کند که: يُخْتَلَجَنَّ - به صیغه جمع مجهول: أی (یعنی) يُجْتَذَبُونَ و يُقْتَطَعُونَ (= گرفته می شوند و کنده می شوند) ... و اگر یُخْتَلَجَنَّ به صیغه معلوم خوانده شود، به معنی "اضطراب و طپش یابند" خواهد بود، چنانکه مترجم فرموده، و شاید منظور آن باشد که: می لغزند و نمیتوانند از

صراط عبور کنند. بهر حال، شکی نیست که مراد، جهنمی بودن ایشان و عدم نجات ایشان در قیامت است - شارح].

اعتقاد در شفاعت و اینکه آن شامل حال همگی مؤمنان نیست (۲۷)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۷۸

باب (بیست و یکم) اعتقاد در شفاعت:

ابن بابویه (رحمه الله علیه) گوید: اعتقاد ما در باب شفاعت این است که آن حق است و شفاعت برای کسی است که خدا دینش را پسندیده باشد از صاحبان گناهان کبیره و صغیره، و اما توبه داران از گناهان محتاج به شفاعت نیستند. و جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "هر که ایمان نیاورد به شفاعت من، خدا شفاعت مرا نصیبش ننماید". و فرمودند: "هیچ شفاعت کننده ای مقبول تر از توبه نیست".

و رتبه شفاعت برای انبیاء است و اولیاء و اوصیاء و مؤمنین و ملائکه؛ و بعضی از مؤمنین شفاعت می نمایند برای مثل ربیعه و مُضَر - که دو قبیله عظیمه اند از عرب - و آن مؤمنی که کمتر شفاعت می کند، سی نفر را شفاعت می نماید. و شفاعتی نمی باشد برای اهل شک و شرک و نه برای اهل کفر و انکار، بلکه خاص گناهکاران اهل توحید است.

[* شرح: مخفی نماند که شفاعت شامل حال کسانی که بر گناهی اصرار می ورزند یا به آن مغرور و دلشاد هستند و یا احساس پشیمانی از آن نمی کنند - چنانکه در اکثر مردم مشاهده می شود - نخواهد شد. در حدیثی از کتاب "مشکاه الانوار" - از: فضل بن حسن نواده شیخ طبرسی - ترجمه عطاردی - باب نهم در مواعظ و نصایح - ص ۳۰۹ تا ۳۱۱، آمده است:

(ابن ابی عمیر روایت می کند که) حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

ص: ۸۵

فرمود: خداوند کافران و مُنکِران و مشرکان و گمراهان را در آتش جاویدان قرار می دهد، هر کس از گناهان کبیره دوری کند خداوند او را از ارتکاب گناهان کوچک بازخواست نمی کند و در قرآن می فرماید: ((اگر از گناهان بزرگ دوری کنید ما از گناهان دیگر شما درمی گذریم و شما را در جای بزرگی قرار خواهیم داد)) [النساء/۳۱]. راوی گوید: عرض کردم: یا ابن رسول الله پس شفاعت شامل کدام یک از گناهکاران خواهد شد. فرمود: پدرم از پدرش از علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت می کند که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: "شفاعت من برای کسانی است که گناه کبیره مرتکب شده اند، و لیکن نیکوکاران امت نیازی ندارند".

ابن ابی عمیر گوید: عرض کردم یا ابن رسول الله چگونه شفاعت شامل اصحاب کبائر می شود در حالی که خداوند می فرماید: ((شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خداوند رضایت دهد)) [الأنبياء/۲۸] و معلوم است که هر کس مرتکب گناه کبیره شود محلّ ارتضاء قرار نمی گیرد؟ امام علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که مرتکب گناه شود ناراحت می گردد و پشیمان می شود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "پشیمانی خودش توبه است" [و فرمود:] "هر کس از کار خوب خوشش بیاید و از کارهای بد ناراحت گردد مؤمن است"؛ و هر کس از کار بد پشیمان نشود مؤمن نیست و شفاعت به او نخواهد رسید و در گروه ستمکاران محسوب خواهد شد. خداوند فرمود: ظالمان حمایت نمی شوند و مورد شفاعت قرار نمی گیرند.

گوید عرض کردم: یا ابن رسول الله چگونه کسی که از گناه پشیمان نمی شود مؤمن نیست؟ فرمود:

هر کس مرتکب گناه شود و بداند که مورد عتاب و عقاب قرار خواهد گرفت پشیمان بشود، و همین پشیمانی موجب می شود که مورد شفاعت قرار گیرد. اما هر گاه مرتکب گناه شد و پشیمان نشد و بار دیگر اصرار بر ارتکاب گناه پیدا کرد گناهِش مورد آمرزش قرار نمی گیرد زیرا وی مؤمن به کیفر گناه نیست و اگر معتقد به گناه بود پشیمان می گردید و رسول خدا(ص) فرمود: "هر کس از گناه کبیره استغفار کند مورد عفو قرار می گیرد و گناه صغیره هم با عدم اصرار بخشیده می شود". اما آیه شریفه: **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى** (= شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خداوند رضایت دهد) [الأنبياء/۲۸] تفسیرش این است که آنها شفاعت نمی کنند از کسانی که دین آنها مورد پسند قرار نمی گیرد، زیرا دین اقرار به پاداش بر نیکی ها و بدی ها می باشد، هر کس دین او مورد پسند خدا قرار گیرد، در هنگام ارتکاب گناه پشیمان می شود چون عقوبت او را می داند.

وعد [به خیر و ثواب] و وعید [به شرّ و عذاب] الهی (۲۸)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص ۷۹:

باب (بیست و دوم) اعتقاد در وعد [به خیر و ثواب] و وعید [به شرّ و عذاب] الهی

ابن بابویه (رحمه الله علیه) گوید:

اعتقاد ما در باب وعده و وعید الهی این است که هر کس خدا او را وعده ثوابی داده آن ثواب حاصل می شود برای آن کس، و هر که را وعید عقابی بر عملی فرموده [و آن را خداوند بر خود حتم نفرموده باشد - شارح]، مختار است؛ اگر عذابش کند به عدل او است و اگر عفویش نماید به فضل او است ((و خداوند

ص: ۸۷

ستم کاره نیست برای بندگان)) [و ما الله بظلامٍ للعبید - آل عمران/۱۸۲].

و حق تعالی فرموده: ((بدرستی که خدا نمی آمرزد این را که شرک به او آورده شود و می آمرزد مادون شرک را برای هر که میخواهد)) [إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ - النساء/۱۴۸].

دو فرشته پیوسته اعمال و اقوال و افکار انسان را می نویسند (۲۹)

اعتقادات شیخ صدوق - ترجمه، ص: ۸۰ و ۸۱

باب (بیست و سوم) اعتقاد در آنچه بر بنده نوشته می شود:

ابن بابویه (رحمه الله علیه) گوید: اعتقاد ما در باب نوشتن اعمال آن است که هیچ بنده نیست مگر آنکه دو ملک مؤکند که بر او می نویسند کلّ اعمالش [و نیز اقوال و افکارش] را!

پس هر کس قصد عمل خیری کند یک حسنه برایش نوشته می شود و اگر بفعل آوزرد ده حسنه مکتوب گردد. و اگر قصد بدی نماید نوشته بر او نمی شود تا از او آن عمل سرزند، و چون مرتکب شود همان یکی بر او نوشته گردد ...

و آن دو ملک بر بنده می نویسند هر چیزی را، حتی دمیدن در خاکستر را.

حق تعالی در قرآن فرموده: ((به درستی که گماشته بر شمایند حافظان اعمال، نویسندگان گرام، می دانند هر چه شما می کنید)) [وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ؛ كِرَامًا كَاتِبِينَ؛ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ - انفطار/۱۰-۱۲]؛ و جناب امیر علیه السلام بر مردی گذشتند که [به فضول و بیهوده] حرف می زد؛ به او فرمودند: ((یا هذا [ای فلان!] بدرستی که تو بقلم ملائکه خود می دهی مکتوبی را بسوی پروردگارت، بس بگو چیزی را که بکار تو می آید و واگذار امری را که بکارت نمی آید)). و ایضاً فرموده: ((مرد مسلمان دائماً نیکوکار نوشته می شود

[تا وقتی که ساکت است]؛ و چون سخن گوید، یا نیکوکار نوشته می شود یا بد کار)).

و موضع قرار آن دو ملک دو تَرْقُوهَ آدمیزاد است [*شرح: ترقوه، دو استخوان بالای سینه واقع در بین گودی زیر گلو و شانه ها است؛ جمع آن: تراقی]؛ ملک جانب راست حسنات را می نویسد و ملک جانب چپ سیئات را؛ و دو مَلَكِ روز، عمل روز بنده را مینویسند و دو مَلَكِ شب، عمل شب او را.

باب اعتقاد در مورد عدل الهی (۳۰)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۸۲

باب (بیست و چهارم) اعتقاد در عدل الهی:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب عدل آن است که حق تعالی ما را به عدل مأمور فرموده و خود معامله با ما به ما فوق عدل - یعنی تفضّل - نموده؛ دلیل آن قول الهی است در قرآن که:

((هر که نیکی آورد ده برابرش برای او است و هر که بدی آورد جزا داده نمی شود مگر مثل همان)) [مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ - أنعام/۱۶۰].

و عدل آن است که ثواب عمل نیک را نیک دهند بهمان قدر و جزای بد را بد بهمان قدر.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که: احدی داخل بهشت نمی شود مگر به رحمت حق - عَزَّ وَ جَلَّ.

اعراف جایگاهی است میان بهشت و جهنم (۳۱)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۸۴

باب (بیست و پنجم) اعتقاد در اعراف

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب اعراف آن است که اعراف سوری است یعنی مکان مرتفعی است یا حجابی است میان

ص: ۸۹

بهشت و جهنم، بر آنجا مردانی هستند که هر کس را به سیما می شناسند: [وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ - الأعراف/۴۶]؛ و آن مردان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء آن جناب اند. [کسی] داخل بهشت نمی شود مگر آنکه شناسای ایشان بوده و ایشان شناسای او بوده اند، و داخل آتش نمی گردد الا کسی که ناشناس ایشان بوده و ایشان ناشناس او بوده اند.

و نزد اعراف حاضرند آن کسانی که کارشان مُعَوَّق مانده تا امر خدا در باره آنها صادر شود؛ یا اینکه عذابشان کند یا اینکه بازگشت بر ایشان بعفو و رحمت فرماید: [و آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ، إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ، وَ إِمَّا يُتَّوَبُ عَلَيْهِمْ - التوبه/۱۰۶].

صراط پلی جسمانی بر جهنم که همه باید از آن بگذرند (۳۲)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۸۶

باب (بیست و ششم) اعتقاد در صراط:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باره صراط این است که آن حق است و آنکه آن راه و جسر (=پل) جهنم است و گذار کل خلق بر آن است. حق تعالی فرموده: احدی از شما نیست مگر آنکه البته وارد شونده جهنم است* و این بر پروردگار تو (یا محمد - ص) حتم و لازم است [مریم/۷۱].

[*یعنی وارد می شود بر پل جهنم و عبور می کند از آن بسوی بهشت؛ یا آنکه نعوذ بالله وارد می شود بر پل جهنم و سقوط می کند در داخل آن - شارح].

و صراط به وجه دیگر اسم معصومین علیهم السلام است پس هر کس ایشان را در دنیا شناخت و اطاعتشان نمود حق تعالی او را گذار از آن صراطی می دهد که جسر جهنم است در روز

ص: ۹۰

و جناب نبوی (ص) به جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی، چون روز قیامت شود من و تو و جبرئیل می نشینیم بر صراط و نمیگذرد بر صراط مگر کسی که براتی داشته باشد به ولایت و مَحَبَّت تو.

*شیخ مفید (ره) در "تصحیح الاعتقاد" (حاشیة اعتقادات صدوق - ره) می گوید:

... و آمده است خبر به آنکه: صراط باریکتر است از مو و تیزتر است از شمشیر بر کافر ...

[*شارح گوید: این تعبیر در اخبار متعددی آمده است؛ از آنجمله، آنچه که شیخ صدوق (ره) در مجلس سی و سوم کتاب "امالی" خود (ص ۱۷۷) از امام صادق (ع) نقل نموده است که فرمودند: صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است. برخی از مردم مانند برق از آن می گذرند و برخی دیگر مانند دویدن اسب و برخی با دست و پا زدن و برخی نیز آویزان عبور کنند و آتش قسمتی از بدن آنان را فرا گیرد و قسمتی را رها کند.

و از آن جمله است آنچه که شیخ کلینی (ره) در "روضه کافی" (ج ۸ / ص ۳۱۲ / ش ۴۸۶) در وصف جهنم، از جابر از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: پیغمبر (ص) فرمودند: روح الامین (جبرئیل - ع) بمن خبر داده است که هرگاه خدای تعالی - که جز او شایسته پرستش نیست - خلائق را در محشر به ایستاند و اولین و آخرین ایشان را گرد آورد، دوزخ را با هزار مهار بیاورند که هر مهاری را یکصد هزار فرشته غِلاظ و شِدَاد در دست دارند و آن را بانگ و زبانه و ناله و تنفسی است و چنان دمی برآرد که

اگر خداوند عَزَّ و جَلَّ آن را تا فراغت از حساب پس نیندازد همه را به هلاکت رساند! سپس از آن یک شعله بلند برآید که به همه خلائق از نیک و بد احاطه کند و هیچ آفریده و بنده خدا نماند، حتی فرشته و پیغمبر، جز اینکه فریاد کشد: پروردگارا به فریادم برس! به فریادم برس!، و تنها توئی که می گوئی: پروردگارا! بفریادم برس! بفریادم برس!

سپس بر آن صراطی نهند باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر که بر آن سه پل باشد: بر روی نخستین آن امانت است و رحمت؛ و بر دومی نماز است؛ و بر سومی حقوق پروردگار جهانیان - که جز او شایسته پرستشی نیست - و مردم را تکلیف کنند بر گذشتن از آن؛ پس رحمت و امانت داری آن ها را از عبور باز دارند و اگر از آن رها شوند نماز آن ها را بازدارد و اگر از آن رها شوند پایان کار آنها با حقوق پروردگار جهانیان است - جَلَّ ذِکْرُهُ - و این است قول خدا تبارک و تعالی: راستی که پروردگارت در کمینگاه است (= إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ - الفجر/۱۴). مردم بر روی صراط باشند یک گام لغزد و یک گام استوار نهد و فرشته ها گرد آن فریاد کشند: ای خدای کریم! ای خدای بردبار! در گذر و چشم بپوش و به فضل خود ببخش و سالم دار! و مردم چون پروانه بدوزخ فرو ریزند و چون کسی از آن نجات یابد به آن نگاهی افکند و گوید سپاس خدائی را سزا است که مرا پس از نومیدی به فضل و منت خود از تو نجات بخشید،

براستی پروردگار ما بسیار آمرزنده و قدردان است (الفاطر/۳۴).

شرح - از علامه مجلسی ره: «الامانه و الرحمه» (از توقفگاه های صراط): امانت، پرداخت حقوق است بخدا و به خلق و خیانت نکردن در آن؛ و رحمت، ترحم بر بندگان خدا و ستم نکردن به ایشان و کمک کردن به مردم و دفع زیان از آنها است ...].

عقبات یا گردنه ها و توقفگاه های تکالیف، بر پل صراط (۳۳)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۸۷

باب (بیست هفتم) اعتقاد در عقبات [گردنه ها یا راههای دشوار و صعب العبور صراط]

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آن است که اسم هر عَقَبَه ای از عقبات صراط اسم فرضی [= تکلیفی] است یا امری [= واجبی] یا نهی [= حرامی]، و چون آدمی به عقبه ای رسد که اسم یک فرضی از واجبات تکلیفی دارد و این شخص تقصیر در آن واجب نموده باشد در آن عقبه محبوس می گردد و مطالبه حق خداوند از او می شود؛ اگر از عهده بر آمد بواسطه عمل صالحی که [در دنیا] پیش انداخته، یا بوسیله رحمتی که او را دریافته، نجات می یابد از آن عقبه تا عقبه دیگر و پیوسته دفع می شود از [یک] عقبه به عقبه [دیگر] و محبوس می گردد نزد هر عقبه و پرسیده می شود از تقصیری که [در انجام تکلیفی] نموده که "هم نام" آن عقبه است؛ پس اگر از همه عقبات سلامت گذشت می رسد بخانه بقاء و زنده می شود به آن حیاتی که مردن در آن هرگز نیست و خوشوقت می گردد به سعادت که سختی بعد از آن هرگز نیست و ساکن می شود در جوار [رحمت] خداوند با پیغمبران و امامان و صدیقان و

ص: ۹۳

شهیدان و صالحان از بندگان خدا [سوره نساء/۶۹].

و اگر نزد عقبه ای محبوس گردید و مطالبه شد بدان حقی که تقصیر در آن نموده و نجاتش نداد عمل صالحی که پیش انداخته باشد و نه رحمتی از جانب الله او را دریافت، دو پای او، او را از آن عقبه می لغزانند، آنگاه او در آتش جهنم است؛ نعوذ بالله [منها].

و مجموع این عقبات بر صراط است، اسم یک عقبه از آنها ولایت [یعنی اطاعت از دوازده امام معصوم -ع] است؛ بازداشته می شوند تمام خلائق نزد آن عقبه و سؤال می شوند از ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امامان بعد از او علیهم السلام؛ پس هر که [در این دنیا آنرا] بجا آورد، از صراط گذشت و نجات یافت و هر که بجا نیاورد، ماند و به جهنم در افتاد؛ و این است که حق تعالی فرموده: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ = نگاهشان دارید که از اینها سؤال باید بشود (سوره صافات/ آیه ۲۴).

و اسم یک عقبه مرصاد است به معنی کمینگاه و این است معنی قول الهی: إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ = بدرستی که پروردگار تو هر آینه در کمینگاه است (سوره فجر/ آیه ۱۴).

و حق تعالی می فرماید: به عزت و جلالم قسم که از من تجاوز [=عبور] نمی نماید ظلم هیچ ظالمی!

و اسم عقبه ای از آنها رَحِم [=خویشاوندی] است؛ و نام عقبه ای امانت است؛ و اسم عقبه ای نماز؛ و باسم هر فریضه و امری و نهی عقبه ایست که بنده نزد آن محبوس [=نگاه داشته] می شود.

اعتقاد در حساب و میزان و شهادت دادن اعضاء انسان (۳۴)

اعتقادات شیخ صدوق، ترجمه، ص ۸۹-۹۳:

باب (بیست و هشتم) اعتقاد در حساب

ص: ۹۴

و میزان [و شهادت اعضاء بدن به اعمال انسان]:

ابن بابویه رحمه الله عليه گوید: اعتقاد ما در باب حساب این است که آن حق است، بعضی حسابها را حق تعالی خود می رسد، و بعضی را حجت‌های خدا صلواتُ الله عليهم می رسند. حساب انبیاء و رسل و ائمه را حق تعالی خود می رسد و هر پیغمبری حساب اوصیائش را می رسد و اوصیاء [=امامان معصوم ع] حساب اُمَّتَان را می رسند؛ و حق تعالی شاهد است بر پیغمبران و رسولان؛ و ایشان شاهدند بر ائمه؛ و ائمه شاهدند بر مردم؛ و این است فرموده حق تعالی در قرآن که: تا پیغمبر بر شما گواه باشد و شما گواه بر مردم باشید «۱» .

و ایضاً فرموده: چگونه است در وقتی که از هر گروهی گواهی بیاوریم و تو را بر اینها گواه بیاوریم «۲»؛ و ایضاً فرموده: آیا پس کسی که باشد بر امر روشنی از پروردگارش و در پهلوی او باشد گواهی از او «۳»؛ و مراد از این گواه امیر المؤمنین [علی ع] است [چنانکه در احادیث آمده است].

و ایضاً فرموده: به درستی که به سوی ما است رجوع ایشان و بر ماست حساب ایشان «۴» .

و حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از معنی اینکه حق تعالی در قرآن فرموده که: می نهیم ترازوهای عدل را برای روز قیامت پس کسر داده نمی شود هیچ قدر از حق هیچ نفسی «۵»؛ آن حضرت فرمود: ترازوها پیغمبران و اوصیائند.

و از جمله خلق کسانی هستند که بی حساب داخل بهشت می شوند.

و اما سؤال:

پس از همه خلق سؤال می شود بدلیل قول الهی که

ص: ۹۵

در قرآن فرموده: هر آینه البته سؤال خواهیم نموده کسانی را که پیغامبر بسوی آنها فرستاده شده و هر آینه البته خواهیم سؤال نمود فرستادگان را «۶» یعنی از دین.

و اما گناه، پس سؤال نمی شود از آن‌ا کسی که حسابش می شود... و هر حساب شونده ای عذابکار است (یعنی مُعَذَّب [و گرفتار عذاب] است) اگر همه عذابش همان طول مدت توقف باشد (و لو بطول وقوف [=ایستادن]) و هیچ کس نجات از آتش نییابد و داخل بهشت نمی گردد بعمل خود مگر به رحمت خداوند [چون عمل، وظیفه و تکلیف است؛ و بهشت، از رحمت و لطف الهی است بر عمل کننده و نه از عمل خود او - شارح].

و حق تعالی به بندگان، از اولین و آخرین، خطاب می فرماید بجمله عملهای ایشان به یک سخن گفتن که هر یک داستان خود را می شنوند و غیر از آن داستان را نمی‌شنوند و هر یک چنان می پندارند که روی سخن خداوند با او است نه با دیگری و در قدر مدت نیم [یا یک] ساعت از ساعتهای دنیا حساب اولین و آخرین را مفروغ می نماید و ابراز می دهد؛ بیرون می آورد و آشکار می کند برای هر آدمی "نوشته که آن را گشاده می بینند" «۷» و آن نوشته کل اعمالش را بر او می گوید "و فرو گذاشت نمی نماید هیچ عمل کوچکی و نه بزرگی را مگر آنکه همه را ضبط نموده" «۸» .

و حق تعالی بنده را حساب کننده خودش قرار می دهد و حکومت نماینده بر خودش، باین طریق که به او می فرماید: بخوان نوشته اعمال را، امروز کافی است نفس تو حساب کننده بر تو «۹»،

و حق تعالی مهر می زند بر دهنهای قومی «۱۰» و شهادت می دهند دستها و پاها و جمیع اعضایشان بر عملی که در دنیا می کرده اند «۱۱» و آن قوم بیوست های بدن خود گویند: چرا شهادت بر ما دادید؟ جواب گویند: بزبان در آورد ما را آن قادری که بزبان آورد هر چیزی را و او آفرید شما را اول بار و بسوی او باز می گردید و شما آن نبودید که - به پنهان داشتن - نگذارید که شهادت بر شما دهند گوشهای شما و نه چشمهای شما و نه پوست های بدن شما، ولیکن پنداشتید که خدا نمیداند بسیاری از آن عملها را که می کنید «۱۲» .

و جداگانه کیفیت امر حساب را در کتاب "حقیقه المعاد" بیان خواهم نمود [=شیخ صدوق ره](ان شاء الله تعالی).

۱- لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً - البقره ۲: ۱۴۳.

۲- فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً - النساء ۴: ۴۱.

۳- أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ - هود ۱۱: ۱۷.

۴- إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ - الغاشيه ۸۸: ۲۵، ۲۶.

۵- وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً - الأنبياء ۲۱: ۴۷.

۶- فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ - الأعراف ۷: ۶.

۷- اشاره به آیه ۱۳ سوره الإسراء: كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا.

۸- اشاره به آیه ۴۹ سوره الکهف: لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا.

۹- اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً - الإسراء ۱۷: ۱۴.

۱۱-۱۰- بلحاظ آیات ۲۴ سوره النور و ۶۵

ص: ۹۷

۱۲- وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ: لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا؟! قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَشِيرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ - فَصَّلَتْ ۴۱: ۲۱، ۲۲.

بهشت و جهنم و وجوب اعتقاد به جسمانی بودن آن دو (۳۵)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۹۳

باب (بیست و نهم) اعتقاد در بهشت و دوزخ [و وجوب اعتقاد به جسمانی بودن آن دو]:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب بهشت آن است که آن دار بقا و خانه سلامت است، نه مرگ در آن است و نه پیری و نه بیماری و نه مرض و نه آفت و نه زمین گیری و نه غم و نه هم و نه احتیاج و نه فقر.

و آن خانه توانگری و خوش گذرانی و خانه اقامت و کرامت است؛ و در بهشت نمی رسد باهلش تعبی، و نمی رسد به ایشان خستگی «۱»؛ و برای ایشان است در آن هر چه دلها به آن رغبت می کند و چشمها را خوش می آید و ایشان در آنجا همیشه باشندند اند «۲» .

و بهشت خانه ایست که اهلش در جوار خداوندند و اجباء او و دوستان او و اهل کرامت اویند؛ و بهشتیان اقسام دارند مرتبه بمرتبه: ... بعضی تنعم می نمایند باکل و شرب و میوها و تختها و حور العین و خدمت فرمائی ولدان مُخَلِّدین - یعنی غلام بچه ها [= پسرهای جاودانی] که هیچگاه از حالت نوجوانی و زیبایی خارج نشوند - [شارح] و نشستن بر پشتیها و دوشکهای دلپذیر و پوشیدن لباسهای سُندُس

[= دیبای نرم و نازک] و حریر.

و هر یک تنعم می نماید بهر قسمی که راغب می باشد و می خواهد، موافق آنچه همتش به آن تعلق گرفته؛ و به او عطا می شود همان چیزی که عبادت حق تعالی را برای آن چیز کرده.

و حضرت صادق علیه السلام فرموده که: ((مردم بر سه قسم عبادت خداوند می نمایند: صنفی بندگیش می کنند به امید ثوابش و این رسم بندگی مزدوران است (خدمت کاران حریص است خ ل)؛ و صنفی از ترس آتش او بندگیش می نماید و این طرز بندگی بنده ها است؛ و صنفی به سبب محض دوست داشتن او بندگیش می نمایند و این شیوه بندگی بزرگ منشان است و ایشانند ایمان و این است که حق تعالی می فرماید: وَ هُمْ مِنْ فِرْعَیْ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (سوره نمل / آیه ۸۹) یعنی: و ایشان از فزع و خوف آن روز ایمنند)).

و اعتقاد ما در باره آتش الهی [دوزخ/جهنم] این است که آن خانه خواری و دار انتقام است از اهل کفر و معصیت؛ و [اهل ایمان] در آنجا پیوسته مقیم نمیمانند الا- اهل کفر و شرک؛ و اما گناهکاران اهل توحید [که فقط از شیعیان دوازده امامی هستند - شارح] بیرون می آیند بشفاعتی که آنها را درمی یابد و رحمتی که بآنها می رسد.

و روایت شده که به هیچ کس از اهل توحید الهی از آتش نمی رسد در وقتی که داخل آتش می شوند و همان [= فقط] در وقت بیرون آمدن از آن مُتَأَلِّم [=دردمند] می شوند و آن اَلْمَهَا [= دردها] جزای آن عملها که مرتکب شده بوده اند می باشد، "و حق تعالی ستمکاره نیست البته برای بندگان" «۳» .

و اهل نار حَقًّا

ص: ۹۹

که مسکینان اند، "نه کارشان ساخته و نه حکم بر آنها می شود که بمیرند و نه تخفیف داده می شود بر آنها ذره ای از عذابشان" «۴»؛ و "بمذاقشان نمی رسد خنکی و نه شربتی مگر آب داغ جهنم و چرک و ریم جهنمیان؛ جزائی موافق عمل" «۵»؛ و "اگر طعام طلب کنند، زقوم بآنها می دهند و اگر استغاثه از عطش نمایند فریادرسی آنها به آبی می شود مثال مس گداخته" (مترجم گوید یا چیزی مثل مس گداخته و قلعی گداخته، یا دُرد روغن زیت، یا چرک و خون، و یا آب داغ، و یا آب سیاه؛ بحسب اختلاف در تفسیر لفظ "مُهَل"؛ و اللَّهُ أَعْلَمُ) که صورت ها را کباب می کند؛ عجب بد شربتی است و بد آرامگاه‌هیست «۶»؛ و از مکان دوری آواز به آنها می رسد «۷» و می گویند: ای پروردگار، ما بیرون آر ما را از آتش [تا عمل نیک انجام دهیم] «۸» و اگر دیگر معاودت بعمل های گذشته نمودیم ستمکاران بر خود باشیم «۹»؛ پس چندی مُضَائِقَةٌ [= خودداری] جواب از آن ها می شود، آنگاه گفته می شود که نفس گیر [= خفه و رانده] شوید چون سگ! و سخن با ما مگوئید! «۱۰» .

و "جهنمیان فریاد می زنند که: ای مالک جهنم، پروردگار تو کار ما را بسازد که بمیریم! مالک جوابشان گوید: که شما در اینجا باشند گانید" «۱۱» .

و مَرَوِّیَسْت که: حق تعالی امر می فرماید که مردانی چند را بآتش بَرَنَد و بمالک می فرماید که بآتش بگو که قدمهایشان را مسوزان که بمسجدها پیاده می رفتند و مسوزان دستهایشان را که بسوی من بدعا برداشته اند و مسوزان زبانهایشان را که تلاوت قرآن بسیار می نموده اند و مسوزان چهره هایشان

را که وضو را کامل میساخته اند، پس مالک می گوید که: ای اَشقیاء [=بدبختان]! حال شما چه بوده؟ جواب گویند که: ما برای غیر خدا کار می کرده ایم. پس خطاب بآنها می شود که: بگیریید ثواب خود را از همان [کس] که عمل برایش نموده اید.

و اعتقاد ما درباره جنت و نار [= بهشت و جهنم] آنست که هر دو الحال موجودند [به جسم؛ ولی ما مکان آن دو را نمیدانیم و این واجب است در اعتقاد ما - شارح] و آفریده شده اند [اکنون]؛ و آنکه جناب نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در معراج [= صعود جسمانی و روحانی خود به آسمانها] داخل بهشت [جسمانی هم] شده و جهنم [جسمانی] را رؤیت نموده.

و اعتقاد ما آنست که احدی از دنیا نمیروود تا جای خود را از بهشت یا جهنم ببیند و مؤمن از دنیا نمیروود تا آنکه دنیا را بلند می کنند برایش بنیکوترین صورتی که آن را مشاهده نموده و بلند می نمایند [و نشان می دهند] مکان آخرتش را و اختیار را به او وامی گذارند و او آخرت را اختیار می نماید، پس در آن هنگام قبض روحش می شود [چنانکه روایت شده که حضرت موسی بن عمران - علیه السلام - هنگامی که برای آزمایش اندازه قبر، در آن خوابید، چنین دید و با میل خود قبض روح شد ... - شارح].

و متعارف است که چون وقت جان دادن می شود مردم می گویند: "فلان کس جان خود را می بخشد" و معلوم است که آدمی چیزی را نمی بخشد مگر اینکه به طیب خاطرش باشد، نه این که به زور باشد یا به جبر یا اکراه.

و اما بهشت

ص: ۱۰۱

آدم علیه السّلام باغی [بوده] است از جنتهای دنیا که طلوع [می کرد] آفتاب در آن و غروب [می نمود] و جنت جاودانی نبوده است؛ زیرا که اگر بهشت جاودانی بود، آدم علیه السّلام هرگز از آن بیرون نمی رفت.

و اعتقاد ما آن است که بثواب، مُقیم ابدی می شوند اهل جنت در جنت، و بعقاب، مُخلّد [=جاویدان] می گردند اهل آتش [از غیر شیعه دوازده امامی - ش] در آتش [و اما گناهکاران شیعه دوازده امامی، پس فقط برای مدّت زمان محدودی در آتش می سوزند - که پناه می بریم بخدا از طولانی شدن آن زمان - شارح].

و احدی نیست که داخل بهشت شود تا اینکه اول جایش را از آتش به او بنمایند و بگویند این مکان تست که اگر نافرمانی کرده بودی البته در اینجا بودی، و احدی نیست که داخل آتش شود تا اول جایش را از بهشت به او نشان دهند و گویند که این مکان تو است که اگر فرمان خدا برده بودی هر آینه در آن بودی؛ آنگاه اینها منزلهای آنها را به میراث می برند و آنها منزلهای اینها را، این است قول الهی که: "بهشتیان میراث برانند که به میراث می برند فردوس را؛ ایشان در آنجا دائما مقیمند" (۱۲).

و مؤمنی که اقلّ مراتب منزلت را در بهشت دارد آن است که مالک ده مقابل ملک تمام دنیا است [*و در روایت است که اگر تمامی اهل بهشت در جایگاه او جمع شوند، دیوارهای آن از اطراف گسترده می شود؛ و حتی اگر همگی آنها را از نعمتهای خود پذیرایی کند، هرگز نعمتهای جایگاهش به پایان نرسد - شارح].

۱- اشاره

ص: ۱۰۲

به آیه ۳۵ سوره فاطر.

۲- اشاره به آیه ۷۱ سوره الزخرف.

۳- اشاره به آیه ۱۸۲ سوره آل عمران.

۴- فَاطِرَ ۳۵: ۳۶: لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا.

۵- التَّبَا ۷۸: ۲۴-۲۶: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا، إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا؛ جزاءً وفاقاً.

۶- الْكَهْفِ ۱۸: ۲۹: وَإِنْ اسْتَغَاثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَأَلْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا.

۷- فَصَّلَتْ ۴۱: ۴۴: يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ.

۸- فَاطِرَ ۳۵: ۳۷: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا.

۹ و ۱۰- الْمُؤْمِنُونَ ۲۳: ۱۰۷، ۱۰۸: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ؛ قَالَ اخْسَأُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ!

۱۱- الزَّخْرَفِ ۴۳: ۷۷: "وَنَادُوا: يَا مَلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ! قَالَ: إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ!"

۱۲- الْمُؤْمِنُونَ ۲۳: ۱۰، ۱۱: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

شیخ مفید (ره): تکمله ای بر بحث بهشت و جهنم و تأکید بر جسمانیت آن دو (۳۶)

* تصحیح الاعتقاد شیخ مفید ره، در حاشیه این بخش از اعتقادات شیخ صدوق ره:

[باب بهشت و جهنم]:

فرموده است شیخ مفید رَحِمَهُ اللَّهُ تعالی که: بهشت خانه نعیم است نمی رسد کسی را که داخل [به آن] شود تعب و مشقتی و قرار داده است خداوند آنرا خانه از برای آن [کس] که بشناسد او را و بندگی کند او را و نعمت آن همیشه است که بریدنی [=پایانی] از برای او نمی باشد و ساکن شوندگان در آن چند قسم می باشند:

گروهی از ایشان کسی است که اخلاص ورزیده است از برای خداوند تعالی، پس این آنی است (آن کسی است) که داخل می شود آن را بر امانی از عذاب خداوند.

و گروهی از ایشان کسی است که مخلوط نموده است عمل صالح خود را با

اعمال سَيِّئَةٌ [= بد؛ و چنین] بوده است [حالت او که] امروز و فردا می نموده است توبه را [و پیش از آنکه موفق به توبه شود، مرگ او را دریافته است]؛ پس در ربوده است او را ترسی از عِقَاب [=عذاب الهی] در عاجِل [= دنیا] و آجَل [= آخرت]؛ یا در عاجل نه آجل [به سبب آنکه اگرچه در توبه کردن تسامح و کوتاهی روا داشته، ولی پیوسته از عقوبت گناه خود هراسان بوده است و از آن دسته افرادی نبوده که طغیان و سرکشی عادتشان شده و بدان مغرورند، و یا از گناه خود دلشادند، همانند اکثر مردم زمان ما، که می بینیم عادت ایشان را اینچنین! پس خوار سازد خداوند تعالی چنین مردمی را! - شارح]؛ بعد از آن ساکن گردیده است [چنین شخص هراسان از گناهان خود] بهشت را، بعد از عفو [در غیر حقّ الناس] یا عِقَاب [و کیفر محدود بزمان معین - هر چند این زمان بسی طولانی باشد - شارح].

و بعضی از ایشان کسی است که تَفَضُّل [= فضل و لطف] شده است بر او بدون عملی که پیشی گرفته باشد از او در دنیا؛ و [از] ایشانند "وَلِدَانٌ مُّخَلَّدُونَ" [= پسران زیبا چهره و همیشه نوجوان (سوره الإنسان / آیه ۱۹) - شارح]، آنچنان که قرار داده است خداوند تعالی تصرف و شغل ایشان را بر آوردن حاجتهای اهل بهشت به جهت جزاء [= پاداش] عمل کنندگان، و نیست تصرف ایشان شاقّ و ناگوار بر ایشان، زیرا که ایشان مجبول [= مخلوق بر این طبیعت و جِبَلَّتْ] اند به طریق خوشحالی در تصرف [= کارپردازی] در حاجتهای مؤمنان.

و ثواب اهل

ص: ۱۰۴

بهشت مشغول گردیدن است به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و نظر نمودن‌ها و نکاح کردن‌ها و آنچه درک می‌کند آن را حسّهای ایشان از آنچه مجبولند بر میل بسوی آن و درک می‌کنند مراد خود را به ظفر یافتن بر آن.

و نیست بشری در بهشت که لَمَدَتْ بَرَدَ به تسبیح و تقدیس، بدون اکل و شُرب؛ بلکه این قول شاذی [= کمیاب و کناره گرفته ای] است از دین اسلام و آن مأخوذ است از مذهب نصاری [= مسیحیان] آنچنان که گمان می‌نمایند که مُطیعین در دار دنیا می‌گردند در بهشت ملائکه!! که نمی‌خورند و نمی‌آشامند و نکاح نمی‌کنند!! و بتحقیق که خداوند تکذیب نموده است این قول را در کتاب خود، به آنچه ترغیب فرموده است در کتاب خود، عمل کنندگان را از خوردن و آشامیدن و نکاح کردن [در بهشت] ...

شیخ مفید (ره): اثبات کفر هر کس که غیر از شیعه دوازده امامی است (۳۷)

* [فصلی در مورد حدّ و مرز کفر]:

شیخ مفید (علیه الرّحمه) فرموده است که:

جائز نمی‌باشد که بشناسد خداوند را کسی که کافر باشد به او، و نشناسد او را کسی که مؤمن باشد به او؛ و هر کافری به اصول ما [شیعیان دوازده امامی - ش] پس آن جاهل است به خداوند [و به دین مقبول نزد خدا - ش]، و هر آنکس که مخالفت کند اصول ایمان [مقبول نزد خدا] را، [هرچند باشد] از نماز گزارندگان بسوی قبله اسلام [یعنی اهل سنت و دیگر فرقه‌های ظاهراً اسلامی] پس او نزد ما جاهل [و کافر] است به خداوند و اگر چه ظاهر کند گفتار به توحید او (یعنی اگر چه بزبان اقرار کند بر توحید و خود را موحد [و مسلمان]

ص: ۱۰۵

داند) [یعنی: او مسلمان است ظاهراً؛ و نزد ما شیعیان، خون و جان و مال او محفوظ و محترم است در این دنیا؛ ولی نزد خداوند، او کافر است باطناً و در قیامت، مُخَلَّد و جاویدان در جهنم خواهد بود، اگر بدون توبه بمیرد بر آن مذهب باطل دنیوی خود - شارح]. چنانکه کافر بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [مثل یهودی و مسیحی و زرتشتی و بودائی و غیر ایشان ... - شارح] جاهل [و کافر] به خداوند تعالی است و اگر چه بوده باشد در ایشان کسی که اعتراف کند به توحید خداوند و ظاهر کند چیزی را که به وهم مستضعفین [= انسانهای ساده لوح و ظاهرین و کم عقل و بی بصیرت] بیندازند که آن [دین آنها هم نوعی] معرفت به خداوند تعالی است!! ... *

[* مخفی نیست بر تدبّر کنندگان در آیات قرآن کریم، کافر شمرده شدن غیر مسلمان، چه ظاهراً و چه باطناً، در دنیا و آخرت؛ پس اگر در معنای این دو آیه کریمه نیک بیاندیشیم:

- البقره / ۶۲: ((إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ))

= براستی، آنانکه به اسلام ایمان آوردند و آنانکه یهودی یا مسیحی یا از صابئین (= پیروان برخی پیامبران، که عقائد شرک آمیز به دین خود افزوده اند) هستند، هر کس از ایشان، ایمان صحیح به خداوند (یعنی دین اسلام) بیاورد و عمل صالح و نیک انجام دهد (با گرویدن به دین صالح و نیک

اسلام)، اجر و پاداش ایشان نزد خداست و در قیامت نیز خوف و ترسی بر آنها نیست و اندوهگین نخواهند گشت.

- المائده / ۶۹: ((إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ))

- به همان معنای آیه فوق (بدون وعده پاداش)؛

[پس از اندیشیدن در این دو آیه] در می یابیم که منظور از "ایمان" و "عمل صالح"، "قبول جمیع آن چیزیکه خداوند نازل فرموده است" می باشد [= جمیع ما أنزل الله]؛ همانگونه که خود خداوند در آیات دیگری می فرماید:

- البقره / ۸۵: ((أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟)) = پس آیا شما به بعض کتاب خدا ایمان می آورید و به بعض دیگر آن کفر می ورزید؟!؛

- النساء / ۱۵۰: ((إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا)) = برآستی، آنانکه کفر میورزند بخدا و رسولش، و می خواهند که جدائی بیفکنند بین خدا و رسولان او، و می گویند که به بعضی از ایشان ایمان داریم و به بعضی دیگر (مثل پیامبر اسلام - ص) ایمان نداریم، و اراده می کنند که راهی در این میانه برای خود اختیار کنند! پس ایشان حَقًّا کافر هستند و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده ایم.

- المائده / ۴۹: ((وَإِذَا حُذِرْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكُمْ وَأَنْتُمْ صَالِحُونَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَهْلِيكُمْ حَتَّى تَضَعُوا حِمْلَكُمْ مِمَّا كَفَرْتُمْ مِنْ قَبْلُ وَتُحِبُّوا آلَ بَيْتِكُمْ مِمَّا كَفَرْتُمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّ إِلَهَكُمْ أَلِيمٌ عَلِيمٌ)) = و بر حذر باش از ایشان که

ص: ۱۰۷

مبادا تو را از بعض آنچه که خدا بر تو نازل کرده، با فریب، منحرف سازند!

- الروم/ ۳۱ و ۳۲: ((وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا؛ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ)) = و نباشید از مشرکان؛ از آنانکه دین خود را دچار تفرقه ساختند و فرقه فرقه شدند؛ و هر حزب و گروهی از ایشان بدانچه نزد خودش است دلخوش و مغرور هستند!

پس در اینصورت، یهود و نصاری [= مسیحیان] و مجوس [= زرتشتیان] و صابئون [قوم حضرت نوح ع- یا حضرت یحیی ع-] و غیر ایشان، همگی در این زمان که اسلام ظاهر شده، نزد ما کافر هستند؛ زیرا به پیامبری حضرت محمد مصطفی (ص) یا به خاتمیت [= آخرین پیامبر بودن] او "ایمان نیاورده اند"، با آنکه این اعتقاد، بخشی از "آنچه که از جانب خود خداوند نازل گشته است" می باشد؛ لذا هیچیک از ایشان مشمول پاداش مذکور در آن دو آیه کریمه (البقره/ ۶۲ و المائده/ ۶۹) نخواهند بود، زیرا "ایمان نیاورده اند" به "جمع ما أنزل الله" و از این "عمل صالح و نیک" - که پذیرش حق است - روگردان شده اند.

پس چگونه گمان کرده اند "بعض بی دینان" این زمان [مثل هواداران پلورالیسم = تکثر گرایی = همه اندیشی] که صاحبان ادیان و عقائد گوناگون، همگی بر طریق رستگاری و نجات هستند؟! حال آنکه خداوند تعالی آیاتی بسیار در مَدَمَّت [= بدگویی] و تکفیر ایشان نازل فرموده و تصریح می فرماید که دین نزد خداوند فقط "اسلام" است و نه غیر آن [از ادیان حَقَّة منسوخه - که زمان آنها گذشته - و یا باطله

— مثل شیخیه و باییت و بهائیت و ...]:

— آل عمران / ۱۹: ((إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ "الْإِسْلَامُ" وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ)) = براستیکه دین نزد خدا فقط "اسلام" است و اختلاف نکرده اند اهل کتاب مگر بعد از آنکه آمده است ایشانرا علم به حقیقت، از روی ستمگری و حسد؛ و هر کس که کفر بورزد به آیات خدا پس براستیکه خداوند سریع الحساب است.

— آل عمران / ۸۵: ((وَ مَنْ يَبْتَغِ "غَيْرَ الْإِسْلَامِ" دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)) = و هر کس غیر از "اسلام" دینی دیگر بطلبد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

— المائده / ۳: ((الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ "الْإِسْلَامَ" دِينًا)) = امروز کامل نمودم دین شما را و تمام ساختم بر شما نعمت خودم را و پسندیدم "اسلام" را بعنوان دین برای شما.

— الصَّفَّ / ۷: ((وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى "الْإِسْلَامِ" وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)) = و چه کسی ظالم تر است از آنکه افتراء بندد بر خدا به دروغ [و تحریف در کتب آسمانی یا تفسیر آنها]؟ درحالیکه دعوتش کرده اند به اینکه دین "اسلام" را بپذیرد. و خداوند هرگز هدایت نخواهد کرد ظالمان را.

— البقره / ۱۴۵: ((وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنْ

اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ)) = و اگر (ای رسول) هر آیت و نشانه ای بیاوری برای اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان)، ایشان هرگز از قبله دین تو تبعیت و پیروی نخواهند کرد؛ و تو نیز هیچگاه تابع قبله دین ایشان نخواهی بود؛ و ایشان نیز هیچگاه بعضی تابع قبله دین بعض دیگر نخواهند شد؛ پس در اینصورت (که لجاجت و سرسختی آنها را می بینی) اگر بخواهی که از هواهای ایشان تبعیت و پیروی کنی (و دل ایشان را بدست آوری) پس از آنکه علم به حقیقت برای تو حاصل شده، در اینحال از ظالمین خواهی بود (در حق خودت و در حق دین حقیقی خداوند تعالی).

المائدة ۵۱: ((يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ، بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ؛ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ؛ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)) = ای کسانی که ایمان به اسلام آورده اید، هرگز دوست نگیرید برای خودتان یهودیان و مسیحیان (و امثال ایشان از ادیان دیگر) را، که آنها (علیه شما مؤمنان) برخی یاور و یار برخی دیگرند؛ و هر کس از شما ایشانرا دوست خود بگیرد، خودش هم از زمره آنهاست! (در گناه و عذاب آخرت)؛ و براستیکه خداوند هرگز هدایت نمی کند ستمگران (به خود یا به دین الهی حق) را ... - الشارح].

[دلیل بر کفر باطنی همگی فرقه ها غیر از "فرقه ناجیه" شیعه دوازده امامی (اثنا عشریه)، با وجود بحساب آمدن ایشان از مسلمانان بر حسب ظاهر]:

و فرموده است خداوند تعالی که: فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا

يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ... **=[پس نه! قسم به پروردگارت که ایشان ایمان حقیقی نیاورده اند تا آن هنگام که تو را حکم قرار دهند در آنچه که بین ایشان سبب اختلاف و نزاع شده باشد؛ سپس در نفس خود نیابند حَرَجی]=[نارضایتی و دلتنگی] از آنچه که تو(پیامبر-ص) حکم می کنی و کاملاً تسلیم امر تو باشند] (نساء/ آیه ۶۵)** ...

** در این آیه کریمه تعریضی [=طعنه ای] است بر عامه [=اهل سنت] و فرقه های دیگر اسلامی که غیر از شیعه اثنی عشریه [=دوازده امامی] هستند، چه ایشان همگی با ما منازعه و "تشافر" [=مشاجره] دارند در امر اعتقاد به امامت دوازده امام (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) که جملگی منصوب اند از جانب خداوند تعالی به وصایت و جانشینی پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) به نص صریح احادیث و وصایای منقوله از خود آن بزرگوار؛ ولی، اینها "حکم قرار نمیدهند پیامبر(ص) را در اختلافات و مشاجرات خود با ما"، به اینکه وصایا و نصوص خود آن حضرت را در مورد دوازده امام(ع) بپذیرند؛ پس هر کس حتی اگر ایمان به یک نفر از دوازده امام(ع) نداشته باشد، و یا اینکه در چیزی از عقائد و اعمال خود پیرو ایشان نباشد، نزد خدا کافر است باطناً؛ هرچند در این دنیا در زمره جماعت مسلمین محسوب می شود ظاهراً؛ و دلیل بر کفر او (باطناً) همین آیه کریمه است، که ایشان "از فرمایش و حکم رسول خدا(ص) ناراضی و دلتنگ هستند و تسلیم امر پیامبر خود نیستند"؛ پس چگونه تواند بود که ایشان مسلمان و مؤمن به

دین خدا باشند؟! * - شارح].

[* در تأیید فرمایش شارح - مرحوم آقا سید ابراهیم نجفی رَحِمَهُ اللهُ - این حدیث را نیز از منابع اهل سنت می توان بعنوان یک نمونه آورد:

[کنز العُمَال / متقی هندی / ج ۶ / ص ۴۴]: رسول خدا (ص) خطاب به «عوف بن مالک»، فرمود: ای عوف! چگونه خواهی بود و چه عکس العملی نشان خواهی داد، اگر ائمتّم به هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند؟ یک فرقه از آنها بر حق و اهل بهشت اند (فرقه ناجیه) و مابقی - هفتاد و دو فرقه دیگر - بر باطل و اهل دوزخ اند؟! (تا آنجا که فرمود:) پس از این، فتنه ای ظاهر می شود که همه جا را تار می سازد. پس از آن، آتش فتنه ها یکی بعد از دیگری زبانه می کشد تا مردی از خاندانم به نام «مهدی» (عج) ظهور می کند. پس اگر او را درک کردی، از وی پیروی کن تا در نتیجه از هدایت یافتگان و مهتدیان باشی.

«طبرانی» نیز این حدیث را از «عوف بن مالک» روایت کرده است - به نقل از: فضائل پنج تن (علیهم الصّلاه والسلام) در صحاح ششگانه اهل سنت، ج ۴، ص ۳۴۲.

* نیز: قال رسولُ الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ((سَيَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي ثَلَاثًا وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً ۚ فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ هِيَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ = بزودی ائمت من هفتاد و سه فرقه می شوند؛ یک فرقه از ایشان اهل نجات است و باقی هلاک شوند اند)) (بحار الأنوار / علامه مجلسی / ج ۳۰ - ص ۳۳۷ و ج ۳۶ - ص ۳۳۶).

(از مدارک اهل سنت که این حدیث نبوی (ص) را نقل نموده اند:

- سُنَنُ أَبِي دَاوُدَ / ك ۳۴ السنه /

ص: ۱۱۲

- شیخ خطابی - از علماء عامه - در تعلیق بر این حدیث (سَيَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ مَلَّةً) نوشته است: در این حدیث دلالت است بر اینکه این فرقه ها هیچکدام خارج از دین نیستند [ظاهراً و در دنیا]، زیرا همگی آنها را پیامبر (ص) با تعبیر "أُمَّت من" یاد فرموده است [البته بر حَسَب ظاهرشان و فقط در دنیا] ... الخ.

- از دیگر منابع اهل سنت که این حدیث شریف را نقل کرده اند:

- التِّرْمِذِيُّ فِي "الْجَامِعِ الصَّحِيحِ" / ك ۴۱ الإیمان / الباب ۱۸ / حدیث ۲۶۴۰ و ۲۶۴۱؛

- ابن ماجه فِي "السُّنَنِ" / ك الفتن ۳۶ / الباب ۱۷ / حدیث ۳۹۹۱ و ۳۹۹۲؛

- احمدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي "المُسْنَدِ" / ج ۲ / ۳۳۲ و ج ۳ / ۱۴۵؛

- الدَّارِمِيُّ فِي "السُّنَنِ" / ك السَّيْرِ / الباب ۷۵؛

- الْمُتَّقِيُّ الهِنْدِيُّ فِي "كَنْزِ الْعُمَالِ" / ج ۱ / حدیث ۱۰۵۲-۱۰۶۱، و ج ۱۱ / حدیث ۳۰۸۳۴-۳۰۸۳۸ و ۳۱۵۸۳؛

- الحَاكِمُ فِي "مُسْتَدْرَكِ الصَّحِيحَيْنِ" / ج ۱ / ص ۴۳۰ و ...].

کیفیت وحی / شیخ مفید (ره): وحی فقط برای پیامبر است (۳۸)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه - ص: ۱۰۱

باب (سی ام) اعتقاد در کیفیت نزول وحی و کتب [آسمانی] در امر و نهی:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آن است که ... وضع غشی که پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - را می گرفت [به] آن حدی که سنگین می شد و عرق می نمود، این حالت خاصّ وقتی بود که حق تعالی خود با آن جناب تکلم می فرمود.

و اما جبرئیل چنان بود که بدون اذن خواستن وارد آن جناب نمیشد از روی

احترام آن جناب و در حضور حضرتش بنده وار می نشست [با اینهمه، چون ممکن بود رسول اکرم - ص - از عظمت جبرئیل وحشت نماید، جبرئیل در صورت پسر جوانی زیبا روی، به نام "دَحِيَّةُ كَلْبِي" نزد آن حضرت حاضر می شد - اُمَالِيَّ صَدُوق ره - مجلس ۵۵ - حدیث ۳ - شارح].

تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، ص ۱۰۱-۱۰۵:

شیخ مفید علیه الرَّحْمَه [گوید:]... وحی کلام آهسته است در اصل و بعد از آن اطلاق شده بر هر چیزی که قصد شده است به آن فهمانیدن مخاطب، بطریق پوشیدن آن از غیر مخاطب و مخصوص داشتن او را به آن فهمانیدن دون غیرش. و هر گاه نسبت داده شود [لفظ] "وحی" بخداوند تعالی، بوده باشد در آنچه مخصوص می گرداند به آن رسولان را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ - بخصوصه نه غیر ایشان [را]، بحَسَب عرف اسلام و شریعت پیغمبر ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - یعنی "حقیقت شرعیته" در این معنی است ...

و فرموده خداوند تعالی که: وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ (سوره أنعام / آیه ۱۲۱)؛ یعنی شیاطین وسوسه می نمایند بسوی دوستان خود بسبب آنچه القاء می کنند ایشان را ...

و گاهی می نماید خداوند در خواب، خلق بسیاری را، چیزی را که درست می آید تأویل [= تعبیر] آن و ثابت می گردد حق [بودن] آن؛ لیکن اطلاق نمی شود بر آن خواب اسم وحی، بعد از استقرار عرف شریعت؛ و گفته نمی شود ... از برای کسی [که خدا او را] مجبول [= دارای طبیعت و جبلت] می نماید بر دانائی چیزی، آنکه: "وحی شده است بسوی او".

و نزد ما امامیه

ص: ۱۱۴

ثابت است که خداوند تعالی [الهام می کند] حجتها [یعنی امامان معصوم ع] را بعد از پیغمبرش - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - [به چیزی] که القاء می کند بسوی ایشان در دانستن علم مُسْتَقْبَل [=آینده]، لیکن اطلاق نمی شود بر آن [اسم] "وحی"، به جهت آنچه پیش ذکر نموده ام از اجماع مسلمین بر آنکه وحی نمی باشد از برای هیچ کس بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ...

و اما وحی از جانب خداوند تعالی بسوی پیغمبرش صلی الله علیه و آله پس بوده یک بار بشنوانیدن او کلام را بدون واسطه؛ و یک بار دیگر بشنوانیدن او سخن را بر زبان ملائکه علیهم السلام [و یا بنحوی دیگر، به إلقاء آن در قلب پیامبر ص مثل الهام - شارح] ...

اعتقاد در نزول [آنی و یکجای] قرآن در شب قدر (۳۹)

باب (سی و یکم) اعتقاد در قرآن و اینکه نزول [آنی و فوری] آن در شب قدر بوده:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب آنست که قرآن نازل شده در ماه رَمَضان در شب قدر یکجا بسوی بَيْتِ الْمَعْمُور [خانه ای در آسمان، مُحَاضِرِی و مقابل خانه کعبه، که ملائکه آنرا طواف می کنند - شارح]؛ بعد از آن، نازل شده از بیت المعمر در مدت بیست [و سه] سال [تدریجاً] و اینکه حق تعالی عطا فرموده پیغمبرش محمد را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - تمامی علم [را] یک جا، بعد از آن به آن جناب فرموده: [وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا] = تعجیل مکن بقرآن پیش از آنکه وحی آن بسوی تو وارد شود

ص: ۱۱۵

و فرموده: [لا- تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتُجْعَلَ بِهِ؛ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ؛ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ =] حرکت مده به قرآن زبانت را برای آنکه تعجیل کرده باشی به آن؛ بدرستی که بر ما است جمع نمودن آن و خواندن آن؛ پس چون خواندیم ما، تو تابع خواندنش شو، بعد از آن بر ما است بیانش [القیامه/۱۶-۱۹].

اعتقاد در قرآن کریم و اینکه حادث است و نه قدیم (۴۰)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۱۰۶

باب (سی و دوم) اعتقاد در قرآن

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در شأن قرآن چنان است که آن کلام خدا و وحی او و فرو فرستاده او و سخن او و کتاب او است.

و اینکه باطل وارد قرآن نمی شود نه از پیش و نه از پس [لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ - فَصَلَّتْ/۴۲].

و اینکه آن داستانهای حق است [إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ - آل عمران/۶۲].

و سخن قطع است و شوخی و افسانه نیست [وَإِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ، وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ - الطارق/۱۳ و ۱۴].

و حق تعالی احداث نماینده [آفریننده] و نازل کننده و پروردگار حفظ کننده قرآنست [و متکلم به آن می باشد؛ پس قرآن نمیتواند به هیچ وجه "قدیم" (= بدون مبدأ زمانی پیدایش) باشد، زیرا کلام خداست، و هر کلامی "حادث" (= دارای مبدأ زمانی و بوجود آمده) از متکلم است ... - شارح].

مقدار قرآن و عدم تحریف آن و حکم متشابهات آن (۴۱)

باب (۲۳): اعتقاد در کمیت [اندازه] قرآن:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما این است که قرآنی را که خدا نازل ساخته بر [حضرت] محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

سَلَّمَ - همینست که در میان دو جلد است و این همینست که در دست مردم است و زیاده بر این نیست و عدد سورهایش نزد مردم، یک صد و چهارده سوره است، و نزد ما "الضُّحَى" و "أَلَمْ نَشْرَحْ" یک سوره است و "لَيْلًا" [قریش] و "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ" [=الفیل] یک سوره؛ و هر کس به ما اسناد دهد که ما می گوئیم قرآن زیاده از این است آن کس دروغگو است.

و هر چه روایت شده از ثواب خواندن هر سوره از قرآن و ثواب ختم کل قرآن و جائز بودن قرائت دو سوره در یک رکعت نماز نافله [=مستحبی] و منع از جمع دو سوره در یک رکعت فریضه [=واجب] شاهد قول ما است به اینکه همه قرآن همین قدر است که در دست مردم است [*و قرآن کریم متواتر و مصون از تحریف است، زیرا انگیزه بر نقل آن فراوان است - شارح] ...

بلکه می گوئیم: بتحقیق که نازل شده از آن قبیل "وحیی" که "قرآن" نیست آن مقدار که اگر به قرآن ضمّ شود مَبْلَغش [=اندازه اش] هفده هزار آیه می شود؛ مثل قول جَبْرِئِلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که: پروردگارت بتو می فرماید: «یا مُحَمَّد، مدارا کن با خلق مثل آنکه من مدارا می کنم» .

و مثل قول او که: «بپرهیز از عداوت [و ستیزه جویی با] مردم» .

و مثل قول او که: «زیست کن چندان که خواهی، که آخر می میری؛ و دوست دار هر چه را خواهی، که آخر از آن جدا می شوی؛ و عمل نما هر چه خواهی،

که آخر، عمل خود را ملاقات می نمائی؛ شرف مؤمن نماز شب است و عزت مؤمن بازداشتن اذیت است از مردم» .

و مثل آنکه جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که: «پیوسته مرا جبرئیل علیه السلام سفارش به مسواک می نمود حتی آنکه خوف نمودم که دندان ریز شوم، و پیوسته سفارش همسایه ام می کرد حتی آنکه گمان نمودم که ارث میبرد، و پیوسته سفارش زنان را کرد تا آنکه گمان نمودم که طلاقش نمی باید داد، و پیوسته سفارش بنده [= خدمتکار] بمن می کرد حتی آنکه گمان نمودم که در این زودی مدتی را برای آزاد کردنش مُعین خواهد کرد» ...

و مثل آنکه فرموده: «بدرستی که ما گروه انبیاء مأموریم که با مردم تکلم ننمائیم مگر باندازه عقلهاشان» .

و فرموده: «بتحقیق که جبرئیل علیه السلام به نزد ما آمد از جانب پروردگرم به امری که چشمم به آن خنک و روشن شد و سینه ام به آن فرح یافت؛ می گوید که: علی امیر مؤمنان است و سردار [شیعیان] پیشانی و دست و پا سفیدان [اشاره به اعضاء وضوء]» .

و آنکه فرموده که: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «یا محمد ص، بدرستی که خداوند تزویج فرموده فاطمه را به علی (علیهما السلام) از فوق عرش و گواه بر آن گرفته [بهترین] فرشتگانش را، پس تزویجش نما به او و گواه بر آن بگیر بهترین اُمت را» .

و مثل این کلامها بسیار است و همگی "وحی" است، لکن "قرآن" نیست [یعنی مستقیماً کلام خدا و جزء کتاب آسمانی اسلام نیست؛ هرچند از "احادیث قدسیه" است - شارح]، و اگر قرآن

بود هر آینه قرین و وصل شده بود به آن [در یک کتاب] نه جدا. چنانچه جناب امیر علیه السلام جمع فرمود قرآن را [با تأویل درست و تفسیر حقائق محکمت و دقائق متشابهات آن، از جانب خود خداوند بر پیامبر - ص] و چون نزد قوم آورد و فرمود: «این کتاب پروردگار شما است بهمان نهجی [= روشی] که نازل شده بر پیغمبر شما؛ نه یک حرف در آن زیاد شده و نه یک حرف کم»، گفتند مصرفی برای ما ندارد و نزد ما موجود است مثل همین که نزد تو است! پس آن جناب مراجعت فرموده می فرمود: «فَتَيَّذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ [آل عمران/ ۱۸۷]، یعنی انداختند به پشت سرهاشان و خریدند به آن [= در إزاء آن] عَوَضَ كَمِي رَا، پس بد خریدی بود آن عوض» ...

و هر چه در قرآن از مقوله [= از أمثال] این مضمون است که فرموده: یا محمد ص، هر آینه اگر شرک آوری البته عملت باطل می شود و هر آینه از زیان کاران خواهی بود [لئن أشركت ليحبطن عملك و لتكونن من الخاسرين - الزمر/ ۶۵]، و فرموده: برای اینکه پیامرزد خداوند گناهان سابق و لاحق تو را [ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر - الفتح / ۲]، و فرموده: اگر تو را ثبات نداده بودیم هر آینه البته نزدیک شده بودی که میل نمائی بجانب آنها میل قلبی؛ در آنوقت، هر آینه می چشاندیم ترا دو چندان عذاب زندگی و دو چندان عذاب مردگی؛ بعد از آن تو نمی یافتی معینی [= یآوری] برای خود بر ما [و لو

لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَزْكُنُّ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا؛ إِذَا لَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ - الإسراء/ ۷۴ و ۷۵؛ و امثال این آیه ها ... اعتقاد ما این است که این خطابها که ظاهراً با جناب نبوی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - شده، غرض، دیگرانند و از باب: "إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَه" [*مصراع آخر شعر سهل بن مالک فزاری، خطاب به زنی که خاطر خواهش شد ولی نمی خواست این را افشاء کند؛ ... که مثلی شایع شد - شارح] می باشد، یعنی: "منظورم تو بودی! و بشنو ای زن همسایه!".

مترجم گوید: و این عبارت مثلی است مشهور میان عرب. در این مقام، مُصَيِّفٌ [شیخ صدوق ره] گوید: و هر چه در احکام قرآنی لفظ «أَوْ» است که در فارسی به معنی «یا» می باشد، مُكَلِّفٌ در آن حکم مُخَيَّرٌ است ...

و هیچ آیه نیست که اول آن "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" باشد مگر آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام سردار مخاطبان آن آیه و امیر و شریف و اول ایشان است [چون ایمان کامل به اسلام آن هنگام حاصل می شود که به تمام فرموده های پیامبر - ص - عمل شود، و تنها شیعه دوازده امامی است که این کار را کرده است - شارح].

و هیچ آیه نیست که بجانب بهشت بَرَد مگر آنکه آن در شأن پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و ائمه علیهم السلام است و شیعیان و تابعان ایشان [*زیرا بهشت برای مطیعان اوامر پیامبر (ص) است؛ و مطیعان، ایشان اند - شارح].

و هیچ آیه نیست که بآتش بَرَد مگر آنکه آن

درباره دشمنان و مخالفان ایشان است [* زیرا جهنم برای عصیان کنندگان از اوامر پیامبر (ص) است؛ و عصیان کنندگان، ایشان اند - ش] .

و اگر آیه های قرآنی در ذکر اولین [= سابقین] باشد، پس هر چه خوبی در آنهاست [حکمش] جاری است در اهل خیر از دین اسلام؛ و هر چه بدی باشد [در قصص و روایات پیشینان در قرآن، باز هم حکمش] جاری است در اهل شر از ملت اسلام [به اجماع مفسرین اسلام - ش] .

و نیست در همه خوبان و پیغمبران، بهتر از پیغمبر ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و نه در همه اوصیاء، افضل از اوصیاء آن جناب [* و ایشان همان دوازده امام شیعیان هستند - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - زیرا حُجَّت های کاملترین و آخرین دین الهی هستند؛ پس واجب است که خودشان نیز کاملتر و افضل از اوصیاء پیامبران پیشین باشند؛ بلکه واجبست که حضرت فاطمه زهرا - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا - نیز از تمامی پیامبران گذشته و اوصیاء ایشان - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - غیر از پیامبر خاتم (ص) و دوازده امام بعد از او (ع)، افضل و اکمل باشد، چه از اخبار مُتَوَاتِرَه نزد فریقین (شیعه و سُنی) اینگونه استفاده می شود که حضرت زهرا (ع) نیز حُجَّت خدا و معصوم است، در مرتبه ای بعد از پیامبر اکرم و امامان - ص - هر چند خود وی، از امامان یا اوصیاء نیست - شارح]؛ و نه در همه امتها افضل از این امّت، که در حقیقت شیعیان اهل بیت آن جنابند - نه دیگران - نیست [زیرا ایشان تابعان کاملترین ادیان و مذاهب هستند - شارح]؛ و نیست

در جمیع اشارار، بدتر از دشمنان و مخالفان ایشان [به همان دلیل - ش].

برتری پیامبران و امامان بر فرشتگان و تعیینشان از سوی خدا (۴۲)

اعتقادات صدوق ره، ترجمه، ص ۱۱۲-۱۱۳:

باب (۳۴) اعتقاد در شأن انبیاء و رسل و حجج و [برتری ایشان بر] ملائکه [و تعیین ایشان فقط از جانب خداوند تعالی]:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در شأن پیغمبران و رسولان و حجتهای خدا علیهم السلام آن است که ایشان افضل از ملائکه اند، و اینکه چون حق تعالی به ملائکه فرمود: ((بدرستی که من قرار خواهم داد خلیفه ای در زمین، ملائکه عرض نمودند: آیا قرار می دهی در زمین کسی را که فساد می کند در آن و خونها می ریزد؟ و ما تسبیح بحمد تو می نمائیم و تقدیس برای تو می کنیم)) [إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً] قالوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ - البقره ۲: ۳۰؛ خلاصه کلام ملائکه تمنای منزلت آدم علیه السلام در زمین بود و معلوم است که تمنا ننموده اند مگر منزلتی را که فوق منزلت آنها است.

و دیگر آنکه علم موجب مزیت است، حق تعالی در قرآن فرموده که: ((تعلیم کرد خداوند آدم علیه السلام را مجموع اسمها؛ بعد از آن وانمود آنها را بر ملائکه، پس گفت: خبر دهید مرا ای ملائکه به اسمهای این جماعت اگر شما راستگویان بوده اید، ملائکه گفتند: تسبیح تو را است ای خداوند؛ نیست ما را علمی مگر آنچه تو ما را تعلیم فرموده باشی بدرستی که تو دانای حکیمی. فرمود خداوند که: ای آدم خبر ده ملائکه را به نامهای این اشخاص؛ پس چون آدم علیه السلام خبر

ص: ۱۲۲

دادشان به نامهای آنها، حق تعالی به ملائکه فرمود که: آیا نگفتم بشما که من به تحقیق می دانم غیب آسمانها و زمین را و می دانم آن را که بروز می دهید و آن را که پنهان می نمائید)) [وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ - البقره ۲: ۳۱-۳۳].

و اینها همه موجب ترجیح آدم می شود بر ملائکه، ... بدلیل آن که حق تعالی فرموده: ((أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ؛ یعنی: خبر ده ای آدم ملائکه را به نامهای آن اشخاص)).

و از جمله دلیلهائی که اثبات تفصیل آدم علیه السّلام بر ملائکه می نماید امر کردن حق تعالی است ایشان را به سجود برای آدم علیه السّلام [چنانکه در این آیه کریمه است: فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ = پس ملائکه همگی سجده نمودند - الحجر ۱۵: ۳۰]؛ و معلوم است که امر نفرموده به سجود مگر برای کسی که افضل از آنها باشد و سجود مذکور ملائکه بندگی بود برای حق تعالی و احترام بود برای آدم علیه السّلام جهت آنچه در صُلب او سپرده شده بود از پیغمبر ما و ائمه صلواتُ اللّهِ علیهم اجمعین [چنانکه در اخبار آمده است - شارح*].

و جناب نبوی - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - فرموده: "من افضلم از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از کلّ ملائکه مُقَرَّبِينَ و من

بهترین خلقم و آقای اولاد آدمم."

و اما آنکه حق تعالی فرموده که: ((هرگز سرپیچی نمی کند مسیح از اینکه بنده باشد مر خداوند را؛ و نه ملائکه مُقَرَّبِينَ)) [لَنْ يَشِيْتَنِكْفَ الْمَسِيْحُ اَنْ يَكُوْنَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَ لَا الْمَلٰٓئِكَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ - النساء ۴: ۱۷۲]، هم، موجب تفصیل ملائکه بر حضرت عیسی علیه السلام نمی شود؛ و این سخن را که حق تعالی فرموده از آن راه است که بعضی مردمان بودند که معتقد خداوندی عیسی بودند و عبادت او می نمودند و آنها صِنْفِی از نَصَارِی [= مسیحیان] بودند و بعضی دیگر ملائکه را می پرستیدند و آنها طائِفَةُ صابئان و غیرها می بودند، و از این رو حق تعالی فرمود که: "هرگز سرپیچی نمی کند مسیح از اینکه بنده باشد مر خداوند را (الی آخر)؛ یعنی: هرگز مسیح و سائر معبودهای غیر من که مشرکان عبادت آنها نموده اند سرپیچی نمی نمایند از اینکه بندگان باشند برای من.

و ملائکه روحانیانند و معصومانند؛ نافرمانی نمی کنند خدا را هر چه امرشان فرماید و می کنند آنچه را مأمور می گردند [لَا يَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُوْنَ مَا يُؤْمَرُوْنَ - التحريم (۶۶): ۶]؛ نه می خورند و نه می آشامند و نه مُتَأَلِّم می شوند [و نه می خوابند] و نه بیمار و سفید مو و پیر می گردند؛ خوراک و آبشان تسبیح است و تقدیس و حیاتشان از نسیم عرش است و [لذت بردن و] تَنَعُّمشان بانواع علمها است. آفریده ایشان را خداوند - به قدرت خود - نورها و روحها چنانچه خواسته و اراده نموده، و هر صنفی از ملائکه محافظت می نماید نوعی از مخلوقات را.

و ما قائل شدیم به تفضیل اشخاصی که تفضیل و ترجیحشان دادیم به

سبب آنکه آن حالتی که به آن می رسند از انواع خلقت های خداوندی، اعظم و افضل از حال ملائکه است، و اللّهُ اَعْلَمُ.

[*تکمله ای برای بحث اسماء:

کمال الدین، شیخ صدوق ره- ترجمه پهلوان، ج ۱/ ص ۲۹-۳۳؛ فصل "سِرِّ فرمان به ملائکه در سجود به آدم (ع)":

... امام صادق علیه السّلام فرمود: ((خدای تعالی همه اسماء الهی را به آدم علیه السّلام آموخت، سپس "ارواح آن حجج طاهره" را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گوئید که شما (بخاطر تسبیح و تقدیستان) سزاوارتر از آدم به خلافت هستید، نامهای ایشان را به من بگوئید. گفتند: تو منزهی، ما را دانشی نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو دانا و حکیمی. خدای تعالی فرمود: ای آدم! اسماء ایشان را بازگو، و هنگامی که اسماء حجج الهی را بیان کرد، به مقام والای آدم نزد خدای تعالی واقف شدند، و دانستند که آنان (حجج = ائمه اطهار - ع) سزاوارترند که خلفای الهی و حجتهای او بر آفریدگان باشند. سپس آنها را از دیدگان ملائکه پنهان کرد و فرشتگان را به سبب ولایت و محبتشان، به پرستش خود فرا خواند و به آنها گفت: آیا به شما نگفتم که من به غیب آسمانها و زمین داناترم و می دانم آنچه را که شما آشکار می کنید و آنچه را که شما نپنهان می دارید؟)).

... و امام صادق علیه السّلام فرموده اند: کسی که آخرین ما را انکار کند، مانند کسی است که اولین ما را انکار کند.

و باز می فرمایند: کسی که یکی از احياء [= زندگان از امامان دوازده گانه ع] را

ص: ۱۲۵

انکار کند، مانند کسی است که همه اموات [از آنها] را انکار کرده باشد.

من [= صدوق] در این کتاب، احادیث مربوط به این موضوع را در جای خود- *إِنْ شَاءَ اللَّهُ*- خواهم آورد، و بنا بر آنچه ذکر شد، درست است که بگوئیم مقصود از «*وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا*»، ائمه معصومین *عليهم السلام* اند، و کلمه «اسماء» معانی بسیاری دارد و هیچ یک از آن معانی بر معانی دیگرش ترجیح ندارد، و اسماء همان اوصافند، و هیچ یک از اوصاف بر وصف دیگر ترجیح ندارد، و معنای اسماء این است که خدای سبحان، همه اوصاف ائمه را- از اول تا به آخر- به ایشان آموخت، و از اوصاف ایشان، علم و تقوی و شجاعت و عصمت و سخا و وفا است ...

و در سخن ملائکه که گفتند: «*شَيْبَانُكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا*» یعنی: «خدایا تو منزهی و ما را دانش نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو علیم و حکیمی»، دلیل روشن و حجت آشکاری است بر گفته ما که: بر احدی جایز نیست که در اسماء و اوصاف ائمه، جز به تعلیم خدای تعالی سخن گوید و از پیش خود بر آنها نامی نهد [یا اینکه مردم او را انتخاب کنند]، و اگر این امر بر کسی روا باشد بر ملائکه رواتر [بوده] است، و چون ایشان با کلمه «*سُبْحَانَ اللَّهِ*» (= پاک و منزّه است خدا از آرایش) آغاز کردند، این تسمیحتشان دلالت بر آن دارد که شرع [= ورود] در آن کار [= تعیین یا تسمیه امامان به سلیقه مردم] با توحید منافات دارد (زیرا خود

فرموده: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ = خدا خود دانایتر است که کجا رسالت خود را قرار دهد - الأنعام/۱۲۴) ... [.

عدد پیامبران و اوصیاءشان و عصمت آنها و معنای اولی الامر (صاحب اختیاران) (۴۳)

باب (سی و پنجم) اعتقاد در عدد انبیاء و اوصیای ایشان و معنای "اولی الامر":

ابن بابویه (رحمه الله علیه) گوید: اعتقاد ما در عدد ایشان آن است که یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبرند، و یک صد و بیست و چهار هزار وصی پیغمبرند؛ برای هر پیغمبری وصی است که وصیت به او نموده به امر خدا.

و چنان معتقدیم در باره جملگی، که ایشان آورده اند حق را از نزد حق سبحانه، و اینکه قول ایشان قول خدا است و امرشان امر خدا و اطاعتشان اطاعت خدا و مخالفت امرشان مخالفت امر خدا، و آنکه هیچ یک سخن نگفتند مگر از خدا و از وحی خدا [و یا از الهام او به اوصیاء - ش].

و اینکه سادات انبیاء پنج نفرند که مدار تمام دوران گردیده اند و آن پنج نفر صاحبان شریعت ها هستند و اولوا العزم اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله و علیه اجمعین)، و محمد سید ایشان و افضل ایشان است، و آنکه آن جناب (صلی الله علیه و آله و سلم) حق را آورده و تصدیق پیغمبران کرده [جاء بالحق و صدق المرسلین - الصافات/۳۷]؛ و آنکه آنانکه تکذیبش نمودند البته چشندگان عذاب دردناکند در آخرت [لذائقوا العذاب الالیم - الصافات / ۳۸]، و کسانی که به او گرویدند و تعظیم و حمایتش نمودند و یاریش نمودند و پیروی کردند نوری [را] که با او نازل شده،

ص: ۱۲۷

آن جماعت، ایشانند رستگاران و فائزان [فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَّوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
- الأعراف / ۱۵۷].

و واجب است اعتقاد به آن که حق تعالی نیافریده هیچ خلقی افضل از محمّد - صلی الله علیه و آله و سلّم - و ائمه - علیهم السلام - و ایشان محبوبترین خلایقند بسوی خدا و گرامی ترین خلق اند بر حق تعالی و مُقَدَّم اند بر همه در اقرار بخدا وقتی که خداوند گرفت عهد پیغمبران را و گواه گرفت ایشان را بر خودشان که: "آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه عرض نمودند: بلی" [وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى - الأعراف/۱۷۲]. و آنکه حق تعالی مبعوث فرمود پیغمبر خود محمّد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) را برای باقی پیغمبران در عالم ذر*.

[*مرحوم شارح گوید: و آن عالمی است که ذکرش در احادیث آمده؛ و چنین بوده که ارواح بنی آدم(ع) قبل از خلقت آن حضرت، در آنجا بصورت ذرات غبار معلّق در جوّ بودند... و چون آدم(ع) آفریده شد، بعض این ذرات در نظر او آمد و شادمان گشت به کثرت اولاد خود... و ما امروز خطاب به او گوئیم: ای پدر ما آدم؛ از ما سلام خدا بر تو باد! لیکن چقدر خوش گمان بودی به این اولادت و چقدر شادمان و دلخوش بودی به ایشان!! گنهکار پس از گنهکار، جفاکار پس از جفاکار، سرکش پس از سرکش، کافر پس از کافر، منافق پس از منافق، دروغگو پس از دروغگو، خائن پس از خائن، فاسق پس از فاسق، فاسد پس

ص: ۱۲۸

از فاسد، ظالم پس از ظالم، جاهل پس از جاهل، غافل پس از غافل، عاقل (= ولگرد و بیکاره) و باطل پس از عاقل و باطل!! ... بجز اندکی از ایشان که انبیاء و اوصیاء و علماء اتقیاء و صلحاء اند، که ایشان نیز همواره روی به قَلت نهاده اند پس از قَلت، و در شدت (=سختی و گرفتاری) اند پس از شدت، و وحشت پس از وحشت، و ذَلت پس از ذَلت، و غُرَبت پس از غُرَبت، و هجرت از دیار خود پس از هجرت! پس اگر چنین نبود که امر شده ایم به صبر و شکیبائی، هرآینه می طلبیدیم از خدا مرگ عاجل (=فوری) و لقاء آجِل (=آینده، در قیامت) را! لیکن حقّ تعالی ما را امر فرموده به رضا به قضاء الهی و تسلیم امر او بودن؛ و ما با همه سختیها که کشیده ایم، باز چون زینب کبری (س) گوئیم که: جز زیبایی چیزی ندیده ایم! و خداوند ما را کفایت کند که نیکو و کیل است و او را شکر و سپاس جزیل (=فراوان) است! - شارح].

و آنکه خداوند هر عطائی که بهر پیغمبری فرمود بقدر معرفتش بحقّ پیغمبر ما محمّد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) عطا نموده و موافقِ سبقت نمودنش بسوی اقرار به آن جناب.

و اعتقاد داریم که حق تعالی آفریده مجموع خلق را برای محمّد و اهل بیت او (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ) [زیرا ایشان کاملترین رؤساءِ خلق خدا هستند و فیض الهی نازل می شود به لطف وجود ایشان - شارح]، و آنکه اگر ایشان نبودند خداوند نمی آفرید آسمانها و زمین را و نه

بهشت و جهنم را و نه آدم و نه حوّاء و نه ملائکه و نه هیچ آفریده را. صلواتُ الله عليهم أجمعين.

و اعتقاد ما آنست که حجّتهای خداوند دوازده امامند: (۱) اوّل ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است؛ (۲) بعد از آن امام حسن [مجتبی] علیه السّلام؛ (۳) پس امام حسین علیه السّلام؛ (۴) پس علی بن الحُسَین [زین العابدین / سجّاد] علیه السّلام؛ (۵) پس محمّد بن علی [باقر العلوم] علیه السّلام؛ (۶) پس جعفر بن محمّد [صادق] علیه السّلام؛ (۷) پس موسی بن جعفر [کاظم] علیه السّلام؛ (۸) پس علی بن موسی [الرّضا] علیه السّلام؛ (۹) پس محمّد بن علی [جواد الأئمّه / تقی] علیه السّلام؛ (۱۰) پس علی بن محمّد [هادی النّقی] علیه السّلام؛ (۱۱) پس حسن بن علی [عسکری] علیه السّلام؛ (۱۲) پس "م ح م د" بن الحسن [المهدی]، حجّت الله، ایستاده به امر (دین) خدا [=القائم به امر الله]، صاحب زمان و خلیفه خداوند رحمان در زمین، حاضر در کلّ بلاد غائب از نظر عباد، صلوات الله عليهم اجمعين.

و اعتقاد ما در حقّ ایشان این است که ایشان اولو الأمر [=صاحبان دستور الهی] اند که خداوند امر به اطاعتشان فرموده [سوره النساء / آیات ۵۹ و ۸۳]*؛

[*و نزد ما جائز نیست شرعاً و عقلاً، لقب دادن یا ملقب شدن کسی غیر از ایشان به "اولی الأمر" که از القاب خاصّه ایشان است؛ چه به تحقیق که در اخبار متواتره آمده اختصاص این لقب به ائمه اطهار (ع) و تکذیب کسی غیر ایشان که این لقب را برگیرد ... آنها را با وجود حکم عقل سلیم فطری، به عدم جواز

فرمان الهی به اطاعت مطلقه از غیر معصوم، که در معرض سهو و خطا و نسیان و غیر اینها از مَفاسِد و نقائص و کاستیهای بشری است! و بتحقیق که ما (= مرحوم شارح) در رساله ای که در ردّ بر اتباع فاضل (ملا) احمد نراقی - که خدا از خطایای او درگذرد - نوشته ایم، ذکر نموده ایم که قول به ولایت مطلقه فقیه، که فاضل مزبور در بعض رسائل ضعیفه و پر تکلف خود بدان گرویده، از اقاویل شاذ (= نادر و بی پایه) عامّه (= اهل سنت) است؛ و آن چنانکه شیخ انصاری در "کتاب المکاسب" بیان داشته، قولی است که اثبات آن به قول عرب: "همانند تراشیدن چوب سخت پر تیغ (= قَتَاد) است بدست و در جهت عکس!!" [= دونه خَرَطُ الْقَتَادِ]؛ و خداوند پناه دهد ما را از گرایش به چیزهای شاذ و بی پایه ... - شارح].

و ایشان [امامان معصوم] شاهدان بر مردمنده؛ و ایشان ابوابُ الله اند و راه حضرتِ اله اند و دلیلان بر خداوندند؛ و موضع سرّ علم او و بیان نمایندگان وحی او و ارکان توحید اویند؛ و آنکه ایشان معصوم و محفوظ اند از خطا و لغزش.

ایشان آن کسانند که حق تعالی ناپاکی را از ایشان برده و ایشان را خوب پاکیزه کرده [طبق شأن نزول این آیه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً - الأحزاب/۳۳؛ که روایات شیعه و سنّی در اینکه این آیه فقط در شأن ایشان نازل شده متواتر است؛ جهت آگاهی بر بعضی مدارک اهل سنت، رجوع شود به: فضائل الخمسه من

الصِّحَاحُ النَّبِيُّ، از: علامه سید مرتضی فیروزآبادی - رَحِمَهُ اللهُ، ۱/۲۲۴-۲۴۳؛ و نیز ترجمه فارسی آن: "فضائل پنج تن در صحاح ششگانه اهل سنت"، ۱/۳۷۶-۴۰۲؛

و آنکه مر ایشان را مُعْجِزَها و دلیل ها است؛

و ایشان امان اهل زمینند چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند [کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۱/۲۰۵ و ۲۰۷؛ ۲/۴۸۵؛ جهت آگاهی بر مدارک سُنیان در نقل این حدیث: فضائل الخمسه، فیروزآبادی، ۲/۵۹ و ۶۰؛]

و مَثَلِ ایشان مَثَلِ کشتی نوح (ع) است که هر که سوار آن شد نجات یافت؛ و مَثَلِ بابِ حِطَّةٍ* است [برای بنی اسرائیل، که در دو سوره بقره ۵۸/ و اعراف ۱۶۱/ آمده؛ چنانکه باز هم در احادیث شریفه آمده است - ش].

* مترجم گوید: بابِ حِطَّةٍ برای بنی اسرائیل بود و آن در گاهی بود که مأمور شدند که خمیده داخل آن شوند و بگویند "حِطَّةٌ" یعنی [حِطَّ اللهُ ذُنُوبَنَا] "خدا گناه ما را بریزد"؛ و این عمل طریق توبه ای بود برای آنها و وسیله عفو؛ و آن در گاه، دروازه قریه اریحا (Jericho) [یریخو] از بلاد شام [یعنی فلسطین - در کرانه باختری رود اردن و شمال بحرالْمِیْتِ] بود.

مُصَيَّبُف [= شیخ صدوق ره] گوید: و اعتقاد ما آنست که ایشان بندگان مُکْرَم [= گرامی داشته] خداوندند که سبقت بر او نمی گیرند به گفتار، و ایشان به امر او عمل می نمایند [= بل عِبَادٌ مُکْرَمُونَ لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ - الأنبياء / ۲۶ و ۲۷].

و چنان معتقدیم در حق ایشان که: مَحَبَّتشان ایمان است و بغضشان کفر است و آنکه امرشان امر خدا است و نهیشان نهی خدا و اطاعتشان اطاعت خدا و نافرمانیشان نافرمانی خدا و دوستشان دوست خدا و

و معتقدیم که زمین خالی نمی ماند از حجت خدا [که] یا ظاهر و عیان است و یا ترسان و پنهان.

و معتقدیم که حجت الهی در زمین خدا و خلیفه او در میان بندگانش در زمان ما، این زمان، قائم [مهدی] مُنتظر [=مورد انتظار] "م ح م د" بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیهم السّلام) است، و آنکه آن حضرت همان کسی است که به او خبر داده پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از جانب حق تعالی با اسم و نسب شریفش؛ و آنکه او همان کسی است که پر می کند زمین را به انصاف و عدل چنانچه پر شده به ظلم و جور؛ و آنکه او همان کسی است که ظاهر و غالب می فرماید حق تعالی به او دین خود را برای اینکه غلبه دهد او را بر دین بالکلیه و اگر چه این امر را مشرکان نخواهند [= لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَأَكْرَهُ الْمُشْرِكُونَ - التَّوْبَةُ/۳۳]؛ و آنکه او همان کسی است که فتح می فرماید حق تعالی بر دو دست مبارکش مشارق و مغارب زمین را تا باقی نماند در تمام زمین هیچ مکان مگر آنکه صدا بلند شود در آن بأذان، و دین بالتّمام مختصّ خداوند بوده باشد [= وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ - الأنفال/۳۹].

و آنکه او همان مهدی [= هدایت یافته الهی] است که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به او خبر داده؛ و آنکه او

چون خروج فرماید عیسی بن مریم علیه السّلام فرود آید و در عقب آن حضرت نماز گذارد [زیرا حضرت عیسی مسیح (ع) به اعتقاد ما زنده است، همانطور که در احادیث تفسیری قرآن کریم، ذیل آیه ۵۵ سوره آل عمران آمده؛ بر خلاف مسیحیان که به زعم ایشان، آن حضرت به صلیب کشیده شده و به شهادت رسیده است؛ ولی قرآن گفته آنها را تکذیب می فرماید: سوره نساء / آیه ۱۵۷]؛ و کسی که در عقب آن حضرت نماز گذارد مانند کسی است که در عقب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نماز گزارده، زیرا که آن حضرت جانشین آن جناب است.

و معتقدیم که شدنی نیست که قائم و برپاشونده [= قیام کننده به امر دین خدا] غیر از آن حضرت باشد، هر چقدر در غیبت خود باقی بماند، و [حتی] اگر باقی بماند در غیبت خود بقدر تمام عمر دنیا، قائمی غیر از او نخواهد بود؛ جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و ائمه علیهم السّلام بر آن حضرت دلالت نموده اند باسم و نسب شریفش و به او تصریح نموده و بشارت داده اند، صلوات الله علیهم اجمعین.

و من [= شیخ صدوق] این فصل را از کتاب "هدایه" [ص ۷] بیرون آورده ام*.

[* شارح گوید: تمامی اینها از احادیث متواتره نزد ما شیعیان استخراج شده، ... و جهت آگاهی بر مدارک سنیان که اینگونه احادیث متواتره را در مورد امام مهدی - عجل الله فرجه و سهل مخرجه - نقل کرده اند، رجوع شود به کتاب "فضائل الخمسه من الصّحاح السّنه" از علامه معاصر ما سید مرتضی فیروزآبادی ...، خاتمه الکتاب، ج ۳

ص ۳۲۴-۳۴۳- پایان گفتار شارح] [و نیز رجوع شود به ترجمه کتاب مزبور: "فضائل پنج تن (ع) در صِحاح ششگانه اهل سنت"، ج ۴/ ص ۳۳۱-۳۶۱].

شیخ صدوق (ره) و مفید (ره): اعتقاد در عصمت و عدم منافات آن با اختیار (۴۴)

اعتقادات صدوق ره، ترجمه، ص ۱۱۷ و ۱۱۸:

باب «سی و ششم»: اعتقاد در عصمت انبیاء و ائمه و ملائکه

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در شأن انبیاء و رسل و ائمه و ملائکه - صلوات الله علیهم اجمعین - این است که ایشان معصوم و پاکیزه شده گانند از هر چرکینی و آنکه ایشان هیچ معصیتی را مرتکب نمی شوند نه کبیره و نه صغیره، و نافرمانی حق تعالی نمی نمایند؛ هر چه امرشان می فرماید و هر چه مأمور می شوند می کنند [= لا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ یَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ - التحريم/۶].

و هر که ایشان را در حالی از احوالشان معصوم ندانسته، پس بتحقیق که جاهل بحق ایشان شده، و هر که جاهل به ایشان شد کافر است [اگرچه گاهی بر حسب ظاهر، محکوم به اسلام است؛ مثل سنیان و زیدیان - شارح].

و اعتقاد ما در شأن ایشان آنست که از ابتداء امرشان تا آخر همیشه معصوم و کامل و تمام و عالم می باشند، و در هیچ حالی از احوالشان مُتَّصِف به نقصی و معصیتی و جهلی نمی باشند [زیرا لازمه عصمت و وصایت و خلافت الهی همین ها است و اگر کوچکترین چیزی غیر از اینها باشد، سلب اعتماد مردم و تابعین از ایشان خواهد شد - شارح].

فرموده است شیخ مفید علیه الرّحمه که:

((عصمت از خداوند تعالی برای حجت خود، توفیق دادن و لطف است [از جانب او، در مصون بودن] ... از گناهان و

ص: ۱۳۵

غلط نمودن (اشتباه کردن) در دین خداوند.

و عصمت تفضلی است از جانب خداوند تعالی بر کسی که بداند که چنگ خواهد زد به عصمت او، و اعتصام، کار آن شخص چنگ زننده [یعنی خود پیامبران و امامان ع] است.

و نیست عصمت، مانع از قدرت بر قبیح [و اختیار در انجام گناه]، و نه مُضْطَرِّکننده [= مجبور و ناچار سازنده] آن شخص معصوم، بسوی حَسَن [= کار نیک] و نه مُلْجَأْکننده [= وادار نماینده] او بسوی حَسَن؛ بلکه عصمت چیزی است که می داند خداوند که هر گاه بکند آن را درباره بنده [ای] از بندگانش، اختیار نمی نماید [آن بنده] با [وجود] آن [عصمت لطف شده به او] نافرمانی او را [با ترک ارادی و اختیاری عصمت خودش]؛ و [چنین] نیستند همه خلق، که دانسته شود این [اختیار صحیح در استفاده از عصمت خدادادی] از حال ایشان؛ بلکه دانسته شده [=افراد شناخته شده] از [میان] ایشان باین صفت [استفاده از عصمت، فقط] ایشانند [یعنی] آن کسانی که برگزیدگان و نیکان از خلق اند. فرموده است خداوند تعالی: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ [براستی که آنانکه سبقت یافته بر ایشان وعده نیکوی ما - انبیاء/ ۱۰۱] تا آخر آیه ... و فرموده است که: وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَی الْعَالَمِينَ [و براستی ما آنها (اولیاء و اوصیاء بنی اسرائیل) را از روی علم و آگاهی بر عالمیان برگزیدیم - دخان/ ۳۲] و ...

و پیغمبران و [اوصیای] بعد از ایشان - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ - معصوم می باشند در حالت پیغمبری خود، از جمیع کبائر و صغائر؛ و عقل تجویز می نمایند بر ایشان ترک

ص: ۱۳۶

مستحبی را بدون قصد تقصیر و معصیت [از فرمان خدا]، و تجویز نمی کند بر ایشان ترک واجبی را از واجبات؛ مگر پیغمبر ما و امامان بعد از او - صلوات الله و سلامه علیه - که [چون بوده اند کاملترین خلق خدا و اولیاء او، پس] بودند سالم [هم] از ترک مستحب [و ترک اولی = کار بهتر] و [هم از ترک] واجب [چه] پیش از حالت امامت و [چه] بعد از آن.

و اما وصف نمودن ایشان به کمال در همه احوال ایشان؛ پس آنچه جزم به آن حاصل می باشد کمال ایشان است در همه احوال ... و بتحقیق که آمده است خبر به آنکه رسول خدا و امامان از ذریه او - صلوات الله و سلامه علیه - بودند حجت‌های خداوند از ابتدائی که کامل نمود عقلهای ایشان را [به عصمت از خطا] تا وقتی که قبض نمود روح ایشان را، و نبود از برای ایشان [حتی در دوران کودکی و] پیش از حال تکلیف، حال نقص و جهلی. پس بدرستی که ایشان جاری مجرای عیسی و یحیی علیهما السلام بودند در حصول کمال از برای ایشان با [وجود] صِغَر سنّ، پیش از رسیدن بحدّ [بلوغ و تکلیف]؛ و این امری است که تجویز می نماید آن را عقول و انکار نمی نمایند آنرا؛ و نیست بسوی تکذیب [این همه] اخبار، راهی ...)).

غلو و تفویض، شهادت ۱۴ معصوم (ع)، حلاج و غلات (۴۵)

اعتقادات صدوق ره - ترجمه، ص ۱۱۹-۱۲۵

باب (سی و هفتم) اعتقاد در نفی غلو [= زیاده گوئی و اغراق]، و تفویض [= واگذاری امور خدا به بعض خلق]:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما درباره غالیان [=

ص: ۱۳۷

غُلَّاه = غُلَّو کنندگان، همانند صوفیه و فلاسفه - شارح]، و تفویضیان [مثل شیخیه و رُکبیه، که گویند خدا اموری چون خلقت را واگذار امامان ع کرده - شارح]، آن است که آنها کافر به خدایند و بدترند از یهود و نصاری و مَجُوس [= زرتشتیان] و قَدَرِیَه* [مترجم: قدریه ملعونند بی خلاف؛ و خلاف در معنی قَدَرِیَه است که آیا جبریه اند (که انسان را از طرف خدا مجبور به خوبی و بدی دانند) یا تفویضیه (که انسان را مختار بدون دخالت قضاء و قدر الهی دانند)؟ و حق این است که هر دو طایفه گمراه و ملعونند و طایفه مُحَقَّه آنانند که قائل به امر بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ اند (یعنی چیزی میان این و آن: نه جبر و نه اختیار تمام) - مِنْهُ، رضوانُ اللَّهِ عَلَیْهِ و حروریَه* [= خوارج، منسوب به حروراء که دهکده ایست در جنوب کوفه - شارح. *مترجم نوشته است: حروریه نوعی از خوارجند که اصحاب عبد الله بن حرور اند و نماز بی زیرجامه می کنند و حروراء نام موضعیست که در آنجا مُجْتَمِع شده مشورت در باب قتل امیر المؤمنین علی علیه السَّلام نمودند - مِنْهُ*] و [باز، اهل غُلَّو و تفویض - به معنای اوّل - بدترند] از کلّ اهل بدعتها و میل های گمراه کننده، و آنکه کوچک نشده است خداوند به چیزی [دیگر از عقاید ملل و نحل] مثل کوچک نمودن ایشان خداوند را؛ چنانچه حق تعالی فرموده که: ((نمی رسد هیچ بشری را که بعد از آنکه خدا به او کتاب و حکمت و نُبُوت عطا فرمود، بمردم گوید که: بندگان من باشید سِوای خدا! و لیکن

[باید] بگویند که: خداوند شما را امر فرموده که ربّانی باشید به آنکه بودید که تعلیم کتاب می نمودید، و به آنکه بودید که درس کتاب می خواندید؛ و امر نمی نماید شما را که ملائکه و پیغمبران را خدایان گیرید؛ آیا امر می کند شما را به کفر بعد از این وقت که شما مسلمانانید؟! [=] **م** كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّبْوَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ: كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ! وَ لَكِنْ: كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَاباً؛ أَمْ يُؤْمَرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟! (سوره آل عمران، آیه ۷۹ و ۸۰). اَيْضاً حَقَّ تَعَالَى فَرَمُود: ((از حدِّ بَدَرِ مَرُودِ در دینتان و نگوئید بر خدا مگر حق را)) [=] لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ - النِّسَاء/۱۷۱].

[*فصل، در بیان چگونگی قتل پیامبر(ص) و دختر وی فاطمه زهراء(ع) و امامان(ع):]

[۱] و اعتقاد ما در امر پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) آن است که آن جناب در جنگ خیبر مسموم گردیدند [توسط زنی یهودیه که به دستور دو همسر پیامبر - عایشه و حفصه - آن حضرت را مسموم ساخت؛ چه این دو زن پیوسته کینه پیامبر را در دل داشته و در صدد آن بودند که بلائی بر سرش بیاید؛ چنانکه در روایات معتبره آمده و خداوند نیز سوره تحریم (ش ۶۶) را - به إجماع مفسران - در ذمّ این دو زن و در وَعْدِ عَذَابِ به ایشان نازل فرموده است - شارح]؛ و پیوسته همان خوراک [مسموم] بازگشت به آن جناب

می نمود "تا آنکه رگ پشتش را برید" [کنایه از اینکه آنجناب را بالأخره کشت - ش] بهمان سبب ارتحال فرمود [و به شهادت رسید، در ۲۸ صَفَر سَنَه ۱۱ هجریه - شارح].

[۲] و امیر المؤمنین [علی بن ابیطالب] علیه السلام را عبد الرَّحْمَنِ بن مُلْجَم لَعَنَهُ اللهُ بقتل رسانید، به شمشیری که در آن زهر بود [که در ۱۹ رَمَضان سَنَه ۴۰ هجری، آنرا در نماز بر فرق سر مبارک حضرت زد و در ۲۱ همان ماه، حضرت بر اثر آن ضربت به شهادت رسید - شارح] و در "غری" یعنی نجف مدفون گردید.

[۳] [و بدان که حضرت فاطمه زهراء - سلامُ اللهُ عَلَیْهَا - نیز حُجَّت و معصوم بوده، هرچند نه امام بود و نه پیغمبر، ولیکن او دارای مقامی عظیم نزد اولادش ائمه معصومین (ع) و نزد پدرش پیامبر کریم (ص) بوده؛ و همین خود کافست در اثبات عصمت آن بانو و حجت الهیه بودنش، نزد آنکس که انصاف و عقل دارد. لیکن، با آنکه او محبوبترین خلق نزد پدرش حضرت محمد مصطفی (ص) بود، کشته شد و به شهادت رسید توسط بعضی اصحاب آن حضرت، و آن شخص کسی نبود جز عَمَر بن حَطَّاب، آنجا که آتش زد درب خانه آن بانو را - در روز اخذ بیعت برای ابوبکر - و چنان سیلی بصورت آن بانو زد که آثار کبودی در گونه های او نمایان شد، پس از آنکه درب را به او کوبید و او را میان در و دیوار فشار داد تا جینش - که مُحَسِّن نام داشت - سقط شد؛ و خود فاطمه (ع) نیز در اثر همین ضربات و

آثار زخم و کبودگی ناشی از آنها - که توسط عُمَر و غلامش قُنْفُذ بر او وارد شده بود - پس از اندک زمانی به شهادت رسید؛ و این در ۱۳ جمادى الأولى یا در ۳ جمادى الآخرى از سنه ۱۱ هجرت بود. پیکر مطهرش در مدینه دفن شد، لیکن مجهول است مکان آن تا ظهور فرزندش مهدى (عَجَلَهُ اللهُ فَرَجَهُ و سَيَهْلَ مَخْرَجَهُ) همان که از قاتلان او و غاصبان حقوق او انتقام می کشد - که لعنت خدا بر ایشان و دوستدارانشان باد. این مُلَخَّصِی بود از آنچه که مُتواتِر است از اخبار نزد اهل آگاهی و اختبار - و خداوند انتقام گیرد از قاتل آن بانو و لعنت کند آن قاتل را، و محشور سازد با خود آن شخص هر آنکس را که در صدد دفاع از آن شخص است و یا او را دوست می دارد و یا ایجاد شک و شبهه می کند در قاتل بودن او - شارح].

[۴] و امام حسن [مجتبى] (علیه السلام) را زوجه آن حضرت جَعَدَه دختر اشعث كِنْدِی (لَعَنَهَا اللهُ) مسموم ساخت و از آن وفات نمود [و به شهادت رسید در ۲۸ صَفَرِ سنه ۵۰ هجریه، و در قبرستان بقیع مدینه بخاک سپرده شد - شارح].

[۵] و [سَیِّدِ الشَّهَدَاءِ] امام حسین علیه السلام در کربلا مقتول شد و قاتلش سِنَانِ بنِ اَنَسِ نَخَعِی لعنه الله بود و به قولی [که اَشْهَرُ و اَصِيحُّ اقوال است]، شَجِرِ بنِ ذِی الْجَوْشَنِ ضَبَابِی - لَعَنَهُ اللهُ [و ظاهر آن است که هر دو ملعون به مُشَارَكَتِ هم چنین جنایت عظیمه را مرتکب شده اند؛ و امام حسین (ع)

در روز عاشوراء از محرم سنه ۶۱ هجریه شهید گشت و در محلّ شهادتش در دشت کربلا- به خاک سپرده شد؛ و آمر (= دستور دهنده) بقتلش، یزید بن معاویه - که خدا ساکن سازد هر دو (=پسر و پدر) را در هاویّه (=قعر جهنّم) - بود - شارح].

[۶] و علیّ بن الحسین [امام سجّاد، یا: امام زین العابدین، یا: سیّد العابدین را - علیه السّلام - ولید بن عبد الملک [أموی] لعنه الله [و بنا بر أشهر: هشام بن عبد الملک أموی - لعنه الله] مسموم نمود و کشت [و شهادت آن حضرت در ۲۵ محرم - یا بنا بقولی ۱۲ آن ماه - از سنه ۹۵ هجریه بود، و او نیز در بقیع مدینه مدفون شد - شارح].

[۷] و امام محمّد باقر علیه السّلام را ابراهیم بن ولید [أموی] لعنهما الله [بنا بر أشهر اقوال - شارح] مسموم ساخت و کشت [و شهادت آن حضرت در ۷ ذی الحجّه سنه ۱۱۴ هجریه واقع شد و نیز در بقیع مدینه بخاک سپرده شد].

[۸] و امام جعفر صادق علیه السّلام را ابو جعفر منصور دوانقی [عبّاسی] لعنه الله مسموم کرد و کشت [و شهادت آن حضرت در ۲۵ شوال سنه ۱۴۸ هجریه رخ داد و همانند پدر و جدّش در بقیع مدینه دفن شد - شارح].

[۹] و امام موسی [بن جعفر کاظم] علیه السّلام را هارون الرّشید [عبّاسی] لعنه الله به زهر کشت [و شهادت آن حضرت در ۲۵ رجب سنه ۱۸۳ واقع شد و در کاظمین (کاظمیه) از توابع بغداد، بخاک سپرده شد - شارح].

[۱۰] و امام [علیّ بن

موسی [الرضا علیه السلام را مأمون [عباسی] لعنه الله به زهر [در انگور و اناری که بالاجبار بخورد حضرت داد] مقتول ساخت [و شهادت وی در سلخ (=آخر ماه) صفر سنه ۲۰۳ هجریه رخ داد و در طوس (مشهد رضوی ع) غریبانه مدفون شد - شارح].

[۱۱] و امام محمد تقی [الجواد] علیه السلام را معتصم [عباسی] لعنه الله [توسط زن آن حضرت، ام فضل - لعنه الله - که دختر مأمون ملعون بود] بسم کشت [و شهادت حضرت در سلخ (=آخر ماه) ذی القعدة از سنه ۲۲۰ هجریه واقع شد و در مرقد جدش در کاظمین (ع) بخاک سپرده شد].

[۱۲] و امام علی النقی [الهادی] علیه السلام را متوکل * [عباسی] - لعنه الله - بسم مقتول نمود [شهادت آن حضرت در ۳ رجب سنه ۲۵۴ رخ داد و در سامراء (=سُرَّ مَنْ رَأَى) دفن شد - شارح].

* شارح گوید: این صحیح نیست؛ زیرا متوکل لعین، هرچند از دشمنان سرسخت اهل بیت پیامبر (ص) و خصوصاً امام هادی (ع) بود، لیکن در سنه ۲۴۷ هجریه به نفرین امام هادی (ع) - که در شرح ما قبل "دعاء سیف" یا "دعاء یمانی" مذکور در "مُهَجُّ الدَّعَوَاتِ" سید بن طاووس (ره) [چاپ دار الذخائر قم - ص: ۲۶۷] آمده - توسط پسرش مُنتَصِرِ هَلَاک شد؛ و اصح اقوال بحسب تاریخ، آن است که حضرت به امر مُعْتَزِّ عَبَّاسی - که از ۲۵۲ تا ۲۵۵ هجری خلیفه بود - مسموم و شهید شده است؛ و الله أعلم - شارح].

[۱۳] و امام حسن عسکری علیه السلام را مُعْتَمِد [عباسی] لعنه الله بزهر بقتل رسانید [و شهادت آن حضرت در

۸ ربیع الأول سنه ۲۶۰ هجریه رخ داد و در سامراء (سُرَّ مَنْ رَأَى) در کنار پدر گرامیش بخاک سپرده شد - شارح].

[۱۴] [و امام قائم مُنتَظَرٌ مَهْدِيٌّ، صَاحِبُ الزَّمانِ وَ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ: م ح م د ب ن الْحَسَن - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَهُ - نیز پس از غیبت طولانی خود، هر گاه خدا خواهد ظهور فرماید، و پس از گذشت زمانی، توسط زنی ریشدار که اداء و اطوار مردان نماید و هواخواه "حُرَّيْتِ نِسوان" (= آزادی زنان = فِمينيسم = Feminism) است و نام او بِحَسَبِ نَقْلِ: "مليحه" یا "سعیده" باشد، با انداختن سنگی از بلندی بر سر مبارک آن حضرت، به شهادت رسد؛ و لعنت خدا بر آن زن و هر زنی که رفتاری چون مردان از خود بروز دهد و بر تمامی هواخواهان فرقه ضالّه مُضِلَّةً "حُرَّيْتِ نِسوان" (= فِمينيسم) که اولاد نامشروع "مشروطه" هستند و لعنت بر هر آن کس که مشروطه و مشروطه خواهی را ترویج داد یا تأیید نمود* - شارح]. * عبارت مرحوم شارح در لعن بر تمامی علماء هوادار مشروطه، محلّ اشکال است - ویراستار].

و اعتقاد ما آنست که این امور [شهادت اهل بیت - ع] به حقیقت وقوع یافت، و آنکه مُشْتَبِه نشد امر [قتل و درگذشت] ایشان بر مردم، چنانچه خیال نموده اند [به اینکه ایشان - بغیر از امام عصر(عج) - همگی هنوز زنده اند؛ و این خیالی است از آن کسانی که در حقّ ایشان علیهم السّلام تجاوز از حدّ کرده اند [مثل صوفیه و علیّ اللّهیه - که اسم "اهل حقّ" را برگزیده اند - و کثیری از فلاسفه

- که لعنت خدا بر جملگی ایشان باد - شارح؛ بلکه مردم مشاهده کردند قتل هر یک [از معصومین ع] را بر سیل حقیقت و درستی، نه به وضع گمان و خیال، و نه بر شک و شبهه؛ و هر که معتقد باشد که: "[قتل] همه یا بعضی از آن جنابان علیهم السّلام غلط انداز و مورد اشتباه [به دیده ظاهری مردم] گردیده و [پندارد که] در حقیقت وفات ننموده اند"، آنکس بر دین ما نیست و ما از او بیزاریم.

و بتحقیق که خبر دادند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السّلام که ایشان مقتول می گردند [به گفتار معروفشان: "ما مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ = نیست از ما چهارده معصوم (ع) مگر آنکه یا به زهر و یا به سلاح کشته شود" - شارح]؛ پس هر که گوید: کشته نگشته اند [بلکه مثلاً همگی یا یکی از ایشان به مرگ طبیعی مرده، یا اینکه مثلاً بگوید ایشان یا یکی از ایشان - غیر از امام زمان (عج) - هنوز زنده است]، تکذیب ایشان نموده و هر که تکذیب ایشان نمود البته تکذیب خدا کرد و بخدا کافر شد و بیرون از دین اسلام رفت " و هر که دینی غیر از اسلام خواهد هرگز از او قبول نمی شود و او در آخرت از جمله زیانکاران است " [وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ - آل عمران/۸۵].

و حضرت امام رضا علیه السّلام مکرّر در دعای خود می گفت [متن عربی دعا در بخش عربی آمده است - ویراستار]:
(پروردگارا من تبری [= بیزاری] و تحاشی

[=کناره و دوری] می کنم به خدمت تو از قدرت و قوت، که نیست یار و قوتی مگر بتو، پروردگارا من تبری می نمایم بسوی تو از آن کسانی که درباره ما [اهل بیت ع] می گویند سخنی را که ما در خود ندانسته ایم، پروردگارا من بیزارم از آن کسانی که ادعا می نمایند برای ما چیزی را که حق ما نیست، خداوندا من بیزاری می جویم به خدمت تو از آنها که درباره ما گفتند سخنی را که ما نگفته ایم درباره خودمان، خدایا آفرینش مر تراست و روزی دادن مر ترا، تو را بندگی می نمائیم و از تو مدد می جوئیم، خدایا توئی خالق ما و خالق پدران ما که سابق می بوده اند، خداوندا سزاوار نمی شود خداوندی [=خدا بودن] مگر بتو، و درست نمی آید خدائی مگر برای تو، پس لعنت فرما آن نصاری [=مسیحیان] را که عظمت تو را کوچک یاد نمودند، و لعن فرما شبیه گویندگان سخن آنها را از جمله خلافت، خدایا ما یا بندگان توایم و بندگان زادگان تو، اختیار نداریم برای خودمان ضرری را و نه نفعی را و نه مرگی را و نه زندگی ای را و نه زندگی بعد از مردنی را، خداوندا هر که پنداشت که ما خدایانیم ما از او بیزاریم، و هر که پنداشت که رجوع آفریدن بسوی ما است و عهده روزی دادن بر ما است ما از او بیزاریم چون بیزاری عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری، خدایا ما دعوت نکرده ایم آنها را به آنچه می پندارند، مگر ما را به آنچه می گویند و پیامر ما را [از] گناه آنچه می پندارند، "پروردگارا من، مگذار

بر روی زمین دَیّاری [= ساکن خانه ای، احدی] از کافرین را، که اگر تو بگذاریشان گمراه می کنند بندگان را، و فرزند نمی آورند مگر نابکار کفر شعاری را (شدید الکفری را - خ ل) [سوره نوح/ ۲۶ و ۲۷].

و از زُرازه مروی است که گفت خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم که مردی از اولاد عبد الله بن سبا (لعنهُ الله) قائل به تفویض [= واگذاری] است؛ فرمود: [مراد او از] تفویض چیست؟ عرض نمودم که: می گویند که حق تعالی آفرید محمّد و علی - علیهما الصّلاه و السّلام - را؛ بعد از آن، امر را به ایشان تفویض کرد، پس آفریدند و روزی دادند و زنده نمودند و می رانیدند!! فرمود: دروغ گفته دشمن خدا، و فرمود چون مراجعت بسوی او نمائی بخوان بر او [این] آیه [از] سوره رعد را: أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ، فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ؟! قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛ یعنی: آیا قرار داده اند شریکان برای خدا که خلق نموده اند آن شریکان مثل خلق خدا، پس مُشْتَبِه گردیده خلق بر ایشان؟! بگو یا محمّد (ص) که خداوند خالق هر چیز است و اوست یکتای شدید القهر [رعد / ۱۶]. زُرازه گوید پس باز گشتم بسوی آن مرد و او را خبر دادم به آنکه حضرت صادق علیه السّلام فرموده بود؛ آنگاه گویا لقمه به سنگش [در دهان] داده ام؛ یا گفت که: گویا گنگ شد!

و [برای تفویض، معنای دیگری است که عقلاً و شرعاً صحیح و مقبول است؛ و آن اینکه: [بتحقیق که حق تعالی تفویض فرموده امر دینش را به پیغمبرش - صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و فرموده: [وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا] «هر چه داد شما را رسول بگیری‌دش و از هر چه نهیتان نمود باز ایستید» [الحشر/۷]. و بتحقیق که تفویض فرموده پیغمبر (ص) این امر را بآئمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام.

[*فصل، در شناخت بعض علائم اهل غلو و تفویض اعم از فلاسفه و صوفیه و حلاجیه - لعنهم الله - جهت احتراز از ایشان]:

و علامت مَفُوضَه و غالیان و اصناف آنها آن است که پیران [مشایخ و علماء قم] را نسبت به تقصیر [= کوتاهی در امر اعتقادات] می دهند، یعنی در معرفت پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السّلام [از آنرو که علماء و فقهاء قم - رضوان الله علیهم - همواره صوفیه و فلاسفه را تکفیر می کردند، چه اینها هستند که به چنین اقاویل فاسده و ردیئه (= پست) سخن می گویند - شارح].

و علامت حلاجیه از غالیان [که ایشان پیروان حسین بن منصور حلاج - لعنه الله - هستند، و او از آن کسان بود که دعوی نیابت و بابیت از امام زمان (عج) نمود؛ پس تویع (=نوشته ای) از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد در لعن وی و تابعین وی و در برائت از ایشان - شارح]، ادعاء [آنها] انزوا [= تخلی؛ یا: مکاشفه = تجلی - خ ل] به شغل عبادت است با وجود تدین آنها به ترک نماز و سائر فریضه ها و ادعاء معرفت اسمهای اعظم الهی و ادعاء انطباق حق تعالی یعنی تجلی ذات او برای ایشان [در مقام وحدت موهومه ای که ادعاء کنند - ش؛ یا: اتباع -

یعنی پیروی - جنّ از ایشان - خ ل] و آنکه [ادّعا کنند که:] "ولئ" چون خلوص یابد و بمذهب آنها عارف شود افضل از انبیاء است نزد آنها!!

و ایضاً از جمله علامتهاشان ادّعاء علم کیمیا است؛ با وجود آنکه هیچ از آنرا نمی دانند سیوای دَغَل و فساد و رواج دادن شبهه [= مس زرد، برنج، بجای طلا!] و قلع [یا سیرب سفید، بجای نقره!] بر مسلمانان! خدایا ما را از آنها مگردان و تمامشان را لعنت نما!

شیخ مفید (ره): شناخت غلو و غلو کنندگان و حلاجیه و صوفیه - لعنهم الله - (۴۶)

* فرموده است شیخ مفید - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - که:

غلو در لغت، گذشتن از حدّ است و بیرون رفتن از میانه روی. فرموده است خداوند تعالی: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ... [= ای اهل کتاب، در دین خود، مبالغه نکنید و مگوئید بر خداوند مگر سخن حقّ را ...] - تا آخر آیه (نساء/۱۷۱)؛ پس نهی فرموده است خداوند تعالی از در گذشتن از حدّ، در باب مسیح علیه السّلام و حذر فرموده است بیرون رفتن از میانه روی در گفتار را؛ و گردانیده است آنچه را که ادعا نمودند آن را نصاری در باب عیسی علیه السّلام غلو، به جهت تجاوز نمودن ایشان از حدّ، به نحوی که بیان نمودیم ما آن را. و غالیان از کسانی که ظاهراً اسلام را بر خود بسته بودند، کسانی اند که نسبت دادند امیر المؤمنین و امامان از ذریه او را علیهم السّلام بسوی خدائی و پیغمبری و وصف نمودن ایشان را در فضیلت در دین و دنیا بسوی آنچه تجاوز نمودند در آن از

حد، و بیرون رفتند از میانه روی و ایشان گمراهان و کافرانند و حکم نموده در باره ایشان امیر المؤمنین صلوات الله علیه به کشتن و سوزانیدن بآتش و حکم نمودند امامان علیهم السلام بر ایشان به کافر بودن و بیرون رفتن از اسلام [و برای همین ما امامیه نیز حکم میکنیم به کفر صوفیه و فلاسفه و شیخیه و مثل ایشان از فِرَق ضَالَّة (گمراه) مُضَلَّه (= گمراه کننده) - شارح].

... و مُفَوَّضَه گروهی اند از غَلَات، و گفتاری که به آن ممتاز گشتند از باقی غَلَات (یعنی فرق بین مُفَوَّضَه و سایر غَلَات) اعتراف ایشان بود به حادث شدن [= خلق گشتن] امامان علیهم السلام و مخلوق بودن ایشان و نفی قدیم [= بدون آغاز زمانی] بودن از ایشان، و نسبت دادن خلق و رزق را - با وجود [اعتقاد به] حدوث [امامان ع] - بسوی ایشان!! و ادعای ایشان این بود که خداوند تعالی مُنْفَرِد [یگانه خالق] بود به خلقت ایشان و اینکه مُحوَّل نمود بسوی ایشان خلق عالم را با آنچه در آن است و همه افعال!!

و حَلَّاجِیَه نوعی از اصحاب تصوّف می باشند، و ایشانند اصحاب إباحه [= مُباح و حلال پنداشتن همه چیز برای عارف و رفع تکالیف شرعیّه از او!! - شارح] و قائل شدن به حلول [و وحدت وجود]؛ و بود حَلَّاج (حسین بن منصور حلاج - لَعَنَهُ اللهُ) مخصوص به اظهار تشیع [بلکه ادعای بایّت و نیابت از امام زمان عج!! - شارح] و اگر چه ظاهر امرش تصوّف بود [که بدعتی است از اهل سنّت - شارح]. و آن جماعت حلاجیه قومی اند مُلجِد و

زندق [= فاسد العقیده و بی دین] و به وهم میاندازند که ایشان تقویت می کنند هر گروهی را به دین ایشان [یعنی ریاکارانه با هر فرقه ای سازگاری از خود نشان می دهند - ش]؛ و ادعا می نمایند از برای حلاج باطلهائی چند را، و جاری می باشند در این باب، مَجْرَای مَجْوس [یعنی مثل و در حکم ایشانند در دین باطل خود] و ادعا نمودن ایشان از برای زردشت معجزات را، و جاریند مَجْرَای نَصاری در ادعا نمودن از برای عُبَّاد [= عابدان و راهبان] خود آیات و بیّنات را، و مجوس و نصاری نزدیکترند بسوی عمل نمودن به عبادات از ایشان و ایشان دورترند از شریعت ها - و عمل نمودن بآنها - از نصاری و مجوس.

... و کافی می باشد در علامت غلو، آنکه: هر کس که قائل به غلو می باشد نفی می کند از ائمه علیهم السّلام علامات حدوث [= حادث شدن و مخلوق بودن] را و حکم می کند از برای ایشان به خداوندی و [یا به] قدیم بودن [جوهر ایشان] صریحاً، یا به آنچه اقتضای آن می نماید، از خلق اعیان و اجسام [به تفویض الهی]، و اختراع نمودن جوهر [= ایجاد اصول مخلوقات، توسط ایشان] و آنچه نیست مقذور عباد [= بندگان] از أعراض [جمع عَرَض، در مقابل جوهر؛ فروع مخلوقات که از اصول آنها پدید آیند، البته به زعم فلاسفه و در اصطلاح ایشان - شارح] ...

تحریم هرگونه ظلم، لعن ظالمان و برائت از آنها ... (۴۷)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۱۲۶

باب (سی و هشتم) اعتقاد در ظالمان [بر هر جاننداری، حتی بر حیوانات - شارح]:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما درباره ظالمان آنست که آنها

ص: ۱۵۱

ملعونند و تبری [= اظهار نفرت و بیزاری] از آنها واجب است*.

[* شارح (ره) گوید: دلیل ما بر اینکه ظلم کننده بر هر جاننداری ملعون است، آن چیزی است که در این معنی [□] متواتراً در روایات ما آمده؛ از آن جمله: علامه مجلسی (ره) در "بحار الأنوار" (۶۱/۲۶۸) به نقل از "نوادر راوندی (ره)" به اسناد وی از امام موسی کاظم (ع) از پدرانش (ع) از رسول اکرم (ص) روایت کرده که: گذر فرمود آن حضرت بر گروهی که مرغ زنده ای را هدف خود بسته و با تیر او را می زدند، پس فرمود: ((اینها چه کسان اند؟ خداوند لعنتشان فرماید!)). و باز در همان "بحار" (۶۱/۲۶۷) از "ثواب الأعمال و عقاب الأعمال" شیخ صدوق (ره) در باب "عقاب کسی که بکشد جاننداری را متعمداً" (ص ۲۸۷) نقل کرده که: امام صادق (ع) فرمودند: ((براستی که زنی داخل جهنم شود به سبب گربه ای که آنرا حبس کرده بود، تا از تشنگی به مُرد!)). اکنون گویم (مرحوم شارح): بارالها! این بود گزیده ای از آنچه پیامبر اکرم تو و آل اکرمینش - صلوات الله علیهم - فرموده اند در لعن آنکس که آزار دهد حیوانی را و در وعده دادن چنین کسی به آتش جهنم؛ پس چه خواهد بود رفتار تو با آن کسان - از عوام کالأنعام (= مردم عامی چارپا صفت) - که لذت می برند و شاد می گردند از ایذاء و آزار کردن ما؟ و حال آنکه ما از علماء اهل بیت پیامبر تو (ص) هستیم! پس خدایا لعنتشان کن و هلاکشان ساز و انتقام ما از ایشان باز ستان بحق محمد و آل محمد - صلواتک علیهم اجمعین - شارح رحمه

ص: ۱۵۲

حق تعالی در قرآن فرموده: «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ = نیست برای ستمکاران هیچ یار» (۱) .

و اَيْضاً فرموده: «کیست ظالم تر از آن کسان که بر خداوند دروغ بسته اند؟ آن جماعت بر پروردگارشان عرض می شوند و گواهان می گویند که: اینها ایند آنانکه دروغ گفته اند بر پروردگارشان؛ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ = لعنت خدا بر ظالمان، آنان که منع راه خدا می نمایند و طالب اِعْوِجَاج [= کجی] و مِيل [= انحراف] اند برای آن راه، و آنها کافر و مُنْكَرِ آخِرَتِنْد» (۲) . ابن عباس در تفسیر این آیه گوید: مراد از "راه خدا" در این مواضع، علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السَّلام اند.

و در کتاب خدا دو نوع امام مذکور است: امام هدایت و امام ضلالت؛ حق تعالی فرموده: «گردانیدیم ایشان را امامانی که هدایت می کنند به امر ما» (۳)؛ و فرمود: «گردانیدیم آنها را امامانی که دعوت می نمایند بسوی آتش و روز قیامت مدد کرده نمیشوند، و پیرو آنها نمودیم در این دنیا لعنتی را و روز قیامت آنها از جمله زشت صورت شدگانند» (۴) .

و چون نازل شد آیه: اَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ بَيْنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً؛ یعنی: پرهیزید از گناهی که نرسد عقوبتش تنها به ستمکاران از شما (۵)، جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «کسی که غضب کند از علی علیه السَّلام مکان مرا [در خلافت] - همین مکان - بعد از وفات من، همانست که انکار نموده نبوت مرا و نبوت پیغمبران پیش از مرا» .

و هر که دوست و تابع ظالمی شود ظالم است. خداوند فرموده:

ای آن کسانی که ایمان آورده اید مگیرید پدرانان را و برادرانان را دوست خود اگر ترجیح دهند کفر را بر ایمان؛ و کسانی از شما که دوست می گیرند آنها را آن کسان حَقّاً که ظالمانند» «۶»؛ و فرموده: «هر کس دوست گیرد آنها را از شما پس بدرستیکه او از آنها است؛ بتحقیق که خداوند هدایت نمی فرماید آن قوم را که ظالمند» «۷»؛ و ایضاً فرموده: «نمی یابی تو - یا محمّد (صلی الله علیه و آله و سلّم) - قومی را که ایمان بخدا و روز واپسین آورده باشند، که دوستی نمایند با کسی که خصمی [= دشمنی] نموده خدا را و رسول خدا را و اگر چه پدرانان یا پسرانان یا برادرانان یا عشیرتشان باشند؛ آن مؤمنان را حق تعالی ایمان نوشته در دلهاشان» «۸»؛ و فرموده: «ای مؤمنان دوست مگیرید قومی را که غضب کرده خدا بر آنها؛ بتحقیق که ناامید شده اند آنها از آخرت چنانچه ناامید شده اند کافران از اهل قبور» «۹»؛ و فرموده: «میل مکنید بجانب آن کسان که ستم کرده اند؛ که آتش بشما می رسد» «۱۰» .

و ظلم عبارت است از نهادن چیزی در غیر موضعش، پس هر که ادّعاء امامت نماید و امام نباشد ظالم و ملعون است، و هر که امامت را در غیر اهل امامت نهد ظالم و ملعون است.

و جناب نبوی - صلی الله علیه و آله و سلّم - فرموده: «هر که انکار امامت علی (ع) کند بعد از من، انکار نُبُوت من نموده و هر که انکار نبوت من کرد انکار خداوندی خداوند را نموده»؛ و فرمود: «یا علی توئی مظلوم بعد من؛

و هر که تو را ظلم نمود مرا ظلم کرده، و هر که تو را انصاف داد مرا انصاف داده، و هر که تو را انکار کرد مرا انکار نموده، و هر که دوستی با تو کرد دوستی با من کرده، و هر که دشمنی با تو نمود دشمنی با من نموده، و هر که فرمان تو را بُرد فرمان من بُرده، و هر که نافرمانی تو کرد نافرمانی من کرده» .

و اعتقاد ما در باره کسی که انکار امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السّلام بعد از آن حضرت نمود آنست که مانند کسی است که انکار نبوّت جمیع انبیاء علیهم السّلام نموده [زیرا امیر المؤمنین علی (ع) وصی آخرین پیامبر (ص) است و به وصایت او بُبوّت ایشان تمام می گردد - شارح].

اعتقاد ما در باره کسی که اقرار به امیر المؤمنین علیه السّلام و انکار یکی از امامان ما بعد آن جناب کرده [آن است که] بمنزله کسی است که اقرار به همه انبیاء نموده و مُنکر پیغمبر ما - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ - بوده باشد [زیرا وصایت امیر المؤمنین علی (ع) نیز تمام خواهد شد به وصایت امامان پس از او، که آخرین ایشان خاتم الأوصیاء، حَجَّه بن الحسن المهدی - عَجَّلَ اللهُ فرَجَهُ - است؛ و به وصایت اوست که تمام می گردد نبوّت جمیع انبیاء (ع) و وصایت جمیع اوصیاء (ع) - شارح].

و حضرت صادق علیه السّلام فرمودند که: مُنکر آخر ما مثل مُنکر اوّل ما است.

و جناب نبوی (ص) فرمودند که: امامان بعد از من دوازده نفرند، اوّلشان امیر المؤمنین علی (ع) و

آخرشان قائم (عج) است؛ اطاعت امر ایشان اطاعت امر منست و نافرمانی امر ایشان نافرمانی امر منست؛ هر که انکار یکی از ایشان نمود انکار من کرده.

و حضرت صادق علیه السّلام فرموده: هر که شک نماید در کفر دشمنان ما و ظالمان حق ما کافر است [زیرا ایمان به حق، مستلزم نفی باطل است؛ پس کسی که نفی نکند باطل را، ایمان نیاورده حقیقتاً؛ اگرچه ظاهراً حکم اسلام بر او جاری باشد - شارح].

و جناب امیر [المؤمنین] علیه السّلام فرموده: من همیشه مظلوم بوده ام از روزی که مادرم مرا زاد، حتی آنکه عقیل را وقت بود [= گاه می شد] که درد چشم عارض می شد و می گفت دارو بچشم من مریزید تا اول بچشم علی بریزید، پس بچشم من می ریختند بی آنکه دردی داشته باشم!

و اعتقاد ما در باره کسی که جنگ با علی علیه السّلام کند [مانند اصحاب جَمَل (ناکثین = عهد شکنان)، که در رأس ایشان بود: عائشه و طلحه و زُبَیر؛ و مانند اصحاب صِفِّین (قاسِطین = جفاکاران)، که در رأسشان بود: معاویه و عمرو بن العاص؛ و مانند اصحاب نَهْرَوَان، که خوارج (مارقین = از دین بیرون رفتگان) بودند - ش] آنست که او کافر است؛ به سبب فرموده جناب نبوی - صلی الله علیه و آله و سلّم - که: هر که مقاتله با علی کرد مقاتله با من کرده، و هر که حرب با علی نمود با من حرب نموده، و هر که حرب با من نمود با خدا حرب نموده.

و أيضاً فرموده آن جناب بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام که: من در

جنگم با هر که در جنگ است با شما، و آشتیم با هر که آشتی است با شما «۱۱» .

و اَمَّا فَاطِمَةُ - عَلَيْهَا السَّلَامُ - اعتقاد ما در شأن آن حضرت آن است که سَيِّدَةُ زَنَانِ عَالَمِيَانِ است از اولين و آخِرین، و آنکه حق تعالی غضب می فرماید به سبب غضب او، و خشنود می شود به خشنودی او «۱۲»، زیرا که خداوند بریده (و قطع کرده) او را - و هر که دوست دارد او را - از آتش، و اینکه آن حضرت بیرون رفت از دنیا خشمناک بر ظلم نمایندگانش و غضب کنندگان حَقَّش و کسانی که [از وی] سلب میراث او از پدرش - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [در فدک - ش] نمودند «۱۳» .

و جناب نبوی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرموده: فاطمه پارهٔ تن من است، هر که او را آزار نماید مرا آزار نموده، و هر که او را به غیظ آورد مرا به غیظ آورده و هر که او را شاد کند مرا شاد کرده «۱۴» .

و أيضاً فرمود که: فاطمه پاره تن منست و او جان منست که در میان دو پهلوی من است، مرا بد می آید آنچه او را بد آید و مسرور می دارد مرا آنچه او را مسرور دارد «۱۵» .

و اعتقاد ما در باب بَرَاءت و بیزاری [از ظالمان در حق اهل بیت پیامبر - ص] آنست که واجب است [برائت جُستَن] از «چهار بُت*» و از «چهار شریک*» [یا «چهار زن» خ ل] [*اولی کنایه از: ابوبکر و عمر و عثمان و

معاویه؛ و* دوّمی کنایه از: عایشه و حفصه و هند و أمّ الحکم - خواهر معاویه؛ که در حدیث معتبر در "فروع کافی" شیخ کلینی (ره) آمده است: این هشت نفر را امام صادق (ع) در تعقیب هر نماز واجب خود، لعن می فرمودند - شارح] و از هر کس که پیروی و اطاعت آنها نموده و از همه تابعان آنها؛ و اینکه آنها بدترین خلق خداوند [زیرا ایشان با اولیاء آخرین و کاملترین ادیان الهی دشمنی می کرده اند؛ پس واجبست لعن ایشان بر هر کس که مسلمان باشد حقیقتاً - شارح]؛ و اینکه کامل نمی شود اقرار بخدا و رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - و ائمه معصومین - علیهم السلام - إلا به بیزاری از دشمنانشان.

و اعتقاد ما درباره کشندگان انبیاء و قاتلان ائمه معصومین - علیهم السلام - آن است که آنها کافر و مُشْرک و مُجاوِرِ ابدی دَرکِ اَسْفَل* آتشد. [* دَرک، یا: دَرک: مُنتهای گودی و قعر هر چیز را گویند؛ و اطلاق آن در لسان شرع، در خصوص قعر جهنّم شیوع یافته است - که پناه می بریم بخدا از شرّ آن - و اسفل: به معنی پائینتر و پست ترین درجه آنست - شارح].

و هر که جز این عقیده در باره آنها داشته باشد آن کس نزد ما هیچ از دین خداوند نیست [بدان سبب که گذشت - شارح].

(۱) البقره ۲: ۲۷۰.

(۲) ((وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؟ أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ: هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ؛ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا

ص: ۱۵۸

عَوْجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ)) هود ۱۱: ۱۸-۱۹.

(۳) ((وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)) الأنبياء ۲۱: ۷۳.

(۴) ((وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصِرُونَ وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ))
الْقَصص ۲۸: ۴۱، ۴۲.

(۵) الأنفال ۸: ۲۵.

(۶) ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)) التوبه ۹: ۲۳.

(۷) ((وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)) المائدة ۵: ۵۱.

(۸) ((وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)) المجادلة ۵۸: ۲۲.

(۹) ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ)) الممتحنه
۶۰: ۱۳.

(۱۰) ((وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ)) هود ۱۱: ۱۱۳.

(۱۱) جهت اطلاع بر مدارك اهل سنت در نقل اين حديث متواتر، رجوع كنيد به كتاب: "فضائل پنج تن عليهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت"، ترجمه "فضائل الخمسة من الصّحاح السّیّئه"، تأليف علامه فيروزآبادی، ترجمه: محمد باقر ساعدي، جلد ۱ / صفحات ۴۱۵-۴۱۷.

(۱۲) جهت اطلاع بر مدارك اهل سنت در نقل اين حديث متواتر، رجوع كنيد به همان كتاب ارزشمند: جلد ۴ / صفحات ۵۶ و ۵۷.

(۱۳ و ۱۴ و ۱۵) جهت اطلاع بر مدارك اهل سنت در نقل اين احاديث متواتره، كه: فاطمه (ع) پاره تن پیامبر (ص) بوده، و اينكه آن بانو تا دم وفات و شهادتش، بر عمر و ابو بكر - بخاطر اذيتها و آزارهايي كه به او رسانده بودند - خشمگين

ص: ۱۵۹

بوده و هیچگاه از آن دو راضی نشده، رجوع کنید به همان کتاب ارزشمند: ج ۴/ ص ۴۷-۵۷.

و جوب تقیه، عقوبت ترک کنندگان آن و لعن ایشان (۴۸)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۱۳۱

باب (سی و نهم) اعتقاد در تقیه:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب تقیه آن است که آن واجب است؛ هر که ترک تقیه نمود مانند کسی است که ترک نماز نموده.

و به خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض شد که: یا ابن رسول الله ما می بینیم در مسجد مردی را که فاش دشنام به دشمنان شما می دهد و نامشان می برد. آن حضرت فرمود: چه مرض دارد؟ خدا لعنتش کند! ما را در معرض اذیت میاندازد!

بتحقیق که حق تعالی فرموده: ((دشنام مگوئید آنان را که غیر خداوند را می خوانند که آنها دشنام می دهند خدا را به ظلم و تعدی بدون علم)) [الأنعام ۱۰۸]؛ [که حضرت امام صادق ع در تفسیر این آیه فرموده اند: یعنی دشنام ندهید آنها را زیرا که آنها نیز بر شما دشنام دهند] و ایضاً آن حضرت فرمود: هر که دشنام به ولی خدا دهد دشنام به خدا داده؛ و جناب نبوی - صلی الله علیه و آله و سلم - به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند که: هر که دشنام بتو داد دشنام بمن داده و هر که دشنام بمن داده دشنام بخدا داده و هر که دشنام بخدا داد، دور افکند خداوند او را بر دو سوراخ بینیش [= به صورتش] در جهنم.

و تقیه واجب است که ترکش جایز نیست تا خروج قائم - علیه السّلام - و هر که ترکش کند پیش از خروج آن حضرت، بتحقیق که

ص: ۱۶۰

از دین خدا بیرون رفته و از دین امامیه خارج شده و مخالفت خدا و رسول و ائمه - علیهم الصلاه و السلام - نموده.

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه حق تعالی فرموده که: ((گرامی ترین شما در نزد خداوند اتقای [= با تقواترین / پرهیزگارتترین] شماست)) [الحُجرات/۱۳]، فرمود: عمل کننده ترین شما به تقیه.

و بتحقیق که حق تعالی مُرْخَص [= مُجَاز] فرموده اظهار دوستی کافران را در حال تقیه و فرموده: ((باید مؤمنان کافران را دوست نگیرند غیر از مؤمنان؛ و هر که بکند این کار را نیست در هیچ چیزی از خدا؛ مگر اینکه تقیه نمائید از کافران، تقیه ای)) [آل عمران/۲۸].

و ایضاً فرموده که: ((منع نمی فرمایدتان خداوند از آنانکه جنگ با شما نکردند در دین و شما را بیرون ننموده اند از دیارتان، که نیکی بآنها کنید و بسوی آنها سلوک [= رفتار] به اعتدال نمائید، بدرستی که خداوند دوست می دارد منصفان را. منع نمی نماید خدا شما را جز آن کسانی که مقاتله نمودند با شما در دین و شما را از دیارتان اخراج نمودند و معاونت یکدیگر کردند بر اخراج شما، و منع می فرماید از آنکه دوست گیرید آنها را؛ و آن کسانی که دوست می گیرند آنها را، ظالمانند)) [الممتحنه / ۹۸].

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: "[گاه می شود که من] خود می شنوم کلام مردی را در مسجد و او مرا دشنام می گوید و پنهان می شوم از او به پشت ستون که مرا نبیند [که با دیدن من، بیشتر دشنام دهد]".

و ایضاً فرموده [یکی از صادقین - امام باقر یا امام صادق

— عَلَيْهِمَا السَّلَامُ]: و مخالطه نمائید با مردم بظاهر و مخالفت ایشان کنید به باطن، مادام که حکمرانی "بچه بازی" است*.

[*عَلَامَةُ مَجْلِسِي (ره) در توضیح ذیل این حدیث شریف می نویسد: ... و مراد از صِبْيَانِيَّة (= بچه بازی) آنست که حاکم و امیر مانند کودکان باشد در کمی عقل و سَفَاهَت (= نفهمی و نادانی)؛ یا معنی این است که بِنَاءِ حُكُومَتِ بَرِ حَقِّ نَبَاشَد، بلکه بر هواهای باطله باشد، همچون بازی کودکان و ... مراد، تشبیه آنست به حکومتی که مَشْتِي كُودَك (= صِبْيَان) گرد آن جمع شده باشند - بِحَارِ الْأَنْوَارِ، ج ۷۲، ص: ۴۳۶ .

و أَيْضاً فرمود: رِیَاءُ بَا مَوْمِنٍ شَرَكٌ اسْتِ و با منافق در خانه او عبادت است.

و أَيْضاً فرمود که: هَر كِه بَا أَنهَآ [= مَخَالِفِيْنَ] دَر صَفِّ أَوَّلِ نَمَازِ كَنَدِ گُویَا بَا رَسُولِ خَدَا (ص) دَر صَفِّ أَوَّلِ نَمَازِ گَرَارَدَه.

و أَيْضاً فرمود: عِيَادَتِ نَمَائِدِ مَرَضَاي [= مَرِيضَايِن] أَنهَآ رَا و حَاضِرِ شُويِدِ جَنَازَه هَآشَانِ رَا و نَمَازِ گَزَارِيِدِ دَر مَسْجِدِهَآشَانِ.

و أَيْضاً فرمود که: بَرَايِ مَا [بِه نِيكِي رِفْتَارَتَان] زِينَتِ بَآشِيْد؛ و بَرِ مَا [بِه زَشْتِي رِفْتَارَتَان] عَارِ مَبَآشِيْد.

و أَيْضاً فرمود: خَدَا رَحْمَتِ كَنَدِ كَسِي رَا كِه مَحْبُوبِ سَازَدِ مَا رَا پِيَشِ مَرْدَمِ و مَبْغُوضِ نَمَائِدِمَا نَزْدِ اِيْشَانِ.

و نَامِ قِصَه گُویَا ن [= قَصَاصِيْنَ] نَزْدِ اَن حَضْرَتِ مَذْكُورِ شَد، حَضْرَتِ فَرْمُود: خَدَا لَعْنَتَشَانِ كَنَد! تَشْنِيْعِ بَرِ مَا مِي كَنَنْد، يَعْني سَبَبِ تَشْنِيْعِ [= بَد گُويِي و عَيْبِ جُويِي] مَخَالِفَانِ بَرِ مَا مِي شُونَد.

و از آن حضرت سؤال شد که آیا گوش دادن برای سخن قصه گوین حلال است؟ فرمود نه.

و فرمود: هَر كَسِ گُوشِ دَهْدِ بِه سَخْنِگُويِي،

ص: ۱۶۲

بندگی او نموده؛ پس اگر آن سخنگوی از جانب خدا باشد، مُسْتَمِع، بندگی خدا نموده و اگر ناطق از جانب ابلیس باشد، مستمع، عبادت ابلیس نموده.

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه خداوند فرموده که: ((شاعران را پیروی کنند گمراهان)) [=الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ - سوره الشعراء/۲۲۴]؛ فرمود: آنها قصه گویانند*.

[*یعنی: داستان سرایان افسانه پرداز، که دروغ تحویل عوام کالاًنعام (= مثل چارپایان) دهند؛ چنانکه نقّالان ایران در قهوه خانه ها اشعار تماماً دروغ "شاهنامه" فردوسی را برخوانند و اوقات مردم را به این خُزَعَبَلات (= چرت و پرت ها) ضایع سازند؛ عَوْض آنکه اخلاق و احکام و علوم دینیّه و دانشها و فنون جدیده به ایشان بیاموزند تا جامعه از این انحطاط فرهنگی و اخلاقی و عقلی ناشی از فتنه مشروطه، بیرون آید؛ لیکن مشروطه خواه فقط بدنبال فسق و فجور و آزادی حیوانی خود است؛ چه کار به ارتقاء دین و اخلاق و فرهنگ ملت دارد؟! ... - شارح].

و [اِمّا تَقِيَه، مُبَاح و حلال نمیسازد همکاری با مخالفان و مُسَاعَدَت با ظالمان و مُمَاشَات و همراهی با ایشان را در چیزی از بدعتها و ظلمهای ایشان، یا در تبلیغ و ترویج امر ایشان، به قول یا بعمل، و به تصریح یا به تلویح (= اشاره) یا به تقریر (= تأیید عملی و ضمنی)، و اگرچه به اجتماع اطراف ایشان باشد هنگام سخنرانی و نطق عمومی؛ الاّ اینکه اکراه و اجبار کنند انسان را به آن - شارح]؛ جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که: هر که وارد [بر] صاحب بدعتی شود و او را تعظیم و توقیر نماید،

بتحقیق که سعی در خراب کردن بنای اسلام نموده.

و اعتقاد ما در باره کسی که مخالف با ما شود در یک امر از امور دین مُعَايَنَه [= بَعِيْنَه = دَقِيْقاً مثل و عین] اعتقاد ما است در باره آنکه مخالفت ما در جمیع امور دین نموده باشد [چه، انکار یکی از آنها باز می گردد به انکار جمیع آنها؛ زیرا که همگی نازل شده اند از جانب خدای تعالی] - شارح].

شیخ مفید (ره): تعریف تقیه و حدود آن (۴۹)

* تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید (ره):

گفته است شیخ مفید - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - که:

تَقِيَه، کتمان حق و پوشیده داشتن اعتقاد در آن است و متعرض نشدن مخالفین و ترک یاری نمودن با ایشان به چیزی که به عقب در آورد ضرری را در دین و دنیا.

و فرض [= تکلیف شرعی] تقیه وقتی است که بداند بِالْبَيِّنَاتِ و یا مَطْنَةً قَوِيَّةً [که در صورت اظهار عقیده حَقّ] ضرر به هم رساند [به خود او یا به کسی دیگر - شارح]؛ پس هر زمان که نداند ضرری را در اظهار حق و نه مَطْنَةً قَوِيَّةً در آن داشته باشد، واجب نباشد فرض تقیه.

و بتحقیق که امر نموده اند حضرات ائمه صادقیین علیهم السّلام جماعتی از شیعیان خود را به باز داشتن و نگاهداشتن خود از اظهار حق، و در باطن و پوشیده نگاهداشتن آن از دشمنان دین، و یاری نمودن به چیزی که بر طرف کند شک را از ایشان درباره مخالفت ایشان [= دشمنان و مخالفان] و بود آن اصلح برای ایشان [= آن گروه از اصحاب امامان (ع) که مأمور به إخفاء بودند]؛ و حضرات ائمه علیهم السّلام امر می فرمودند جماعتی دیگر

را از اصحاب خود به سخن گفتن با خصمان و آشکارا نمودن امر حق با ایشان و خواندن ایشان بسوی امر حق، به جهت دانستن ایشان علیهم السلام که ضرری نیست بر آن جماعت در آن.

پس تقیه واجب می شود بحسب آنچه یاد نمودیم آنرا، و ساقط می باشد فرض آن در مواضع دیگر بنحوی که مقدم داشتیم آنرا؛ و شیخ ابو جعفر [صدوق] رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى اجمال نموده است گفتار را در آن و تفصیل نداده است ...

مسلمان بودن والدین و اجداد و جدّات پیامبر (ص) و علی (ع) (۵۰)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۱۳۵

باب (چهلّم) اعتقاد در شان آباء جناب نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [و جناب عَلَوی - علیه السلام]:

ابن بابویه [= شیخ صدوق] (رحمه الله علیه) گوید:

اعتقاد ما، در شأن پدران جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [و جناب امیر المؤمنین علی - ع] آنست که همه مسلمانان بوده اند از آدم علیه السلام تا پدرش (ص) عبد الله (ع) و آنکه ابو طالب [= عموی پیامبر (ص) و پدر علی (ع)] که نام او عمران بود - علیه السلام [مُسلِم بوده] لکن در حال تقیه می زیسته و به ایماء و اشاره و رمز، اظهار اسلام نموده است - شارح].

و مادر آن جناب (ص) آمَنَه (ع) دختر وَهَب، مُسلِمَه [= مسلمان] بوده*.

[* و این ثابت است به نقل، و واجبت به عقل؛ چه آنکه ولادت پیامبر یا وصی او از صُلب (= پشت) یک کافر و یا از رَحِم یک کافره، ولو در یکی از اجداد یا جدّات او بوده باشد، مُستلزم عار و ننگ است نزد مردم بر آن نبی یا

ص: ۱۶۵

وصی الهی؛ پس این جائز نیست در احدی از انبیاء یا اوصیاء سَلَف (= گذشته)؛ چه رسد به حضرات چهارده معصوم - صلوات الله علیهم - که برترند از جمیع ایشان و از جمیع مردمان - شارح].

و آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از نکاح بیرون آمده ام و از زنا بیرون نیامده ام از ابتداء [زاد و ولد] آدم علیه السلام.

و مَرَوِیَّ است که عبد المطلب (ع) حجت خدا بوده [در الهام دین حنیف (= پاک و مستقیم) به او؛ بدون آنکه پیامبر یا امام باشد - شارح] و ابو طالب (ع) وصیش بود [بی آنکه او نیز پیامبر یا امام بوده باشد - شارح] - رضوان الله علیهما*.

[*عَلَمَهُ مَجْلِسِ - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ - در بیان ذیل این حدیث، می فرماید: «علماء امامیه - رضوان الله علیهم - اتفاق و اجماع دارند بر اینکه والدین پیامبر (ص) و تمامی اجداد او تا حضرت آدم (ع)، مسلمان (به اسلام ابراهیمی حنیف = پاک و مستقیم) بوده و بلکه از صدیقین (یعنی بندگان برگزیده و راستین خدا) و از پیامبران یا اوصیاء پیامبران بوده اند؛ و اینکه برخی از ایشان نتوانسته اند اظهار اسلام کنند، شاید از جهت تقیه بوده و یا به جهت مصلحت دینی دیگری؛ و امین الدین طبرسی - رَحِمَهُ اللهُ - در تفسیر "مجمع البیان" گوید: اصحاب ما (امامیه) گفته اند که: آزر... عموی حضرت ابراهیم (ع) [و پدر خوانده پرورش دهنده او] بوده، چه نزد ایشان ثابت است که پدران پیامبر (ص) تا حضرت آدم (ع) موحد (= یکتاپرست) بوده اند؛ و طائفه امامیه [= شیعه دوازده امامی] بر آن اجماع دارند»

- انتہی (بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷).

و همو در موضع دیگر، به نقل از صدوق (ره) در "عیون اخبار الرضا (ع)" از آن حضرت روایت می کند که در حدیثی فرمود: ((... و اگر عبد المطلب، حجت الهی نبود و نیز عزم او بر ذبح فرزندش عبدالله، شبیه نبود به عزم ابراهیم (ع) بر ذبح فرزندش اسماعیل (ع)، پیامبر اکرم (ص) افتخار نمی فرمود به انتساب به آنها به اینکه دو "ذبیح" (در راه خدا) هستند، در این گفتارش (ص): اَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ ...)) - بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۳۰.]

* تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید (ره):

* شیخ مفید محمد بن نعمان (رضوان الله علیه) فرموده که:

پدران پیغمبر اکرم محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - تا آدم ابو البشر علیه السلام تمامی مَوْحِد [= یکتا پرست] بوده اند، بر ایمان به خدای تعالی [و اسلام یا دین حنیف ابراهیمی]، همان طوری که شیخ ابو جعفر بن بابویه [صدوق] - رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى - ذکر فرموده اند و دلیل این امر، اجماع فرقه مُحَقِّقَه [شیعه دوازده امامی] است؛ و نیز در قول خداوند تعالی است: الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْلُبُكَ فِي السَّاجِدِينَ (سوره شعراء، آیه ۲۱۸ و ۲۱۹) یعنی: «آن خدائی که می بیند تو را در آن هنگام که برمی خیزی به امر نُبُوت و می بیند گردش تو را در اصلاب [جمع صُلب: پشتهای] پیغمبران و پاکان سجده کنندگان»؛ که در این آیه خداوند اراده فرموده گردیدن آن حضرت را در اصلاب مَوْحِدِينَ، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: «من همیشه از اصلاب پاکان به ارحام پاکیزگان منتقل می شدم تا آنکه خداوند مرا در عالم امروز شما

ص: ۱۶۷

پدید آورد و ظاهر نمود»، پس این حدیث دلالت می کند بر اینکه پدران بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله همگی مؤمن بودند، زیرا که اگر در ما بین پدران آن جناب کافری وجود داشت سزاوار نبود که پیغمبر، کافر را بطهارت [= پاکی] توصیف فرماید چه آنکه کافر نجس است در حالی که پیغمبر توصیف فرموده آباء گرام خود را بطهارت؛ و دلیل بر نجاست کفار قول خدای تعالی است که: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (سوره توبه، آیه ۲۸) = جز این نیست که مشرکین نجس و پلیدند»، پس در این آیه خداوند به نجاست کفار حکم فرموده. بنا براین، چون پیغمبر اکرم (ص) حکم فرموده بطهارت و پاکی پدران خود تماماً و آنها را به پاکی توصیف فرمود دلیل است بر اینکه پدران آن جناب تماماً از مؤمنین بوده اند.

[مُصَحِّح (چاپ کتاب) گوید: این حاشیه در نسخه اصل نبوده و ما خود آن را از نسخه عربی (اعتقادات الشیخ المفید، یا: تصحیح الاعتقاد) ترجمه نمودیم - الاحقر: محمود موسوی زرنندی]

اعتقاد در شأن علویان [یعنی سادات، و نیک و بد ایشان] (۵۱)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص: ۱۳۶-۱۴۱

باب (چهل و یکم) اعتقاد در شأن علویان [یعنی سادات و نیک و بد ایشان]:

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در شأن سادات علویّه آنست که ایشان از آل رسول الله (ص) اند و آنکه دوستی ایشان واجب است جهت آنکه مزد پیغمبری پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ - است.

و حق تعالی فرموده: «بگو یا محمد (ص)، که: از شما امّیت، مزدی به عوض پیغمبری شما نمی طلبم، الاّ مَحَبَّتِ دربارۀ خویشاوندانم» [= قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا

ص: ۱۶۸

و صدقه بر علویان حرام است زیرا که آن از چرکینهای مالست که در دست مردمان است و صدقه دادن سبب پاکیزه شدن ایشانست، لکن حلال است برای کنیزان و غلامان علویان، و حلال است صدقه خود این سلسله علیه بعضی بر بعضی، و اما زکاه امروز حلال است بر ایشان بعوض خمس، چون از آن ممنوع گردیده اند.

و اعتقاد ما در باره بد کار از این طایفه [= سادات؛ سیدها] آن است که عقاب [= جزای گناه] او دو برابر است؛ و در شأن نیکوکار ایشان آن است که ثوابش دو مقابل است [چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است* - شارح]

[*اصول کافی، شیخ کلینی، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص: ۲۰۹ تا ۲۱۱].

و [اما سید بدکار و گناهکار و ستمگر، پس آن چنان است که] حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر که مخالفت با دین خدا نماید و دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان خدا کند بیزاری از او واجب است، هر که باشد و از هر قبیله ای که باشد» .

و جناب امیر [المؤمنین] علیه السلام به پسر خود محمد بن الحنفیه فرمودند که: «تواضع کردن تو در حال شرف تو، شرافتش بیشتر است برای تو از شرف آباء تو» .

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «دوست داشتن من امیر المؤمنین علیه السلام را [توأم با پیروی از راه او] محبوبتر است پیش من از آنکه متولد از [نسل] آن جنابم» .

و از آن حضرت سؤال شد که آل محمد (ص) کیست؟ فرمود: «آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که حرام

می باشد بر رسول خدا نکاح او» [زیرا از محارم او هستند - ش].

حق تعالی فرمود: «هر آینه بتحقیق که فرستادیم نوح و ابراهیم را و مُقَرَّر ساختیم در ذُرِّیَّهٔ آن دو، نُبُوت و کتاب را؛ پس بعضی از ایشان هدایت پذیرفته اند و بسیاری از ایشان فاسقند» [= وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ؛ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ - الحديد / ۲۶].

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه حق تعالی فرموده که: «بعد از آن به میراث رساندیم کتاب را به آن کسانی که انتخابشان نمودیم از میان همه بندگان خود؛ پس بعضی از ایشان ظالمِ نفسِ خودند و پاره [ای] میانه رو و بعضی سبقت نماینده بانواع خوبیها» [= ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ - الفاطر / ۳۲]؛ فرمود: ظالمِ نفسِ خود از ما طایفه: کسی است که حقِّ امام را نمی شناسد، و میانه رو: شناسنده حقِّ امام است، و سبقت کننده به خوبی ها به اذن خدا: [خود] امام است.

و اسماعیل از پدر بزرگوار خود [= امام صادق - ع] پرسید که گناهکاران طائفه ما چه حال دارند؟ فرمود [این آیه را]: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ؛ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَ لَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا» [النساء / ۱۲۳]، یعنی: «نه اوضاع دلخواه شماست و نه آرزوهای اهل کتاب؛ هر کس بدی می کند جزا داده می شود به آن و نمی یابد برای خود غیر از خداوند یاری و نه یآوری».

و حضرت باقر علیه السلام در

ص: ۱۷۰

حدیث طولانی فرمود: «میانۀ خداوند و اَحدی قرابتی نیست، بدرستی که محبوبترین خلق به سوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که مُتقی تر و عمل کننده تر به طاعت خدا بوده باشد؛ به خدا قسم هیچ بنده ای خود را نزدیک به خدا نمی کند الاّ به واسطه طاعت، نیست با ما خطّ [= سند و نوشته بَرّات و] فراغتی از آتش و نه بر خدا مُوجّه است برای احدى حجّتی؛ هر که مطیع خدا است دوست ما است و هر که نافرمان خدا است دشمن ما است و دوستی [و ورود در اطاعت و تشیّع و ولایت] ما به دست نمی آید الاّ به وَرَع [= پرهیز از گناه] و عمل صالح».

[و اما آنچه در این باب آمده، مُنافات ندارد با آنچه در باب شفاعت گذشت؛ پس مراجعه کن و بیانیش! - شارح] [رجوع شود به باب ۲۱، پوشۀ ۲۷].

و بتحقیق که نوح علیه السّلام عرض نمود: «پروردگار من! پسر من از اهل من است و بدرستیکه وعده توست حق و تو اَحکَمُ الحاکمین؛ حق تعالی در جوابش فرمود: بدرستیکه او از اهل تو نیست، او (فاعل) عملی است غیر صالح! پس سؤال مکن مرا امری که نیست برای تو علمی به آن! بدرستی که من نصیحت تو می نمایم که مبادا از جاهلان باشی! نوح عرض نمود: پروردگارا پناه می آورم بتو از اینکه سؤال نمایم ترا امری که علمی به آن ندارم و اگر مرا نیامرزی و رحم ننمائی از جمله زیانکاران خواهم بود» [= رَبِّ، إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ؛ قَالَ: يَا

نُوحٌ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ! إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ! فَلَا تَسْتَعِزُّنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ! إِنَّنِي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ! قَالَ: رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ، وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [سوره هود/ ۴۵-۴۷].

و از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از معنی اینکه حق تعالی فرمود که: «در روز قیامت می بینی آن کسانی را که دروغ گفته اند بر خدا که رویهای آنها سیاه شده؛ آیا نیست در جهنم جایگاه متکبران؟!» [و يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّةٌ؛ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِمُتَكَبِّرِينَ؟! - الزُّمَرُ / ۶۰]؛ فرمود: «مراد، کسی است که ادعا کند که امام است و امام نباشد»؛ عرض شد: اگر چه علوی و فاطمی [= سید] باشد؟ فرمود: «آری؛ اگر چه علوی و فاطمی باشد!».*

[*شراح - رحمه الله عليه - فرموده است: «این حدیث از اخبار متواتره نزد ما امامیه است؛ و بدین جهت، ما حرام می دانیم لقب دادن کسی غیر از معصومین (ع) را به لقب "امام" و نیز حرام می دانیم که کسی چنین لقبی را برای خود بپذیرد؛ بر خلاف سنیان و صوفیان - خَدَلَهُمُ اللَّهُ (= خدا خوارشان سازد!) - که رؤساء خود را به آن مُلقَّب ساخته اند، مثل: "امام شافعی" و "امام محمد غزالی" و ... - که خدایشان با ایشان محشور فرماید! - و متأسفانه، امروزه نیز شاهد هستیم که برخی از فرومایگان عوام ما شیعیان نیز از سنیان و صوفیان تبعیت کرده و به هر عالمی، این لقب را می دهند؛ حال آنکه در روایات معتبره فراوان ما، تحریم شرعی شده

تلقیب (= لقب دادن) و تَلَقَّب (لقب پذیرفتن) به آن! ... پس بار الها! تو خود شاهد باش که ما (= مرحوم شارح) از این دسته از مردمان و از این جماعت که امامان ایشان باشند، بیزاریم ...» [*].

*ظاهراً مراد مرحوم شارح، برخی از علماء عهد مشروطه هستند، که بیشتر در عراق، مردم هوادارشان چنین لقبی را به آنها می داده اند - ویراستار].

و أيضاً آن حضرت فرمود: «نیست فرق ما بین شما و کسی که مخالف شما باشد مگر [یک مَطْمَر = ریسمان]! عرض شد که: مَطْمَر [= ریسمان] چه چیز است؟ فرمود: «آن چیزی که آن را [تُرّ = ریسمان "تراز" بنائی] می گویند؛ پس هر کس خلاف شما نمود و تجاوز از این [تراز] نمود، از او بیزار باشید و اگر چه علوی فاطمی [= سَید] باشد».

و أيضاً آن حضرت در باره عبد الله [أَفْطَح = دارای سر پهن - لَعْنَةُ اللَّهِ؛ رئیس فرقه ضالّه افطحیه - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - که لقب امام به او داده بودند - شارح - و] پسر خود [آن حضرت بود]، فرمود: «او نیست بر هیچ چیز از این مذهب [شیعه] که شما برآیند و بدرستی که من بیزارم از او! خدای عزّ و جَلّ از او بیزار باد!».*

*مرحوم شارح می نویسد: و مناسب است که ذکر کنیم اینجا روایتی را از کتاب "غیبت نعمانی (ره)" - که در حکم رسالته عملیه تکالیف شیعه در عصر غیبت کبری □ است - در باب ۱۷: درباره آنچه قائم علیه السلام با آن برخورد می کند از نادانی مردم و نیز آنچه پیش از قیامش از خاندان خود

[= سادات] می بیند:

حدیث ۴ - أبان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «هنگامیکه پرچم حق پدیدار شود، اهل شرق و غرب، آنرا لعن کنند؛ آیا می دانی برای چه؟! گفتم: نه، فرمود: بخاطر آنچه که مردم پیش از خروج او از خاندانش می بینند!»

و در حدیث ۵- منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هنگامیکه پرچم حق برافراشته شود اهل مشرق و مغرب آن را لعنت کنند! به او عرض کردم: ز چه رو چنان می شود؟ فرمود: به سبب آنچه که از بنی هاشم [= سادات] دیده اند!» *

و مثل این در احادیث ما بسیار است؛ فاعْتَبِرُوا یا اُولی الْأَبْصَار (= پس به دیده عبرت بنگرید ای صاحبان بصیرت!) - شارح(ره).

* غیبت نعمانی، ترجمه غفاری، ص ۴۱۵.

احادیث کلی، احادیث توضیح دار و اعتقاد در حرام و حلال (۵۲)

اعتقادات شیخ صدوق ره - ترجمه، ص ۱۴۲:

باب (چهل و دوم): اعتقاد در احادیث مُجْمَلَه [= کلی گویی شده] و مُفَسَّرَه [= توضیح داده شده]:

ابن بابویه - رحمه الله علیه - گوید: اعتقاد ما در باب حدیث مُفَسَّر [= دارای توضیح و تفسیر در متن خودش] آن است که: آن حاکم است بر مُجْمَل [= حدیث دارای اجمال و کلیت]؛ چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده.

باب (چهل و سوم): اعتقاد در حَظَر [= نهی] و إِبَاحَه [= مباح و حلال نمودن]:

ابن بابویه [= صدوق] - رحمه الله علیه - گوید اعتقاد ما در این باب این است که: همه چیزها [که بدی یا خوبی آنها معلوم نباشد - ش] حلال و مَوْضِع رُخْصَت [= دارای اجازه] است، تا در چیزی از آنها

ص: ۱۷۴

[از طرف شارع مقدّس] نهی وارد شود.

شیخ صدوق (ره) و مفید (ره): احادیث طبّ سنتی و شرایط اخذ و عمل به آنها (۵۳)

اعتقادات صدوق، ترجمه، ص ۱۴۲-۱۴۳:

باب (چهل و چهارم) اعتقاد در احادیث وارد در طبّ [=پزشکی سنتی]:

ابن بابویه [=صدوق] رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب احادیثی که در طب وارد شده این است که آنها بر چند وجه است:

بعضی است که بنا بر هواء مکه و مدینه وارد شده؛ پس جائز نیست استعمالش در غیر آن هواء.

و قسمی هست که امام علیه السلام آن را فرموده بنا بر آنچه شناخته از طبیعت شخص مُعین؛ ولی مکان آن شخص را (تجاوز/ خ ل/ یا) اعتبار نفرموده (و تجاوز از موضّه معهای مُعین آن علاج نبایست نمود / خ ل)، چون [امام ع] آن شخص را [یا حال او یا مکان او را] بهتر از خودش می شناخته.

و نوعی هست که مخالفان در کتابها غلط انداز کرده اند که صورت مذهب حق را زشت نمایند در نظرها.

و بعضی [دچار توهم یا] سهو [شخص] راوی شده.

و پاره [ای] آنست که راوی، ناتمام به خاطرش مانده و ناقص نقل نموده.

و آنکه بخصوص غسل وارد شده که شفاء هر دردی است (الخصال، شیخ صدوق، ۲: ۶۲۳، باب حدیث الأربع مائه = خصلت های چهارصدگانه، حدیث ۱۰)، صحیح است و معنی اش آن است که [عسل] شفاء هر دردی است که از بُرودت [= سردی مزاج] باشد [و نه از حرارت و گرمی مزاج].

و آنکه برای بواسیر، استنجا بآب سرد [در حدیث] وارد شده، در صورتیست که از حرارت باشد.

و آنکه در باب بادنجان وارد شده که شفا است (*المحاسن، برقی: ۵۲۵، باب الباذنجان، ح ۷۵۵)،

ص: ۱۷۵

مخصوص فصل رُطَب است و برای کسی که خرما می خورد [تا سردی بادنجان و خشکی (سوداء آوری) آنرا جبران سازد]؛ نه سائر اوقات.

و اما آنچه صحیح می باشد از ائمه علیهم السّلام از دواهای مرضها، آیات قرآنی و سوره های قرآنی است و دعاها؛ به آن نوعهائی که وارد شده به سندهای قوی و طریقه های صحیح ...

و جناب نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر که او را حمد شفا ندهد خدا او را شفا ندهد» [نظیر این حدیث در "اصول کافی"، شیخ کلینی، ترجمه مصطفوی، ۴/۴۳۴، باب فضل القرآن، حدیث ۲۲، چنین نقل شده است: عَنْ سَيِّمَةَ بِنِ مُحْرِزٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ [الباقر] ع يَقُولُ: «مَنْ لَمْ يُبْرِئْهُ الْحَمْدُ لَمْ يُبْرِئْهُ شَيْءٌ»؛ و در کتاب "طَبُّ الْأُئْمَةِ (ع)" چنین آمده است: عن عبدِ اللَّهِ بنِ سِنَانٍ عن أبي عبدِ اللَّهِ [الصادق] عَلَيْهِ السَّلَامُ: «... مَنْ لَمْ يَشْفِهِ الْقُرْآنُ فَلَا شَفَاءَ لِلَّهِ»].

*تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید(ره):

فرموده است شیخ مفید (عَلَيْهِ الرَّحْمَهُ) که:

((طَبُّ، صحیح است و علم به آن ثابت است و طریق آن وحی است و جز این نیست که اخذ نموده اند آن را عالمان به آن، از انبیاء علیهم السّلام؛ و این به جهت آن است که نیست [در آغاز امر طبابت، نزد مردم] طریقی بسوی علم به حقیقت درد، مگر به سمع؛ و نیست [باز هم در آغاز امر طبابت، نزد مردم] راهی بسوی شناختن دواء مگر به توقیف [یعنی: نصّ فرمایش پیامبران به آنها، که فقط باید توقّف و ایستادگی بر آن شود - شارح]، پس ثابت شد که طریق آن [همچون سایر

ص: ۱۷۶

علوم بشری، در سرآغاز آن [شنیدن است از [خداوند] عالم به خفیات تعالی] همانگونه که عالم شیعی اثنا عشری شهید، ابو حاتم رازی (ره) (م ۳۲۲ق) در اوائل "أعلام النبوه" تبیین نموده است ... - شارح].

و اخباری که وارد شده است از [ائمه] صادقین علیهم السلام، تفسیرش قول حضرت امیر المؤمنین ع است که: «معدنه خانه دردها است و پرهیز سیر هر دوائی است؛ و عادت ده هر بدنی آنچه را که معتاد است» [المعدنه مبيت الادواء و الحمیه رأس الدواء؛ عود كل بدن ما اعتاد].

و گاه نفع می بخشد در بعضی شهرها دوائی - از مرضی که عارض می گردد ایشان را - آنچه سبب هلاکت می گردد اگر استعمال کنند آن را در غیر اهل آن شهر (یعنی گاهی دوائی برای یک نوع مرض در یکی از شهرها خوب است، ولی همان دوا در شهر دیگری برای آن مرض مفید نمی باشد، از جهت اختلاف آب و هوا - مصحح)؛ و گاه پسند می باشد از برای قومی که صاحبان عادت می باشند آنچه پسند نمی باشد از برای کسانی که مخالف ایشان باشند در عادت.

و بوده اند حضرات ائمه صادقین علیهم السلام که امر می فرموده اند پاره [ای] صاحبان امراض را به استعمال نمودن چیزی که ضرر می رساند بکسی که بوده باشد در او آن مرض؛ پس ضرر نمی رسانده او را استعمال آن و این به جهت علم ایشان بود به منقطع شدن سبب مرض؛ پس وقتی که [آن شخص] استعمال می نموده است آنرا، [آن چیز] استعمال شده بود با صحت، بدون شعور [شخص] به آن؛ و بوده است علم ایشان به آن، از جانب خداوند، بر طریقه معجزه ایشان و اینکه

آن برهانی بوده باشد از برای اختصاص دادن ایشان به آن [= اعجاز] و خرق [= شکافتن و نقض] عادت به معنای آن [یعنی به معنای معجزه - ش]؛ پس گمان نموده اند گروهی که آن استعمال هر گاه حاصل شود با ماده مرض، نفع بخشد؛ پس غلط نموده اند در آن و مُتَضَرَّر گشته اند در آن. و این قسمی است که ایراد نموده است آن را شیخ ابو جعفر [صدوق] رَحِمَهُ اللهُ تعالی، و او مُعْتَمِد است در این باب [به جهت تسلط و احاطه ای که بر احادیث داشته]، و جوهری را که ذکر نموده است از احادیث، مُحْتَمِل می باشد از برای آنچه که وصف نموده، بحسب آنچه ذکر نمودیم ما آن را)).

حلّ تعارض دو حدیث مختلف، اعتبار کتاب سلیم بن قیس هلالی (اسرار آل محمد ص) (۵۴)

اعتقادات شیخ صدوق ره، ترجمه، ۱۴۵-۱۵۵:

باب (چهل و پنجم) اعتقاد در اختلاف حدیثین

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در احادیث صحیحیه که از ائمه علیهم السّلام وارد گردیده این است که آنها موافق کتاب خدا است و مُتَّفِق در معنا است و مختلف نیست زیرا که جملگی به وحی از حق تعالی اخذ شده و اگر از غیر خداوند می بود اختلاف داشت.

* و اختلاف ظاهری احادیث نمی باشد مگر به علتهای مختلف:

- مثل آنکه در باب کفاره ظهار [= تشبیه پشت زن خود به پشت مادر خود، که رسم جاهلیت در حرام کردن زن برای خود بوده است - ش] وارد شده که: آزاد کردن بنده است؛

و در حدیث دیگر: دو ماه پی در پی روزه؛

و در حدیث دیگر: شصت مسکین طعام دادن؛

و همه صحیح است و روزه برای کسی است که قادر

ص: ۱۷۸

بر بنده آزاد کردن نیست، و طعام دادن برای کسی است که قادر بر روزه مذکوره نیست.

و مروی است که: تصدّق نماید به هر چه [از صدقه که] از او برآید؛ و این برای کسی است که قادر بر اِطعامِ شصت مسکین نباشد.

* و بعضی از احادیث هست که حکم آنها بَدَلِ اختیاری یکدیگر است:

- مثل آنکه در باب کفاره قَسَم، در قرآن وارد شده: «طعام دادن ده مسکین از وسط [= متوسط و میانگین] آنچه طعام می دهید اهل و عیال خود را؛ یا جامه دادن ده مسکین؛ یا آزاد نمودن بنده ای» [= اِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينٍ مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ اَهْلِيكُمْ اَوْ كَسَوْتَهُمْ اَوْ تَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ - سوره المائده/۸۹]؛ پس هر گاه در کفاره قَسَم سه حدیث وارد گردد: یکی به طعام دادن، و دوئیم به جامه دادن، و سئیم به بنده آزاد کردن؛ در نظر جُهَال، مختلف می نماید و حال اینکه مختلف نیست؛ بلکه هر یک از این کفاره ها بَدَلِ یکدیگرند.

* و در احادیث، بعضی امور جهت تقیه وارد شده.

* و از سُلَیْم بن قَیْسِ هِلَالی (عامری کوفی) [رضوان الله علیه، مُتَوَفَّای ۷۶ هجری، که اوّلین و معتبرترین کتاب (اسرار آل محمّد ص) در رابطه با تاریخ اسلام را نوشت و از یاران خالص حضرت علی (ع) بود] مروی است که گفت خدمت جناب امیر [المؤمنین] علیه السّلام عرض نمودم که:

من شنیده ام از سلمان و مقداد و ابوذّر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی چند از جناب نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غیر آنچه در دست مردم است، و شنیده ام از جناب

شما تصدیق همان ها را که شنیده بودم از ایشان. و دیده ام در دست مردم بسیار چیزها از تفسیر قرآن و از احادیث نبوی صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ که شما در باب آنها خِلاف مردم می فرمائید و چنان می دانید که آنها همه باطل است؛ آیا شما چنان می بینید که مردم دروغ می گویند عمداً برسول خدا و تفسیر می نمایند قرآن را برای خود؟!!

آن جناب جواب فرمود که: «سؤال نمودی؛ حال، پس جواب را بفهم؛ بدرستی که در دست مردم حقی است و باطلی، و راستی و دروغی، و ناسخی و منسوخی، و عامی و خاصّی، و محکمی و متشابهی. و حفظی و سهوی و بتحقیق که دروغ بسته شد بر جناب پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، در حال حیات آن جناب، تا آنکه ایستاد به خطبه و فرمود: «ایها الناس بتحقیق که بسیار شده اند دروغ گویندگان بر من! پس هر که عمداً دروغ گوید بر من باید منزل کند نشیمنگاه خود را از آتش جهنم!» و باز دروغ گفته شد بر آن جناب بعد از رحلتش، و این است و غیر از این نیست که احادیث بشما رسیده از [یکی از] چهار صنف که پنجمین ندارند:

(۱) مرد منافقی که اظهار ایمان می کند، و ساختگی [نظاهر] باسلام می نماید، احتراز از گناه نمی کند و مُضَایَقَه [خود داری] نمیدارد از اینکه عمداً دروغ بر رسول خدا(ص) گوید؛ و اگر مردم بدانند که منافق و کذاب است از او قبول نمی کنند و تصدیقش نمی نمایند. لیکن گفتند که این مرد به صحبت پیغمبر مُشَرَّف شده! و آن جناب را دیده! و از آن جناب شنیده!

پس از او اخذ نمودند در حالی که حالش را نمی شناختند. و بتحقیق که خبر داده حق تعالی از منافقان آنچه خبر داده و وصف نموده آنها را به آنچه وصف نموده و فرموده: «چون بینی منافقان را به عجب می آوردت جسم های آنها! و اگر سخن گویند می شنوی مَر سخنانشان را ...» [وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ... - سوره منافقون/۴]. و بعد از رحلت آن جناب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مردم متفرق شدند و تقرّب جستند بسوی امامان گمراهی و دعوت کنندگان خلق به سوی آتش به واسطه تزویر و دروغ و بهتان؛ پس آنها را مَنْصِبَ بهای عملها [= حکومت] دادند و خوردند بواسطه ایشان دنیا را و مسلط نمودند ایشان را بر گردن های [همگی] مردمان؛ و غیر از این نیست که مردمان با ملوک و دنیایند مگر کسی که خدا حفظش نموده باشد. و این مردی که مذکور شد، یک صنف از آن چهار صنف است.

(۲) و مردی دیگر است که از پیغمبر(ص) چیزی شنیده و درست به خاطرش نمانده و در آن سهو نموده و عمداً دروغ نگفته؛ و آن در دست او است به آن اعتقاد می کند و به آن عمل می کند و آن را روایت می نماید و می گوید: خودم شنیدم این را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! و اگر مسلمانان دانسته بودند که این سهو است، از او قبول نمی نمودند؛ و اگر خودش هم دانسته بود، هر آینه آن را بدور انداخته بود.

(۳) و سِئِم مردیست که شنیده از پیغمبر صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چیزی را که امر به آن فرموده، ولی مِنْ بَعْدِ [= بعد از آن] نهی از آن کرده و این مرد مُطَّلَع نشده؛ یا آنکه شنیده که آن جناب نهی از چیزی نموده، لکن بعد امر فرموده و او مطلع نیست؛ پس حفظ نموده منسوخش را و ندانسته ناسخ را؛ و اگر مسلمانان دانسته بودند که آن منسوخ است، هر آینه به دورش انداخته بودند و اگر خودش دانسته بود که منسوخ است هر آینه طرحش [= انداختنش] نموده بود.

(۴) و چهارم مردی است که دروغ بر خدا و رسول صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَگفته و دروغ را دشمن دارد از ترس خدا و به سبب تعظیم رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و سهو ننموده و درست شنیده و همان نحو که شنیده روایت نموده بدون زیاد و کم، و دانسته ناسخ و منسوخ را و عمل به ناسخ نموده و منسوخ را طرح نموده [= افکنده است].

و بدرستی که امرهای پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را، مثل قرآن، ناسخی است و منسوخی، و خاصّی و عامّی، و محکمی و متشابهی، و اتفاق می افتاد که رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سخنی می فرمود و برای آن، دو وجه می بود: کلامی عامّ و کلامی خاصّ، مثل قرآن. حق تعالی فرموده: «آنچه آورد شما را پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، اخذ نمائید؛ و آنچه منعتان فرمود از آن، دست بدارید» [= وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا - الحشر/۷]؛ و آن سخن

مُشْتَبِه می شد بر کسی که معرفت نداشت که خدا و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چه معنی را از آن کلام قصد نموده اند و چنان نبود که همه اصحاب رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نمایندگان و بعد از سؤال، تفهیم جواب را از آن جناب طلب کنند؛ زیرا که در میان اصحاب بودند قومی که سؤال می نمودند از آن جناب و دیگر استدعای تفسیر جوابی را که شنیده بودند نمی نمودند، جهت آنکه حق تعالی منعشان فرموده بود از سؤال، آنجا که در قرآن می فرماید: «ای مؤمنان سؤال مکنید از چیزهایی که اگر بیان شود برای شما بدحالتان می کند و اگر سؤال نمائید در آنوقت که قرآن نازل کرده می شود بیان خواهد شد برای شما؛ که خداوند عفو از آن فرموده و خدا آمرزنده و بردبار است؛ بتحقیق که سؤال از آنها نمود قومی پیش از شما و بعد از جواب، به آن کافر گردیدند!» [= یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ؛ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ؛ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ؛ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ] [المائدة / ۱۰۱ و ۱۰۲]؛ و لهذا آن جماعت از اصحاب جناب رسالت مآب (ص) باز ایستادند از سؤال، حتی اینکه راغب بودند که اعرابی یا صحرائی بیاید و سؤال نماید و ایشان بشنوند!

امیر علیه السلام [در ادامه] فرمود: اما من، چنان بود که داخل می شدم بر آن جناب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هر شب یک دفعه و خلوت با ایشان می نمودم هر روز یک بار

و آنچه سؤال می نمودم جوابم می فرمود، و با آن جناب می گردیدم هر کجا که می گردید، و همه اصحاب بتحقیق که دانسته اند که این کار را با احدی غیر من نمیکرد و بسا بود که این امر در منزل من می بود و چنان بود که چون من وارد بر آن جناب می گردیدم در بعضی از منزلهای آن جناب برای من خلوت می گردانید (با من خلوت می کرد خ ل) و زناش را برمی خیزانید و نمی ماند سوای من و او، و چون آن جناب به خانه من برای خلوت تشریف می داد بر نمی خیزانید از ما فاطمه (ع) را و نه یکی از دو پسران (یا: هیچکدام از پسران خ ل) مرا؛ و چنان بود که چون سؤال می نمودم جوابم می فرمود و چون ساکت می شدم و سؤالهای من تمام می شد، خود سر سخن برمیداشت با من؛ پس نازل نشد هیچ آیه از قرآن و نه هیچ چیزی را که دانسته بود آن جناب از حلال یا حرام، یا امر یا نهی، یا طاعت یا معصیت، یا چیزی که می بوده، مگر آنکه مرا تعلیم فرمود و مرا به خواندن آن داشت و بر من املاء فرمود و من نوشتم آن را بخط خود، و خبر داد مرا به تأویل آن و ظاهر آن و باطن آن، پس من حفظش نمودم و دیگر فراموش نکردم هیچ حرفی از آنرا، و چنان بود که چون آن جناب خبر می داد مرا باین همه دست مبارکش را بر سینه ام می نهاد و می گفت:

«خداوندا مَمْلُوءٌ کن دلش را از علم و فهم و نور و حکمت و ایمان و عالمش فرما و نادانش منما

و بیادش بدار و مسازش فراموشکار» .

پس روزی به خدمتش عرض نمودم: یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت باد! آیا در دل، خوف فراموشی بر من داری؟ فرمود: یا اخی! ندارم بر تو تشویش [= دلهره از] فراموشی و نه نادانی، و بتحقیق که خداوند مرا خبر داده به آنکه دعای مرا در حق تو مستجاب فرموده و در حق شریکان تو که بعد از تو می باشند.

عرض نمودم: یا رسول الله! شریکان من کیستند؟ فرمود آن کسانی که خداوند اطاعت ایشان را قرین طاعت من ساخته.

عرض کردم کیستند ایشان؟

فرمود: آنانند که حق تعالی فرموده:

«ای مؤمنان فرمان ببرید خدا را و فرمان ببرید رسول را و صاحب اختیاران خود را» [= یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ - النِّسَاء/۵۹].

[*مرحوم شارح می نویسد: و در این، دلالت است بر عدم جواز شرعی تلقیب (= لقب دادن) غیر ائمه اطهار(ع) به لقب «ولی امر» یا «أولی الأمر»، و نیز عدم جواز شرعی تَلْقُب (= لقب پذیرفتن) کسی غیر از آنها(ع) به آن؛ چنانکه در اخبار متواتره آمده که این لقب خاص ایشان(ع) است و بس - شارح].

عرض کردم: یا نبی الله، کیستند آنها؟

فرمود: اوصیاء بعد از من که متفرق نمی شوند تا وارد حوض کوثر شوند بر من، هدایت کنندگان و هدایت شدگان، ضرر نمی رساندشان مگر هر کس که مکر با ایشان می کند و نه بی مددی هر که به ایشان بی مددی نماید، ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان، نه جدا از ایشان می شود و نه جدا از آن می شوند؛ به برکت

ص: ۱۸۵

ایشان، امت من نصرت کرده می شوند و به طَفِيل [= در پی لطف وجودی] ایشان باران [بر آنها] باریده می شود، و بواسطه ایشان دفع بلا [از آنها] می شود، و بوسیله ایشان دعای امت مستجاب می گردد.

عرض نمودم: یا رسول الله، اسامی ایشان را بفرما.

فرمود: تو، یا علی (ع)؛ پس پسرم این، و دست مبارک بر سر امام حسن علیه السلام گذارد؛ و باز فرمود: پس پسرم این، و دست شریف بر سر امام حسین علیه السلام نهاد؛ و باز فرمود: پس همنام تو ای برادر من: او آقای عبادت کنندگان است [= سَيِّد العابدین، یا: زَيْن العابدین، امام سَجَّاد (ع)؛ پس پسر او مُحَمَّد باقر و خازن وحی الهی است - و زود باشد که متولد شود در زمان تو؛ پس سلام مرا به او برسان* -

[*شارح گوید: مخاطب در این فقره، سُلَيْم بن قیس (ره) است و مخاطب (= خطاب کننده) خود حضرت علی (ع) است و این نیست جزئی از فرموده پیامبر (ص) تا شبهه ای در حدیث وارد شود، که: امام باقر (ع) متولد سال ۵۷ هجری هستند و امیر المؤمنین (ع) قبل از تولد ایشان، در سال ۴۰ هجری شهید شده اند. ولیکن سُلَيْم (ره) در سال ۷۶ هجری وفات یافته، پس در اینصورت، هیچ شبهه در صدق حدیث شریف نیست؛ پس گوش مکن به شُبُهَات «بعضی بی بصیرتانی!!» در مورد اعتبار کتاب سُلَيْم (ره) (یعنی کتاب اسرار آل محمد ص) - شارح (ره)]

سَيْس جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [الصَّادِقُ (ع)؛ سَيْسُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ [الكَاسِمُ (ع)؛ سَيْسُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى [الرِّضَا (ع)؛ سَيْسُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ [الجَوَادُ (ع)؛ سَيْسُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ [الهِدَايَ (ع)؛ سَيْسُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ [الزُّكِّيَّ [العَسْكَرِيُّ (ع)؛

سپس آن کسی که اسم او اسم من است [م ح م د]، و رنگ چهره او رنگ چهره من، قائم به امر الله در آخر الزمان، مهدي [= هدايت يافته الهی] امت محمّد جدش - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - همان کسی که خداوند پر می کند به برکت ظهور او زمین را از انصاف و عدل چنانچه مملوّ شده از جور و ظلم.

بخدا قسم که من [= علی ع] می شناسمش ای سلیم، در آنجا که بیعت با او می شود میان رکن و مقام و می دانم نامهای یاوران او را و قبیله های هر یک را» .

سلیم (ره) گوید: بعد از آن به خدمت امام حسن و امام حسین عَلَیْهِمَا السَّلَامُ در مدینه رسیدم، بعد از هلاک معاویه (لع)، و عرض نمودم همین حدیث را که از پدر بزرگوارشان داشتم، فرمودند: «راست گفتی! امیر المؤمنین (ع) تو را خبر داد باین حدیث و ما نشسته در حضورش بودیم، و بتحقیق که حفظ نموده ایم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنانچه امیر علیه السّلام تو را خبر داده و نه حرفی در آن زیاد نموده و نه حرفی کم» .

سلیم می گوید: بعد از آن به خدمت علی بن الحسین [= امام سجّاد] علیه السّلام رسیدم - وقتی که پسرش امام محمّد باقر علیه السّلام در نزد پدر بزرگوارش بود - و عرض نمودم آنچه را شنیده بودم از پدرش و آنچه را شنیده بودم از امیر المؤمنین علیه السّلام؛ پس حضرت علی بن الحسین علیه السّلام؛ فرمود: «بتحقیق که مرا بخواندن این حدیث داشت (یا: بر من خواند این حدیث

را- "نسخه بَدَل" امیر المؤمنین (ع) از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، در حالی که امیر علیه السَّلام بیمار بود و من طفل بودم. بعد از آن امام محمّد باقر علیه السَّلام فرمود: «مرا هم به خواندن این حدیث داشت (یا: بر من هم خواند این حدیث را- خ ل) جَدّ من [=امام حسین ع] از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حالی که من طفل بودم».

أَبَان بن ابی عَیَّاش [رضوانُ اللهُ علیه] گوید: بعد از آن من تمام این حدیث را از سُلَیْم بن قیس به خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السَّلام عرض نمودم؛ آن حضرت فرمود: «راست گفتی؛ و فرمود: بتحقیق که جابر بن عبد الله انصاری (ره) [نیز همانند سُلَیْم] آمد به نزد پسر من محمّد [=امام باقر ع]، در وقتی که به مکتب می رفت [یا: نزد کاتبان می رفت؟]، پس او را بوسید و بر او از جانب رسول خدا سلام خواند» [مثل همان که سُلَیْم انجام داد].

أَبَان بن ابی عَیَّاش (ره) گوید: باز بحج رفتم بعد از رحلت حضرت علی بن الحسین علیه السَّلام؛ پس به خدمت ابی جعفر محمّد بن علی بن الحسین [=امام باقر] علیه السَّلام رسیدم و این حدیث را سراپا از سُلَیْم نقل و عرض خدمتش نمودم، پس اشک در دو چشم مبارکش گشت و فرمود: «راست گفته سُلَیْم، خداوند او را رحمت کند؛ سُلَیْم آمد به خدمت پدرم (ع) بعد از قتل جَدّ حسین علیه السَّلام و من در خدمت پدرم بودم؛ پس همین حدیث را به عَیْنِهِ حکایت نمود و پدرم به

او فرمود: راست گفتمی ای سلیم! بتحقیق که پدرم خیر داد مرا از امیر المؤمنین علیه السّلام به همین حدیث» (روایت کرده این حدیث را سُلَیْم (ره) در کتاب خود، متن عربی: ص ۶۱، و مُصَيِّنْفُ [= شیخ صدوق] در کتاب "الْخِصَال" إلی قوله (ص): «و بیادش بدار و مسازش فراموشکار»، متن عربی - ۱: ۲۵۵، باب الأربعة (خصال چهارگانه)، حدیث ۱۳۱).

خاتمه اعتقادات صدوق (ره)؛ تنمه ای در عدم اختلاف قرآن و حدیثی از کتاب توحید (۵۵)

[تنمه ای در عدم اختلاف در قرآن]:

- اعتقادات صدوق ره- ترجمه، ص ۱۵۵-۱۵۹:

و در کتاب خداوند عَزَّ وَجَلَّ، چیزی چند هست که جاهلان، مختلف و متناقضش می پندارند و حال آنکه نه مختلف است و نه متناقض.

مثل اینکه فرمود: پس امروز فراموش می کنیم کافران را چنانچه فراموش نمودند ملاقات روز خود را، یعنی امروز قیامت را «۱»

و [فرموده]: [فراموش کردند خدا را پس خداوند هم آنها را فراموش کرد «۲»].

و [حال آنکه در آیه ای دیگر] می فرماید که: نبوده است پروردگارت فراموشکار «۳».

و مثل اینکه فرموده: روزی که بپا می ایستند روح و ملائکه صفی و اصلاً سخن نمیگویند مگر کسی که اذنش دهد خداوند و سخن صواب [= صحیح] گوید «۴».

و [در حالیکه در جای دیگر] فرمود: روز قیامت بعضی کافر می شوند به بعضی و لعن می کنند بعضی از آنها بعضی را «۵».

و فرموده: بدرستی که این هر آینه حق است خصمی نمودن [= دشمنی کردن] اهل آتش با هم «۶».

و باز می فرماید: نزاع مکنید با هم نزد من ای اهل جهنم و حال آنکه پیش آمدم (آوردم) بسوی شما وعید و تهدید را (بوعید و تهدید) «۷»

ص: ۱۸۹

و می فرماید: امروز مَهر می گذاریم بر دهنهای آنها و با ما سخن می گوید دستهایشان و شهادت می دهد پاهایشان به آنچه بوده اند که آن را کسب می نموده اند «۸» .

و مثل اینکه فرموده: رویهائی چند در روز قیامت درخشنده اند [و شاداب]، بسوی پروردگارشان نظرکننده اند «۹» .

و [حال اینکه در جای دیگر] میفرماید: ادراک نمی کند خداوند را چشمها، و او چشمها را ادراک می کند و او است صاحب لطافت (لطف خ ل) و آگاهی «۱۰» .

و مثل اینکه فرموده: نبوده برای هیچ بشری اینکه سخن گوید با او خداوند مگر بطریق وحی یا از پس پرده یا آن که بفرستد فرستاده ای را «۱۱» .

و [حال آنکه] باز می فرماید: سخن گفت خداوند با موسی سخن گفتنی «۱۲» .

و می فرماید: ندا فرمود آدم و حوا را پروردگارشان «۱۳» .

و [بارها] می فرماید:

ای پیغمبر «۱۴» [و ای رسول] «۱۵» .

و مثل اینکه فرموده:

دانای غیب است، مخفی نمی شود از او مثقال ذره ای به سنگینی مورچه در آسمانها و نه در زمین «۱۶» .

و [حال آنکه] باز می فرماید: نگاه نمی کند خداوند بسوی آن جماعت در روز قیامت و تزکیه نمی کند ایشان را «۱۷» .

و می فرماید: بدرستی که آن جماعت از پروردگارشان در روز قیامت، محجوب [=پوشیده] و مستورند «۱۸» .

و مثل اینکه فرموده: آیا ایمن هستید کسی را که در آسمان است که فرو برد شما را بزمین [در حالیکه زمین به موج و اضطراب در افتد؟! «۱۹» .

و فرمود: خداوند رحمان بر عرش قرار گرفته است «۲۰» .

و [حال آنکه] فرمود: اوست خداوند

در آسمانها و در زمین، می داند نهران شما و آشکار شما را «۲۱» .

و باز می فرماید: نمی باشد هیچ راز خلوت سه نفری مگر آنکه خداوند چهارم ایشان است و نه هیچ پنج نفری مگر آنکه او ششم ایشان است و نه کمتر از این و نه اکثر از این مگر آنکه او با ایشان است هر کجا باشند «۲۲» .

و می فرماید: او با شماست هر کجا هستید «۲۳» .

و می فرماید: ما نزدیکترین شما از رگ گردن «۲۴» .

و مثل اینکه فرموده: آیا انتظار می برند بجز آن را که بیایند ایشان را مَلِكها [= فرشتگان]، یا بیاید پروردگار تو، یا بیاید بعضی نشانهای پروردگار تو «۲۵» .

و باز فرموده: آمد پروردگار تو، و ملائکه صف در صف «۲۶» .

و باز فرموده: نیست مانند او چیزی [و او شنوا و بینا بر همه چیز است] «۲۷» .

و مثل اینکه فرموده: بگو یا مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ که باز یافت می نماید [= می میراند] شما را مَلِكِ مَوْتِي [یعنی حضرت عزرائیل (ع)] که مُوَكَّل [= وکیل و گماشته] شما گردیده «۲۸» .

و باز می فرماید: باز یافت می نمایند آن مَیّت را فرستادگان ما [و کوتاهی نمی کنند] «۲۹» .

و می فرماید: آن کسانی که باز یافت می کنند ایشان را فرشتگان «۳۰» .

باز هم [با این همه، خود] می فرماید: خداوند می گیرد جانها را در وقت مردنشان «۳۱» .

و نظیر اینها در قرآن بسیار است [و نیست در هیچیک اختلافی؛ چه آنکه بعضی ناظر به چیزی است که منظور بعض دیگر نیست؛ یا آنکه بعض آنها مَوْضِح مراد از بعض دیگر است؛ یا

آنکه تَبَصَّرَه از برای آنست؛ یا آنکه تخصیص آن نموده؛ و یا استثناء کرده از آن، چیزی را؛ و یا بعضی ناسخ و بعضی منسوخ است؛ و یا بعضی از مُحکّمات و بعضی از مُتشابهات است؛ و یا از اَصناف تشبیه یا استعاره یا کنایه، و یا بیان مجاز و حقیقت بوده، که از مُحَصِّنات کلام نزد اهل بلاغت است؛ و یا امثال اینگونه تأویلات مُحتمله نزد صاحبان ابصار (= دیده ها؛ جمع بَصْر) و استبصار (= نیک اندیشیدن) و اهل تَبَصَّرَه (= آگاهی) و بصیرت (= بینائی) - شارح].

و سؤال نمود از آنها مردی از طایفه زندیقان، جناب امیر المؤمنین علیه السلام را و آن جناب خبر داده اندش به راههای مُتفق بودن معنی های این آیتها و بیان فرموده اند برای او تأویل [= تفسیر باطنی] آنها را؛ و من ذکر نموده ام حدیثی را که در این باب است بر سیل استقصاء [= شرح و توضیح کامل] با شرح آن در "کتاب توحید" *.

[* چاپ جامعه مدرسین، ص ۲۵۴، حدیث ۵؛ که ما در اینجا مواضع حاجت از آن حدیث مفصل را - در تفسیر و تأویل آیات فوق و مانند آنها - می آوریم؛ به نقل از ترجمه مرحوم سید محمد علی بن محمد حسن اردکانی یزدی، که وی نیز از جمله مترجمین شاهزاده فاضل، محمد ولی میرزا - حاکم یزد - فرزند فتحعلیشاه قاجار - رحمه الله علیهما - بوده است؛ "اسرار توحید" - یا: ترجمه التوحید، ص ۲۹۳:

(حضرت علی (ع) در جواب آن زندیق فرمودند): ... اما قول آن جناب (= خدا): «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (= فراموش کردند خدا را، پس خداوند هم

آنها را فراموش کرد)، جز این نیست که این را قصد دارد که: (آنها) خدا را در دار دنیا فراموش کردند و به طاعتش عمل نکردند پس خدا ایشان را در آخرت فراموش کرد یعنی از برای ایشان در ثوابش چیزی را قرار نداد، پس مَنْسِيٌّ و فراموش کرده شدند. و همچنین است تفسیر قول خدای عَزَّ وَ جَلَّ: «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» (= پس امروز فراموش می کنیم کافران را چنانچه فراموش نمودند ملاقات روز خود را، یعنی امروز قیامت را) و از نسیان و فراموشی این را قصد می کند که ایشان را ثواب ندهد، چنان که (ثواب می داد) دوستان خود را که در دار دنیا مطیع و ذاکر بودند در هنگامی که به او و رسولانش ایمان آوردند و در پنهانی از او ترسیدند.

و اما قول آن جناب (خدا): «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (=نبوده است پروردگارت فراموشکار)، بدرستی که پروردگار ما - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلُوًّا كَبِيرًا (= بلند مقام و والا مرتبه است، به والامنشی بزرگ) - کسی نیست که فراموش کند و بی خبر نمی باشد بلکه اوست نگاهدارده دانا؛ و گاهست که عرب در باب نسیان می گویند که: قَدْ نَسِينَا فُلَانًا فَلَا يَذْكُرُنَا و ترجمه اش این است که فلانی ما را فراموش کرده و ما را یاد نمی کند؛ یعنی از برای ما بخوبی فرمان نمیدهد و ایشان را به آن یاد نمی کند. پس آیا آنچه را که خدای عَزَّ وَ جَلَّ ذکر کرده فهمیدی؟ عرض کرد: آری اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی خدا مزد ترا بزرگ

حضرت فرمود: و اما قول آن جناب: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدَانَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا» (= روزی که بیا می ایستند روح و ملائکه صفی و اصلاً سخن نمیگویند مگر کسی که اذنش دهد خداوند و سخن صواب [=صحیح] گوید) ... و قول آن جناب: «يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» (= روز قیامت بعضی کافر می شوند به بعضی و لعن می کنند بعضی از آنها بعضی را)، و قول آن جناب: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» (= بدرستی که این هر آینه حق است خصمی نمودن [=دشمنی کردن] اهل آتش با هم)، و قول آن جناب: «لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيْيَ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ» (= نزاع مکنید با هم نزد من ای اهل جهنم و حال آنکه پیش آوردم بسوی شما وعید و تهدید [عذاب] را)، و قول آن جناب: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (= امروز مهر می گذاریم بر دهنهای آنها و با ما سخن می گوید دستهایشان و شهادت می دهد پاهایشان به آنچه بوده اند که آن را کسب می نموده اند)، به آن وضعیست که مذکور می شود: پس بدرستی که این در چند موطن است از موطنهای آنروز [=قیامت] که مقدارش پنجاه هزار سال باشد؛ خدای عز و جل در آن روز خلائق را در موطنها جمع کند که متفرق باشند و با یکدیگر سخن گویند و از برای همدیگر استغفار [=طلب آمرزش و شفاعت] کنند؛ و این گروه [که در آن آیات، ذکر شده اند]، آناند که در دار دنیا طاعت از (برای)

ایشان بوده، یعنی سرکردگان و پیروان(آنها)، و اهل معاصی که دشمنی از ایشان ظاهر شده و یک دیگر را بر ظلم و عدوان در دار دنیا یاری کرده اند، خواه گردن کشان و خواه ضعیفان، **يَكْفُرُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا** (= که کفر می ورزند برخی به برخی دیگر و لعنت می کنند بعضی بعض دیگر را)؛ و کفر در این آیه بَرَاءت و بیزاری است؛ می فرماید که: پس بعضی از ایشان از بعضی بیزاری جوید ... و بعد از آن در موطن دیگر اجتماع کنند و در آن از ایشان در خواسته شود که سخن گویند پس بگویند که: **وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ** (انعام/۲۳) بعد از آن خدای تبارک و تعالی مُهر بر دهنهای ایشان می گذارد و از دستها و پایها و پوستها (امر به) سخن گفتن می فرماید و آنها را گویا می گرداند و آنها شهادت می دهند به هر گناهی که از ایشان بوجود آمده؛ ... بعد از آن در موطن دیگر اجتماع می کنند ... پس طلب نطق از ایشان می شود و ایشان سخن نمیگویند، **إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا** (= مگر کسی که اذنش دهد خداوند و سخن صحیح گوید)، پس رسولان خدا صلوات الله عليهم بر می خیزند و در این موطن شهادت می دهند ... و همه اینها پیش از حساب است؛ و چون در حساب شروع کند، هر انسانی به آنچه در پیش او است مشغول گردد و ما برکت آن روز را از خدا سؤال می کنیم.

آن مرد عرض کرد که: اندوه را از من بردی یا امیرالمؤمنین و گرهی را از من گشودی؛ پس خدا مزد

حضرت (ع) فرمود: ... اما قول آن جناب: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (= رویهائی چند در روز قیامت درخشانده اند [و شاداب]، بسوی پروردگارشان نظرکننده اند)؛ پس بدرستی که این امر در موضعی است که دوستان خدای عز و جل در آن منتهی می شوند - بعد از آنکه از حساب فارغ شده باشند - بسوی نهری که حیوان [= حیات و زندگانی] نامیده می شود؛ پس در آن نهر غسل می کنند و از آن می آشامند و روی ایشان تازگی به هم می رساند از روی روشنی و چون آفتاب تابان می شود و هر خاشاک و نقصان و شکستگی [و خستگی] - که مراد از آنها کثافات و عیوبی است که لازم بشریت است - از ایشان می رود و برطرف می شود، بعد از آن به دخول در بهشت امر می شوند؛ پس، از این مقام بسوی پروردگار خود می نگردند که چگونه ایشان را ثواب می دهد و از آن داخل بهشت می شوند و این تفسیر قول خدای عز و جل است در سلام کردن فرشتگان بر ایشان: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ [الزمر/۷۳]، یعنی خازنان بهشت - که رضوان و پیروان اویند - به ایشان گویند که: «سلامتی و ایمنی و تحیت و رحمت از جانب خدا بر شما باد؛ پاک و پاکیزه شدید پس در آئید در حالتی که جاوید باشید». پس در نزد این، یقین بدخول بهشت و نظر بسوی آنچه پروردگار ایشان را وعده فرموده به هم رسانند و این معنی قول آن جناب است که إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ؛ و جز این نیست که به [تعبیر] نظر بسوی خویش، نظر

بسوی ثواب خود تَبَارَكَ و تعالیٰ را قصد دارد.

و اما قول آن جناب: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (= ادراک نمی کند خداوند را چشمها، و او چشمها را ادراک می کند)؛ پس آن چنانست که فرموده: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ و خیالها به او احاطه نمی کند، وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، یعنی او بآنها احاطه می کند ...

و اما قول آن جناب: «وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَهُ أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ»^۱ (= براستی آن نشانه پروردگار را بار دیگر دید، نزد درخت سِدْری که مرز انتهای جهان آفرینش است) [النجم/۱۳ و ۱۴] یعنی محمد (ص)، در جایی که آفریده [ای] از آفریدگان خدای تعالی از آن در نمی گذرد. و قول آن جناب در آخر آیه: «مَا زَاغَ الْبَصِيرُ وَ مَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ» (= چشم، بی کم و زیاد، مشاهده کرد؛ و براستی که از بزرگترین نشانه های پروردگار خود را دید) [النجم/۱۷ و ۱۸] یعنی جِبْرَائِل (ع) را در صورتی [بس باشکوه و عظیم] که دارد دو مرتبه دید، این مرتبه و یک مرتبه دیگر؛ و بیانش آنست که خلق جبرئیل (ع) بزرگ است، چه او از جمله روحانیان است که خلق و صفت ایشان را کسی در نیابد مگر خدا که پروردگار عالمیان است ...

آن مرد گفت که: اندوه را از من بردی! خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند،
یا امیر المؤمنین!

حضرت فرمود: ... و اما قول آن جناب: «وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ

بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» یعنی سزاوار نباشد بشری را که خدا با او سخن گوید مگر بوحی؛ و آن باشنده نیست مگر از پس پرده، یا فرستاده [ای] را بفرستد پس بسوی او وحی کند آنچه را که خواهد؛ و خدای - که تبارک و تعالی است بَعْلُوهُ بزرگ - چنین فرموده؛ و رسول چنین بود که از فرستادگان آسمان [یعنی فرشتگان و خصوصاً جناب جبرئیل ع] به سویش وحی می شد؛ پس فرستادگان آسمان به فرستادگان زمین می رسانیدند؛ و گاه بود که کلام در میانه فرستادگان اهل زمین و خدا بود، بی آنکه کلام را با فرستادگان اهل آسمان بفرستد [یعنی بدون وساطت مَلَك] ...

آن مرد عرض کرد که: اندوه را از من بردی؛ خدا اندوه را از تو برد! و گرهی را از من گشودی؛ پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند، یا امیر المؤمنین!

و حضرت فرمود: ... و امّا قول آن جناب: «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» (= دانای غیب است، مخفی نمی شود از او مثقال ذره ای به سنگینی مورچه در آسمانها و نه در زمین)، همچنین است پروردگار ما، که چیزی از او دور و پنهان نباشد؛ و چگونه کسی که چیزها را آفریده چنان باشد که آنچه را که آفریده نداند؟! وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ، یعنی و [حال آنکه] او است آفریدگار دانا؟! و اما قول آن جناب: «وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (= نگاه نمی کند خداوند بسوی آن جماعت در روز قیامت و تزکیه نمی کند ایشان را)، خبر می دهد که خیر و خوبی به ایشان نمی رساند و گاه است

که عرب می گویند که: «وَاللَّهِ لَا يَنْظُرُ إِلَيْنَا فَلَانٌ» یعنی: «بخدا سوگند که فلانی بسوی ما نظر نمی کند» و جز این نیست که به آن این را قصد دارند که از جانب او خوبی به ما نمی رسد؛ پس این نظر در اینجا از خدای تبارک و تعالی است بسوی خلقش، چه نظرش به سوی ایشان رحمت از برای ایشان است.

و اما قول آن جناب: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (= بدرستی که آن جماعت از پروردگارشان در روز قیامت محجوب [= پوشیده] و مستورند)، جز این نیست که این را قصد دارد که روز قیامت، ایشان از ثواب پروردگار خویش محجوب اند؛ و قول آن جناب: «أَأَمْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ؟!» (= آیا ایمن هستید کسیرا که در آسمان است که فرو برد شما را بزمین، در حالیکه زمین به موج و اضطراب در افتد؟!) و قول آن جناب: «وَهُيَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ» و قول آن جناب: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (= خداوند رحمان بر عرش قرار گرفته است) و قول آن جناب: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» و قول آن جناب: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (= ما نزدیکتریم بشما از رگ گردن)، خدای تبارک و تعالی همچنین است، در حالی که پاک و پاکیزه است که از او جاری شود آنچه از آفریدگان جاری می شود؛ «و او است لطیف آگاه»، و از آن بزرگوارتر و بزرگتر است که چیزی از آنچه بر خلقش فرود می آید بر او فرود آید، [و این علم و دانش اوست که بر

عرش (که احاطه بر مخلوقات دارد) استقرار و سلطه یافته است] «و هر رازی را حاضر است»، و او است که بر هر چیزی و کیل است و هر چیزی را آسان کننده و همه چیزها را تدبیر نماینده و خدا از آن برتری دارد که بر عرش خود [نشسته] باشد، برتری بزرگ!

و اما قول آن جناب: «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَيْفًا صَيْفًا» (= آمد پروردگار تو، و ملائکه صف در صف) ... و قول آن جناب: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» (= آیا انتظار می برند بجز آن را که بیایند ایشان را فرشتگان، یا بیاید پروردگار تو، یا بیاید بعضی نشانهای پروردگار تو)، پس بدرستی که این حق است چنان که خدای عز و جل فرموده و او را آمدنی نیست چون آمدن خلائق. و تو را اعلام کردم که بسا چیزی هست از کتاب خدا که تأویلش [= تفسیر باطنیش] بر غیر تنزیل آنست و به سخن آدمیان نمی ماند و بزودی تو را به پاره از آن خبر دهم و تو اکتفاء کنی إن شاء الله؛ و از این است قول ابراهیم (ع): «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ»، یعنی بدرستی که من رونده ام بسوی پروردگار خود، بزودی مرا راه راست خواهد نمود [الصافات/۹۹]، پس رفتن آن حضرت بسوی پروردگارش توجه او است بسوی آن جناب از روی عبادت و اجتهاد و قُربهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، آیا نمی بینی که تأویلش غیر از تنزیل آنست؟! و فرموده که: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ»، یعنی: و فرو فرستادیم آهن را در حالی

که در آن قوت سختی است [الحديد/۲۵] یعنی سلاح و آلت کار زار و غیر آن. و قول آن جناب: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ» حضرت محمد (ص) را خبر می دهد از مشرکان و منافقان، که خدا و رسول او را استعجابت نکرده اند؛ پس فرموده که: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ (= آیا انتظار ندارند جز اینکه ملائکه و پروردگار تو نازل شوند) که ایشان خدا و رسول او را استعجابت نمی کنند!! اَوْ يَأْتِي رَبُّكَ؟! اَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ؟! و از این، عذاب در دار دنیا را قصد دارد؛ چنان که قرنهاي اول را عذاب کرده پس اينک خبری است که پيغمبر (ص) را به آن خير می دهد از ایشان؛ بعد از آن فرموده که: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، اَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا، یعنی: پيش از آنکه اين آيه و نشانه بيايد و اين آيه طلوع آفتاب است از مغرب آن؛ و جز اين نيست که خداوندان [= صاحبان] عقل های خالص، و خزدهای مانع از ناشايست، و صاحبان عقول بازدارنده، اکتفاء می کنند به [صِرف تذکر به] اينکه بدانند که چون پرده برداشته شود آنچه را که وعده داده می شوند ببينند؛ و در آيه ديگر فرموده که: فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا، یعنی پس بيامد ایشان را خدا از آنجا که نمی پنداشتند و تصور آن نمی نمودند [الحشر/۲]؛ که یعنی عذاب را برايشان فرستاد؛ و همچنين آمدنش بناهای ایشان را: [خدای] عَزَّ وَ جَلَّ فرموده که: فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ، یعنی: پس بيامد خدا بناهای ایشان را

از جانب ستونها که بناها بر آنها بود [النحل/۲۶]، که پس آمدن خدا بناهای ایشان را از ستونها، فرستادن عذاب است ... و کلام او را چون سخن آدمیان قرار مده چه آن جناب از این بزرگتر و بزرگوارتر است که وصف کنندگان او را وصف کنند، مگر به آنچه خود خود را به آن وصف فرموده در قول خویش که: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (= نیست مانند او چیزی و او شنوا و بینا بر همه چیز است).

آن مرد عرض کرد که: یا امیر المؤمنین اندوه را از من بردی! خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی!

حضرت فرمود: ... و اما قول آن جناب: بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (= بلکه آنها به ملاقات با خدا، کافرند) [السَّجْدَه/۱۰]، یعنی بعث و برانگیختن از قبرها و خدای عز و جل آن را لقاء و دیدار خود نامیده ... و قول آن جناب: مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ، یعنی: «کسی که ایمان داشته باشد به اینکه مبعوث است (و به این) که خدا او را زنده خواهد کرد، پس بدرستی که وعده خدا آینده است - از ثواب و عقاب» [العنکبوت/۵]؛ پس لقاء در اینجا دیدن نیست و لقاء همان بعث است؛ پس همه آنچه را که در کتاب خدا است از لقای او بفهم؛ چه آن جناب بآن، بعث را قصد دارد ...

... و اما قول آن جناب: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (= بگو یا محمد [ص] که باز یافت می نماید [= می میراند] شما را مَلَكِ مَوْتِي [یعنی حضرت عزرائیل (ع)]

که مُوَكَّل [= وکیل و گماشته] بشما گردیده)، و قول آن جناب: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (= خداوند می گیرد جانها را در وقت مردنشان)، و قول آن جناب: تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ (= باز یافت می نمایند [= می میرانند] آن مَیِّت را فرستادگان ما [و کوتاهی نمی کنند])، و قول آن جناب: إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ (= آن کسانی که باز یافت می کنند ایشانرا فرشتگان در حالیکه ایشان ظالم بر خویشند)، و قول آن جناب: الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ (= آنانکه فرشتگان ایشان را بمیرانند و قبض روح های ایشان کنند در حالتی که پاک و پاکیزه اند - از شَوَائِبِ [= جمع شائبه: آلودگیهای] شَرَك و عَصِيَان - فرشتگان - بر وجه تعظیم - به ایشان گویند که: سلام خدا بر شما باد - یا سلامتی از هر آفات و بلیات بر شما است)، پس بدرستی که خدای تبارک و تعالی، کارها را تدبیر کند بهر وضعی که خواهد، و می گمارد از خلق خویش هر که را خواهد به آنچه خواهد؛ اما مَلَكِ الْمَوْتِ [= عزرائیل (ع)] پس بدرستی که خدای عَزَّ وَ جَلَّ او را می گمارد بر خصوصیتِ [گزینش خود] کسانی از خلق خویش را که می خواهد [برای انجام مأموریت قبض ارواح دیگران]؛ و فرستادگان خود را از فرشتگان بخصوص [اضافه بر جناب عزرائیل ع] می گمارد برای [قبض روح] کسی که می خواهد از خلق خویش [که اینگونه چند فرشته جان او را بگیرند، بهمراه عزرائیل ع]؛ و فرشتگانی که خدای عَزَّ وَ جَلَّ - نامیده ایشان را [=یاد فرموده آنها را در آیات مزبوره]، بر خصوصیتِ [گزینش دسته جمعی خود] کسانی را که می خواهد از

خلق خویش [برای انجام دسته جمعی امر او به قبض ارواح برخی انسانها] گماشته؛ و امور را بهر وضع که خواهد [و با هر تعداد واسطه] تدبیر می کند... و همین تو را بس باشد که بدانی خدا زنده کننده است و می راننده، و بدانی که او تن ها را می میراند بر دستهای هر که خواهد از خلق خویش از فرشتگانش و غیر ایشان [اضافه بر عزرائیل ع].

آن مرد عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، اندوه را از من بردی؛ خدا مسلمانان را به تو بهره مند گرداند!

علی (ع) به آن مرد فرمود که: اگر چنان باشی که خدا سینه ات را گشاده باشد به آنچه از برایت بیان کردم، تو از جمله مؤمنانی از روی حق و راستی؛ بحق آن خدائی که دانه را شکافته و بندگان را آفریده!... پس بر تو باد که عمل کنی از برای خدا، در نهان کار خویش و آشکارت؛ که چیزی نیست که با عمل برابر باشد! - انتهای حدیث].

[و صدوق (ره) در خاتمه رساله اعتقادات، چنین می نویسد:]

و عَمَّا قَرِيبٍ [= به زودی] کتابی مختص همین باب [یعنی حل رموز اختلافات ظاهری در برخی آیات قرآن] بِمَشِيَّتِ الْهَيِّ و یاری او خواهم ساخت؛ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ و درود خدا بر محمد و آل پاک او؛ کافیت ما را خدا؛ و او بهترین و کیل برای واگذاری امور است، و نیکو سرور یاور و نیکو یاری دهنده ایست؛ و آگاه باشید که بازگشت همه امور عالم به آن چیز است که خدا خواهد.

[قطعه شعر ثلاثی عربی از مترجم رساله اعتقادات

صدوق(ره) برای حُسن خِتام:]

تَمَّتْ بِعَوْنِ اللَّهِ تِلْكَ التَّرْجَمَه [= تمام شد به یاری خدا این ترجمه]

عَلَى يَدِ خَاطِئِهِ مُجْتَرِمَه [= بر دستی که خطا کار و مُجرمست]

وَ إِنَّهُ وَلِيُّ مُحْسِنِ الْخَاتِمَه [= خدا عهده دار حُسن خاتمه است] .

۱- فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا «الأعراف/ ۵۱» .

۲- نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ «التوبه/ ۶۷» .

۳- وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا «مریم/ ۶۴» .

۴- يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَه صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا «التَّبَا / ۳۸» .

۵- ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَه يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا «عنكبوت/ ۲۵» .

۶- إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ «سوره ص / الآيه ۶۴» .

۷- لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ «سوره ق / الآيه ۲۸» .

۸- الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «يس / ۶۵» .

۹- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ، إِلَيَّ رُبُّهَا نَاضِرَةٌ «القيامه/ ۲۲ و ۲۳» .

۱۰- لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ «الأنعام/ ۱۰۳» .

۱۱- وَ مَا كَانَ لِيُبَشِّرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ «الشُّورَى/ ۵۱» .

۱۲- وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا «النِّسَاء / ۱۶۴» .

۱۳- وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَه «الأعراف/ ۲۲» .

۱۴- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ * «الأَنْفَال / ۶۴، التوبه / ۷۳، و...؛ في ۱۳ آيه ۴» .

۱۵- يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ * «المائده / ۴۱، ۶۷» .

١٦- عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ «سبأ

ص: ٢٠٥

١٧- وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ «آل عمران/٧٧» .

١٨- كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ «المطففين / ١٥» .

١٩- أَمْ أَمِنتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ «الملك/١٦» .

٢٠- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى «طه / ٥» .

٢١- وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَجَهْرُكُمْ «الأنعام/٣» .

٢٢- مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسِهِ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا «المجادله/٧» .

٢٣- وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ «الحديد/٤» .

٢٤- وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ «ق/١٦» .

٢٥- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ «الأنعام/١٥٨» .

٢٦- وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا «الفجر/٢٢» .

٢٧- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ «الشورى / ١١» .

٢٨- قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ «السجده/١١» .

٢٩- تَوَفَّئِهِ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ «الأنعام/٦١» .

٣٠- الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ «النحل/٢٨ و٣٢» .

٣١- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا «الزمر/٤٢» .

خاتمة تصحيح الاعتقاد يا اعتقادات مفيد (ره)؛ حل تعارض ظاهري بين احاديث (٥٦)

* تصحيح الاعتقاد، شيخ مفيد(ره):

[فصل، در احاديث مختلفه]:

شیخ مفید (عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ) فرموده است که: ... مجمل و خلاصهٔ امر آن است که: نیست هر حدیثی که نسبت داده شده بسوی ائمه صادقین (عَلَيْهِمُ السَّلَام) حق، و حال آنکه نسبت داده شده است بسوی ایشان آنچه حق نمی باشد از جانب ایشان؛ پس کسی که معرفتی از برای او نیست، فرق نمی کند (نمیدهد) میانه حق و باطل.

و بتحقیق که

ص: ۲۰۶

آمده است از ایشان لفظهای مختلف در معانی مخصوص، پس بعضی از آنها چیزی است که مناسب می باشد معانی آن و اگر چه مختلف باشد الفاظش، به جهت داخل بودن خصوص در آن و عموم؛ و ایجاب و ندب (= استحباب)؛ و به جهت بودن بعضی از آنها بر اسبابی چند، که تعدی نمی نماید حکم [از آنها] بسوی غیر آنها؛ و تعریض و کنایه شده است در بعضی از آنها بکلام مجاز [و نه حقیقت]، به جهت موضع تقیه و مدارات کردن با دشمنان؛ و همه اینها مقرون می باشد به دلیلی و خالی نمی باشد از برهانش؛ و منت از برای خداوند است.

و تفصیل این جمله درست و ظاهر می گردد نزد اثبات احادیث مختلفه؛ و سخن بر آنها آن چیز است که مقدم داشتیم آنرا، و حکم در مقاصد (معانی) آنها آن چیزی است که بیان نمودیم آنرا، که دروغ از آن احادیث منتشر نمی گردد بکثرتِ سند، مثل [کثرت سند در] انتشار صحیحی که دروغ نبسته باشند بر ائمه علیهم السلام در آن؛ و آنچه بیرون آمده و صادر گردیده است به جهت تقیه، بسیار نمی باشد روایتش از ایشان، چنان که بسیار می باشد روایتی که معمولاً به می باشد؛ بلکه ناچار است از رجحان داشتن در یکطرف بر دیگر از جهت راویان، بحسب آنچه ذکر نمودیم آن را؛ و اجماع ننموده اند گروه امامیه بر چیزی که بوده است حکم در آن از روی تقیه، یا حدیثی که [تحریف و تدلیس (=فریبکاری) و دس در آن شده و یا] وضع [=جعل] شده و [به] دروغ نسبت داده شده است بسوی ایشان(ع) به جهت [افتراء زدن] بر ایشان.

س هر گاه یافتیم یکی از دو حدیث را که اتفاق [نظر علماء قدیم شیعه] می باشد بر عمل کردن به آن، بخلاف آن دیگر، بدانیم که [آن حدیث که] اتفاق شده است بر عمل به آن، آن حق است، در ظاهرش و باطنش؛ و آن دیگر که عمل نشده است به آن، [چنین بوده که] یا گفتار به آن بر وجه تقیه [بوده] است، یا دروغی در آن می باشد.

و هر گاه یافتیم حدیثی را که روایت می کنند آن را ده نفر از اصحاب ائمه علیهم السّلام که مخالف می باشد آنرا حدیثی دیگر در لفظ و معنای آن - و صحیح نمی باشد جمع میانه آن دو به هیچ حال - و روایت نموده باشند آن حدیث دیگر را دو نفر یا سه نفر، حکم نمائیم به آنچه روایت نموده است آن را ده نفر، و ترجیح دهیم آن را بر حدیثی که روایت نموده است آن را دو نفر یا سه نفر؛ و حمل نمائیم آنچه را که کم روایت نموده اند آنرا، بر وجه تقیه یا توهم و اشتباه نقل کننده آن.

و هر گاه بیابیم حدیثی را که مکرر شده است عمل به آن از خواصّ [= خاصان، بزرگان] اصحاب ائمه علیهم السّلام در زمانی بعد زمانی و عصر امامی (بعد امامی) حکم نمائیم به آن و ترجیح دهیم آنرا بر آنچه روایت نموده است آنرا غیر ایشان - که خلاف آن می باشد - از آنچه مکرر نشده است روایت آن و عمل به مقتضای آن، بحسب آنچه ذکر نمودیم آنرا.

پس هر گاه یافتیم حدیثی را که روایت نموده اند آن را شیوخ

گروه امامیه، و روایت ننموده اند خود ایشان خلاف آن را، بدانیم که آن ثابت می باشد و [بدانیم] اینکه آنچه روایت نموده است آنرا غیر ایشان - که باین عدد و باین اختصاص بائمہ علیہم السّلام مثل ایشان نمی باشند - باطل است، زیرا که آن [عدد راویان و اختصاص آنها به امامان ع] علامت حقیقت است در آن [حدیث]، و فرق میانہ حق و باطل در معنی آن، آنست؛ و اینکه جایز نمی باشد که فتوی بدهد امام علیہ السّلام بر وجه تقیہ در حادثہ [ای]، پس بشنوند آنرا مُختَصِّین بعلم دین از اصحاب ایشان و ندانند سبب صدورش را که بر چه وجه بوده سخن در آن؟! و اگر رفته باشد از یاد یکی از ایشان [= راویان متخصّص]، نرود از یاد همه جماعت، خصوصاً کسانی که معروف می باشند بفتوای حلال و حرام و نقل فرائض و شیئن و احکام ...

[* شارح - رحمه الله علیہ - گوید:

در خاتمہ این شرح، واجب است بر حذر داریم مُتَدِیْنِین را از اعتماد بر بسیاری از اقاویل شیخ مفید - که خدا از او راضی باد - چه، مشتمل است بر شواذّ (جمع شاذّ: چیزهای نادر و نا معتبر) که مخالفند با مسلّمات عقائد ما امامیہ که احادیث شریفه در مورد آنها متواتر هستند؛ و این به سبب اشتغال شیخ مفید - که خدایش ببخشد - به علم کلام بوده که مورد نهی است در اسلام، و نیز مغرور شدن او به این عقل ضعیف و خطاکار انسانی؛ و سیّد ابن طاووس - اَعْلَى اللّٰهُ مَقَامَهُ - در رسالہ "کشف المَحَجَّجِہ لِثَمَرِہ المُهَجَّجِہ" (= کشف راه

ص: ۲۰۹

راست و درست برای ثمرهٔ جان و دل) [که توسیط مرحوم شهیدی گلپایگانی به فارسی روان ترجمه شده و به نام "برنامهٔ سعادت" توسط انتشارات مرتضوی - تهران - خ ناصر خسرو - کوچهٔ حاج نایب، منتشر گشته است - ویراستار] (سید ابن طاووس) [مفصل سخن گوئی] فرموده در ذم [= بدگوئی] اشتغال به علم کلام، و طعن نموده بر شیخ مفید و سید مرتضی - که خدا هر دو را ببخشد - از آن حیث که وارد ساخته اند در مباحث اعتقادی، آن چیزی را که مخالف احادیث شریفهٔ ما و موافق معتزله و سایر فرقه های گمراه کلامی است - که خدا پناه دهد ما را از شرّ جمیع ایشان! - و با این وجود، سید ابن طاووس (ره) ذکر نموده که موارد اختلاف میان این جماعت کلامیین از شیعه، به دهها مورد بالغ می شود!! و مخفی نیست که شیخ مفید مکرراً اسائهٔ ادب نموده به شیخ صدوق - اعلی الله مقامه - در بسیاری از حواشی و تعلیقات خود بر رسالهٔ اعتقادات او، و این همواره عادت و خوی اصحاب علم کلام است و عجب از ایشان نیست!! و اینچنین است منطبق اهل اصول و اتباع عقول!! ... پس اعتماد نمی شود هرگز نزد ما، بر جمیع اقوال شیخ مفید و سید مرتضی - که خدا از هر دو راضی باد - مگر آنچه از آنها که مستند باشد به احادیث معتبرهٔ شریفه. و ما اینجا اکتفاء کنیم بدانچه که امام غائب (عجل الله فرجه) در اظهار دلگیری از شیخ مفید (ره) فرموده اند - با وجود ادعان به اینکه او ناصر و یاور مذهب

شیعه بوده است - در توقیع (= نوشته ای) که اندکی قبل از وفات وی، در سال ۴۱۲ هجری (ق) بر او وارد شد:

«... فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا تُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ! وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَاتُهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلِّمْ ... = ... پس چیزی ما را از شیعیان دور نمی سازد، جز آنچه که به ما می رسد (از اخبار ایشان) از آن جمله چیزها که خوش نمی داریم و نمی پسندیم و انتظار آنرا از ایشان نداریم! و یاری طلبی ما از خداوند است و او ما را کافیست و بهترین وکیل و کارگزار است؛ و درود او بر سید و سرور بشارت دهنده و بیم دهنده، محمد و خاندان پاک او باد ...» (الإحتجاج علی أهل اللجاج، الشيخ الطبرسی، ج ۲، ص ۴۹۹).

- بارخدا یا! ببخش و بیامرز صدوق و مفید و طبرسی و ابن طاووس و مجلسی را و هر کس را که ناصر و یاور شیعه امامیه بوده، و چشم فروپوش از قصور [= کوتاهی غیر عمدی] یا تقصیر [= کوتاهی عمدی] بعضی ایشان در پیروی از طریقت اخبار ائمه هادین مهدیین [= هدایتگران و هدایت شدگان الهی]، بحق محمد و آل الطاهیرین - صلوات الله و سلامه علیه اجمعین، واللعن علی أعدائهم الظالمین إلى قیامِ یومِ الدین - شارح: بنده ضعیف امیدوار به بخشش پروردگار لطیف: سید ابراهیم بن محمد نجفی (ره) ...].

* در انتهای نسخه عربی تصحیح الاعتقاد شیخ مفید(ره)، چنین آمده که نویسنده و راوی این

نسخه، که در ۹ محرم ۱۰۸۰ ق از تحریر آن فراغت یافته، العبدُ أحمدُ بنُ عبدِ العالی المیسی العاملی نام دارد - ویراستار].

[* و اکنون ما نیز بیان می داریم که: به اتمام رسید تصحیح و توضیح و تحقیق و تحریر و ویرایش و اعراب گذاری مشکلات متن این دو رساله و ترجمه فارسی آن دو، در "قائمیه اصفهان"، بتاريخ ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۳۲ قمری - برابر با: ۱۰ نوروز ۱۳۹۰ شمسی - اندک زمانی پس از درگذشت سرور بزرگوارمان: آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی، در روز اول همین ماه قمری، برابر با ۱۵ اسفند ۱۳۸۹ شمسی - روحش شاد و تربتش پر نور باد - که از جمله آنان بود که ایتقان نمودند مودت خود را نسبت به اهل بیت پیامبر (صلواتُ الله علیهم) و اعلان نمودند برائت خویشان را از دشمنان لعنت شده ایشان؛ خداوند، جاوید بدارد سعادت مندی او را در بهشت، و برپا نگاه دارد رضایت مندی امام زمان (عج) را از این بنیاد نیک سرشت، که یادگار عهد آن بزرگمرد نیکو سرنوشت است]

آثار ما به صفحه گیتی، نشان ماست

از بعد ما نگاه به آثار ما کنید./

التماس دعا از خوانندگان گرامی.

وَ السَّلَامُ عَلَیْ مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدَى.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

